

# کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب



خطی

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۹۰۳۳



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

رویت کتاب

خطی

مجلس شورای اسلامی

۱۹۰۳۳



# کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بمعنی آنکه داشتن تن درستی و دیگر تقدیمه المعرفه یعنی شناختن  
احوال که برچاره پیدا آید و به آن احوال درازی و کوتاهی جاری  
و امیدواری و نریمیدی از چار معلوم گردد به سبب این کتاب  
و بخش کرده آمد بتوفیق اله و غفرته **فهرست در مقالات**  
و فصول و ابواب **اول** فی العلی دو مقالت نخستین اند  
تدیر حفظ صحت و این شان نزده بابت **الباب الاول** در تدیر هوا  
۲ اندرتدیر فصلهای سال ۳ اندرتدیر شو و سکن ۴ اندرتدیر جامه  
پوشیدن ۵ اندرتدیر غذا ۶ اندرتدیر آب ۷ اندرتدیر شراب  
۸ اندرتدیر خواب و بیداری ۹ اندرتدیر حرکت و سکون ۱۰ اندرتدیر  
استغراق به اروی ۱۱ اندرتدیر استغراق به اروی ۱۲  
اندرتدیر در حجامت ۱۳ اندرتدیر استغراق های دیگر ۱۴ اندرتدیر  
تدیر امراض نفسانی ۱۵ اندرتدیر پیران ۱۶ اندرتدیر مسافران  
**مقاله ۲۱** اندرتدیمه المعرفه هفت باب است **اول** اندر شناختن  
شناختن یعنی ۳ اندر شناختن بحران ۴ اندر شناختن  
شناختن سلاطین و امره داری ۵ اندر شناختن جنهای که بجلت

۱۹۰۳۳

۲۱۰۱۹۸





و کثیر زایل شود **۶** اندر حالی که اندر تن مردم برید آید و آن نشان  
 بیماری بود که خواهد بود **۷** اندر رشتن ختن وقت مرگ اندر بیماریا  
 و نوبتها **المقاله فی فی العلی عنت مقالات است مقالات دهم**  
 اندر اشارت کردن بجراح اندامها از پستهای مزید و بابت **اول**  
 اندر بیماری کسری و بیماری دماغی **۲** اندر بیماری چشم **سوم** اندر  
 بیماری گوش **۴** اندر بیماری بینی **۵** اندر بیماری دهن و  
 زبان و دندان و جگر و طلق **۶** اندر زکام و نزله و سوزش و  
 التهاب و ذات الحجب و ضیق النفس **۷** اندر بیماری دل **۸** اندر  
 بیماری معده **۹** اندر انواع اسهال **۱۰** اندر انواع قولنج و غیر آن  
**۱۱** اندر بیماری مقعد **۱۲** اندر بیماری جگر **۱۳** اندر بیماری کبد  
**۱۴** اندر انواع یرقون **۱۵** اندر انواع نفوس و استسقاء و دوالی  
 و در المیل **۱۶** اندر بیماری کرده و شانه و خصیه و ذکر **۱۷** اندر  
 اوبان مناسبت **مقاله سیم** اندر بیماریها و ابله و حصیه و مانند آن **مقاله**  
**چهارم** اندر بیماریها و جراحات **مقاله پنجم** اندر  
 استخوان و کتلی و پیرون آمدن و از جای خویش **مقاله ششم**

۱۰

از اندر بیماریها و جراحات

اندر تنه پر زینت **مقاله ششم** اندر علاج زهرها و اینجا کتاب ختم شد  
 و این مختصر در دو محل نهاده آمد بر قطع مطلق تا پیوسته او را در موزه  
 توان داشتند بدین سبب این مختصر را خنی علایی نام کرده آمد و از  
 انبیه تعالی توفیق تمام کردن این مقصود خواسته شد انرا ولی ذلک  
 و المعین قیه **ما س** **اول از مقالات اول از قسم اول** اندر  
 تنه پر هوا باید دانست که اسباب تن درستی و بیماری گشتن نوع  
 و طینان این را اسباب السه که نیند و آن هوات و حرکت و سکو  
 و خواب و پداری و طعام و شرب و استراحت و احتقان و اعراض  
 تنه **۱** و اندر تنه پر حفظ صحت تنه پر این سبها واجب است از اینک  
 هرگاه که این سبها جهان باشد که باید و چند آنک باید و آن وقت  
 باید که سبب تن درستی باشد و هرگاه که برخلاف این باشد سبب بیماری  
 گردد و از این سبها سبب تنه پر دم نرود کثیر و با او ملازم تر و تنه  
 بدان محتاج تر اند و هوا از هر یک قوام سه تن به قوت است طبعی و  
 و نفسانی و این قوتها کار خویش تنه پر اند که در عیانی روح باقی  
 روح هوات که مردم از آن نفس می خواهند گیرد و بدین سبب



به حیوان که پرواز تن حیوانست هواست که بند و نزدیکی است  
 و باند و پرواز و پرواز او رسیده تراست و اگر چه هوا گرم و تری است  
 و ازین هوا که نزدیک است بنیاس با مزاج روح و حرارت  
 غریزی سرد است و این هوا که بدم زدن مایه حرارت غریزی  
 و بار روح بیامیزد گرم شود و بسوزد و اگر بدم زد و دیگر از  
 روح جدا نشود و مزاج روح از اعتدال بگردد و هرگاه که بدم  
 زد و دیگر از روح جدا گردد و هوا تازه اندر آید در روح  
 گردد و در احوال از آن هوا تازه در روح رسد بدین سبب روح را از  
 هوای تازه منفعتی عظیم است و دلیل بر آنکه این هوا که نزدیک است  
 بنیاس با مزاج روح سرد است آنست که در گرمای گرم هوا را کفایت  
 خنکی هوا بیایی از بهر آنکه این هوا که محاسن پوست و استخوان  
 اندر دست سکون از پوست مایه حرارتی یافته است و کیفیت آن همچون  
 پوست ماست چنانکه پوست را از چیزی که مانند او باشد خسته نباشد و  
 که هوا را بچربی آن هوا که محاسن پوست ماست در شود و هوای تازه  
 محاسن گردد پوست ما از کیفیت هوای تازه خبر یابد و اگر چه هوا گرم و

لکیم فی الجمله  
 لکیم فی الجمله  
 لکیم فی الجمله

تراست و این هوا که نزدیک است به هوای غرض نیست لیکن با نجاتها  
 و دودها و غیر آن آمیخته است و از بهر چیزی اثری بدین جهت  
 در فضلی از فضلهای سال از طبع خویش بگردد و طبع آن فصل گردد  
 و بهتر آن باشد که هر فضلی طبع خاصه خویش باشد و هرگاه که فضلی  
 سال از طبع خاصه خود بگردد سبب بیماریها گردد و متعین هوا هوا  
 باشد که از نجات دریا و دیگر آنها و نجاتها و پیشها و نباتها  
 و درختان بد چون بیدار و بخت و کوب و نجاتها و نجاتها که در  
 کرب و با قتل و سیر و جریب باشد و از بوی آهک و کلین و  
 دور باشد و در میان درختان ایستاده و دیوارهای بلند نباشد  
 و از جانب شمال کشاده باشد و زمین افزاشته و در تابستان  
 غبار ناک نباشد و زمستان نرم ناک نباشد و حرکاتش متعین  
 باشد و هوای گرم تن را لاغر کند و روی زر و کند و شکنجی ارد و  
 دل را گرم کند و قوهها را ضعیف کند و در رطوبتها فرونی غنویت  
 بیدار آید و مردم سرد مزاج را او خداند و بیماریها سرد را بسوزد  
 و رطوبتها را تحلیل کند و مسامک بشاید و هوا سرد در پیش چاهها



اندر این اسکناس کتاب  
نظر حقیر باد

مردم تن درست را سود دارد و مایه آنها را غلیظ کند و پسر در دانه  
بدین سبب اما سهوا و جهلها کمتر باشد لکن زکام و تزلزل بسیارند  
و مسامست شود و سینه درشت گردد و هوای تر مردم را غریب شود  
و پوست نرم کند و هوای خشک بحد این باشد و هوای غلیظ هوای  
باشد که در وی ستارگان خرد در شب بدید نباشد و دم زدن  
وی بس خوش نباشد و دم زدن در وی بس خوش نباشد هوای  
نرم ناک زیان کارتر از هوای غلیظ باشد و هوای خانه گران تر  
از هوای صحرا باشد و هرگاه که هوا بد باشد و بخارهای بد با وی  
بیامیزد آن وقت هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و هرگاه که هوا  
بد باشد و با تو که کند بخار عود و عنبر و کند ز مصطکی و صندل  
و سعد و لادن و قسط و جوب پیر و جوب کز و باد آتم تلخ شود  
و اصلاح هوا باشد و سر که در خانه و حوالی بر آکنند سود دارد  
خاصه اگر آنکس در در وی حل کرده باشند **باب دوم**  
**در تدبیر فصلهای سال** اما اندر فصل بهار مایه ها که در تن در رستان  
گرد آمده باشد و تن در پیش از آن که بجزارت تابستان که اندر سبب

کرده

کرده و کم باید کرد بدو چنانکه اندک طعام کمتر و لطیف تر خورد و معده را  
از طعام لطیف نیز بپزند و هر باید اندک پیش از طعام اندکی ریاضت  
باید کرد و از طعامهای گرم و تر چون رشته و تنج و گوشت بسیار  
و از شراب و از طعامهای تلخ و شور پرهیز کند **و چه درم** که استغراق  
کنند و کمتر شود و اولی استغراق اندر فصل بهار استغراق خون  
باشد و اندر فصل تابستان ریاضت و تغلیل طعام و شراب و جماع  
کمتر باید و آسودگی باید کرد و شربت و غذا باید که میل نمک دارد  
و کبابی که قوی تر است کردنی باید کرد چند بار و سهیل قوی نشاید  
خورد و آب میوه و آب لبلاب و آب خیار و جگر و شراب کحل و شربت  
بنفشه و سفوف بنفشه کفایت کند **صفت سفوف بنفشه** بکبر و بنفشه  
خاک متد ارم هفت درم سنگل و بادیه درم سنگل کشتیر خاک بکوبند و بنفشه  
و با هم بزدان شکری و با میزند و با آب پسر و بخورند و فصل  
تابستان پیر از او خداوند آن مزاج سرد را و پیرهای سرد  
را سود دارد و در فصل خزان از گوشت صید و گوشت قد و از  
جماع و از هر چه خشکی فزاید دور باید بود و شربها پرهیز



نشایخت و جایگاه خشک نشایخت و از که ما در نیم روز و خنکی باشد و خود را  
نگاه باید داشت و اندراب سرد نشاید آمد و در آخر فصل استغواغ  
کردن به اردوی پهل صواب باشد و قی بناید کرد و شراب کهن را بخرج  
باید کرد و اندر فصل زمستان ریاضت بسیار تر و غذا تا قتر باید و اگر  
زمستان طبع زمستانی ندارد غذا باندازه باید خورد و در ریاضت پیشتر علی بن  
در زمستان اسنید باها و قلیه خشک و کباب و مانند این همه باد از جانی  
کرد و یا و غیر آن و از طعامها که تری فزاید پزیش باید کرد و شراب صبر  
باید خورد و هر که اندر زمستان زود تر بدو استغواغ باید کرد و از بهر آنکه  
تا سبب قوی نباشد اندر زمستان عارضه بدیه نیاید و استغواغ اندر  
زمستان با سهال صواب تر از آنکه بتی **باب**  
**اندر تهر پزیش** **مسکن** که افراشته تر و هوای نیم آن خلط و شوره  
و دم زدن در هوای آن آسان تر و هر مسکنی که نشیب تر و هوای آن  
کم تر و گرفت تر و بخارهای آن بدتر و دم زدن اندر وی ناخوشتر و  
هر مسکنی که از یک جانب آن کوه باشد و از یک جانب دریا هوای  
آن تر باشد و بارانها بسیار باشد پس اگر زمین آن خشک باشد و کوه

آن

آن شکل باشد مضرت آن کمتر باشد و اگر کوه کل و زمین نرم باشد  
تری آن زیان کار تر باشد و اگر مزاج ولایت کم باشد عنونتها  
و بیماری عنونی بسیار افتد خاصه اگر مسکن اندر نشیب باشد و اگر باین  
حالها جانب شمال بسته باشد و دریا از جانب جنوب باشد و با  
در چندی اندر آن شهر بسیار افتد و مسکنی که اندر میان شهر و چون  
کوگرد و مانند این باشد هوای همه از اعتدال دور باشد و مسکنها  
سیا بانی درشت و ناخشکی باشد و مسکن در ید تر باشد و بخارها کم  
و مسکن کوه خاصه اگر کوه مقابل مشرق بود و هوای آن درشت باشد  
و مردم قوی و دراز عمر باشد و درشت سخن و مسکنی که زمین آن  
کل بود و پاکیزه باشد و کوه و دریا از وی دور باشد هوای  
آن خوش باشد و معتدل و مسکنی که اندر میان بطن و در میان  
دشته باشد به بود خاصه اگر حشرات آبی و غیر آن بر نیارند و توله کند  
و مسکنی که ساحل دریا باشد هوای آن درشت تر بود از بهر آنکه  
دریا عنونت نهد و اگر نهاده شهر به افتاده باشد که خواهد  
خانه و مسکن خویش را بر نهاده و نیک بهند و این چنین باشد که خانه



بازمانده

بازمانده

بلند کند و همه خانه ها که در وی باشد روی سوی مشرق کند و کوزه های  
در وی کشد و کند و چنان سازد که شفاع آفتاب در پیشین خانه ها  
افتد و سقف بلند کند و در چنان فرخ کند **باب چهارم**  
**اندر تندرست پر جامه پوشیدن** اما هر جامه که مردم پوشند تخت جامه  
از تن مردم گرم شود پس مردم را گرم کند و جامه گرم جامه را گویند  
که مردم را گرمی بسیار تواند از آن دهد که از تن وی گرمی نبرد  
چون جامه پشمین و پوستین اما جامه خشک جامه را گویند که گرمی از  
تن مردم بسیار تواند از آن پذیرد که مردم را گرم کند چون جامه کتان  
و جامه پنبه میان این دو و او بر پیش از کتان گرم تر است  
و از پنبه خشک تر و جامه نرم خاصه آنچه خل و ز پر دارد تن را نرم  
دارد و جامه زمستان آن باشد و آنچه تن را زکیم و چون کتان  
و آنچه مصقل کار دارد و جامه تابستان آن باشد و جامه  
تن را لاغر دارد و پوست را سخت کند و جامه نرم ضد این باشد  
و سمور و روباه و مرغی پش را گرم کند و پوست بره نیز گرم باشد  
و حرارت بسیار کمتر از حرارت بره و روباه باشد و قاتم بسیار خف  
یکت

بازمانده

و حواصل گفته از هر دو باشد و هر چه جامه بهاری و خزانیت **باب**  
**اندر معرفت غذا** ای تنگ خیزی باشد که در وی هیچ ندارد  
باشد چون تره و میوه و هر چه از این نوع باشد اغنی هر چه از این  
نوع تره و میوه باشد از غذای دوائی گویند و این نوع خضرها  
بسیل علاج بناید خورد از بهر آنکه هر چه لطیف گفته است چون  
راسوزاند و صفرا را بدست کند و هر چه غلیظ است تری و بلغم  
فرااید لیکن غذای که تنگ سازد و پاکیزه باشد آن گندم افست بارسید  
و گوشت که سفید تره بخت تن درست و اسوده و شیرینها که در  
مزاج هر شخصی باشد و بهتر و مانند تر میوه بغدادیک انگور است و انجیر  
که عام رسیده باشد اما انگور بارسیدگی باید که چند روز او ننگ کرده  
باشند و آنچه که فرما عادت است طب و هر گاه که از غذای تنگ  
در تن فضله بدید آید روز واپستق را بخورد بطریقی که سهل تر باشد  
و عادت دارند و هر گاه که از غذا های دوائی خیزی خورده  
شود بر عقب آن خیزی ضد آن باید خورد و تا مغز آن باز دارد  
چنانکه اگر خیار خورده و گوشت و مانند آن و از مغز آن



تر پسند مقداری سرو کنند و نفع با آن یا بر عقب آن بزنند و اگر  
طعام غلیظ خورده شود سینه تنگ کند چون بر سر و پاچه و نان و  
و حلوا ای نشاسته خیزی سده کشاید و لطیف کننده با آن کار کرد  
چون انکاده و کبر که در سینه و تراب سینه که در جگر و ریه و غده  
خوش کرده و دیگر روز سینه بکین خورند و طعام آنکه خورند و اگر  
جیزی بای تلخ و شور خورده شود بر عقب آن تر و تنه خورند چون  
و که و مانند آن و تنه جیزی باشد که طعم قوی ندارد و در زمستان  
گوشت تخم و بوارد نباید خورد و اندر تابستان بوارد و اولی طعام  
همیشه بر شهوت صادق باید خورده و مانند تابستان هر گاه که شهوت  
صادق بیدار آید طعام خوردن تا خیز نکند و جان باید که چون در  
طعام باز کرد و هنوز اشتها طعام می باشد و بس از آن که طعام  
باشد حرکت بر نفق کند و اگر روزی جان اتفاق افتد که بسیاری  
خورده شود روز دیگر نباید خورد و ریاضت بسیار کردن بایستی  
پس از آنکه از خواب برخیزد و اندک که از پیش معتدل موافق  
مخرج باندگی شراب صرف باید خورده و اندر طعام خوردن

هر چه نازکتر و لطیف تر و آشامیدنی باشد نخت باید خورد مثلاً نخت شوربا  
باید خورد پس ترید خوردن پس گوشت و از پس ریاضت و ریخ  
جیزی بای نازک چون شیر ماهی تازه و مانند آن باشد خورد و از آنکه  
معتدل گندم شده باشد جیزی نازک در مقدمه روز و شب شود و اخلاط  
را تباه کند و کسی را که غذا بامدی گوارد بر آن اعتماد نباید کرد  
از بهر آنکه بر روزگار خلطها تو کند و بسیار شود بسیار غذاها  
پیش که اندر این نوع مضرتی باشد و گاهی با آن خوی کرده باشند آن کرد  
را آن غذا به از غذای باشد که در هیچ مضرتی نباشد و با آن خوی کرده  
نباشند و بسیار کسان باشند که غذا را رجه نیکی باشد ایشان از این  
وارد آن یک نرا از آن غذا بر میز باید کرد و جدا که نه طعام نجاف  
اندر یک نوبت خوردن نخت باید باشد و مدت دراز اندر یک نوع  
طعام بردن بد باشد از بهر آنکه لته مضمت پشینی پذیرد و لته  
باز بین از آن دور افتد و مضمت ناهوار شود و بهتر نوبتها  
اندر طعام خوردن است که اندر روز و شب بار طعام خورند  
یک روز بامداد و شب نگاه و دیگر روز غار نشین و هر که اندر یک



بزرگوار و خوشایان آمدن  
بر در حق تو نشان آمدن  
علم را تو به کار به بود  
خاک را تو به کار به بود

روز دو با طعام خوردن عادت دارد اگر باز آرد ضعیف شود  
و کسلانی و امتلا تو که کند کسی را که معده کرم باشد بهتر آن باشد  
که باید از چند لقمه نان با شراب غصه یا شراب اناری یا شراب لیمو  
یا شراب الو یا مانند آن چیزی بخورد پس بر ریاضت و حرکت مشغول  
شود و طعام باید که پر کند خورد اندک اندک و چون مردم را کرسه  
شود صغرا اندر معده بسیار گردد و چون طعام خورد و طعام اندر معده  
ادبها شود و هرگاه که خنین تباه شدن بیاید زو و طبع را نرم کند  
کرد و معده از آن پاک کردن باب کرم یا شراب الو یا بنام آن  
جیزی و هر که از پس طعام بنواهد خفت الحقی بیاید زفت با هستی  
تا طعام از قم معده فرود و پس بخشد و هر که اندر تن درستی چون طعام  
خورد کرم شود و تن را چند آن طعام که کفایت او باشد بیک باشد  
خورد و تنهاریت باید خورد و هر که ریاضت کم کند و مردم هر را قوت  
بها ضعیف باشد و طعام کمر و لطیف تر باید خورد و از جرم گوشت  
دست کشیده بایه داشت مبرقه قناعت باید کرد و خداوند صغرا را  
غذای سرد و تر باید خورد چون کشل جو و قلیه که و قلیه خیار و کمال

منزه

متشر با کدو و کرک و اباهاد <sup>منزه</sup> برشش چون غوره و آلبا و خنبو با و دوبا  
وزیر با و غذاهای خداوندان سودا را باید که میل بکند و دارد  
اندک مایه کرم باشد چون رشته و اسنید با ها و شور با گوشت فربه  
بره و خایه مرغ نیم برشته و مرغ فربه و میوه و در مطبوخ غذا و لطیف  
و کرم باید خورد و چون آب بخورد و اسپغید با ها خاصه بگوشت کجک  
و بکک و تدر گوشت آهو و بط فربه و تنهاری و دار چینی باشد و زیره  
و کر و یا و سق و مرطوب و اسود و دارد خاصه قلیه ابکامه بسق  
و اندک سیر و کوز مغز و قلیه خشک از پیر خشی گوشت که سپیدی  
از وی جدا گردد باشند و بر و غزن کوز بریان کرده یا بر و غزن  
زیت در و غزن مغز زرد الو و غذا لطیف در تن درستی بهترگاه  
دارد فطرل از آن کمتر فزاید و غذاهای غلیظ قوت پیش دهد  
و هر که غذای از بهر قوت خورد و بر کرسنگی صادق باید خورد و کمر  
باید خورد تا نیک بهضم پذیرد و قوت فزاید و غذاهای خشک چون  
کاو رس و عدس و گوشت غل سود شهوت طعام بر د و لون بشه را تر  
و طبع خشک دارد و غذاهای جرب کسلانی آرد و شهوت بر د و







باشد و اگر اندر حال غشی قیام غشی را ابل شود و قوت باز آید  
و نه پر نخا و داشتن از غشی است که پیش از قصد اندکی شراب یا  
دهند یا شراب سبب ترش یا شراب آبی ترش یا شراب غوره یا مانند  
چیزی دیگر و در پیش از قصد شراب پودینه یا قهوه یا جلاب یا آذوقه  
در وی بخت و مضبوط و یا بیشتر باز خفته قصد کنند و هم بر آن شکل باشد  
تا خون چند آنک باید بیرون کنند یا کت از قدر حاجت و هیچ حال  
ایران نکند و از پس قصد ما الله دهند و قصه باید که ناز و مشکل  
و آلتی که به آن قیام تواند افکند چون پر مرغ و مانند آن صاف دارد  
تا اگر غشی افتد در حالی پر مرغ فرو کند و قیام افکند مشکل بپو یاند  
و در مشکل اندر جلاب یا اندر آب اما در حل کند و بکن اندر چکاند  
و کین را که تب بود اندر میان روز بوبت تب رک نشاید زد و کین  
در صعب باشد رک نشاید زد و سخت در و ساکن باید کرد پس رک زد  
از بهر آنکه در داخل را پوی خوشی است و رک زدن خلط را پوی  
پروان کشد و صارت میان این دو کشیدن به پدید آید اضطراب و بین  
و ضعف قوه کند و اندر تابستان رک روزی باید زد که در آن

و این را در تابستان روزی باید زد که در آن

باشد و اندر ساعت نخستین از روز خاص مردم محو و روان روز که  
رک زنند و یک روز طعام کمتر خورد و لطیف تر و چیزی صفتان  
نمایند و از پس قیام و از پس اسهال و از پس تیغ و از پس نخالی و در آن روز  
تا که از بدین طعام و از پس میوه و از پس میوه که در تن را گرم کند  
یا سبب آن تحلیل بسیار افتد و ماسک ده شود رک نشاید زد و اگر  
ضرورت باشد میان این حالها و میان رک زدن سه روز یا دو روز  
کم نشاید هم پیش از رک زدن و هم پس و از بعد رک زدن اسودن  
و باز خلط ن صواب باشد لیکن نشاید ختن از بهر آنکه کلالی و تصف  
آرد و باشد که اصطلاح افتد و ضعف آرد بر سر رک زدن و بزرگ  
نباید نهاد و هیچ عطر و خلط نباید مالید و اگر بر سر رک گرم شود و هر چه است  
ی باید کشد و زدن را بجلاب پس در ترک کردن و یا پیش و مرطوب را  
پیش از رک زدن و یا سخت معتدل باید کرد و تا حرارت برافروزد  
و مرطوبها بگذارد اما رکها که پیشتر زنند قیال است و اگر بپای  
و ابطا زحافن و جبل الدراع و استیلم و مایض و عرق النساء  
و هر رک را از این منعقی دیگر است اما قصد قیال علیها پس چشم



و پی و کام و زبان و لب و دندان را پود دارد و فصد اکل علقها  
تن را سود دارد و با سلیق علقها جگر و سپردن ذات الریه و شوره و در  
سپردن و زانو و ساق و قدم را سود دارد و اسیق و بنال با سلیق  
از دست راست و در جگر را سود دارد و از دست چپ در کبد را  
سود دارد و خداوند که در خارش را سود و جمل الذراع اند بعضی دستها  
با سلیق است و اند بعضی با اکل اسفند است و بر رند الاصل نهاد است نزدیک  
خود دست و اند رکت می گویند منفع آن همچون منفع قیال است  
و تپاس بر خلاف این واجب می کند همانا این خلاف است از شلوخان  
افتاده است و فصد صافن خون را از بالا فرو دارد حیض کشاید  
و ریش و خارش را و خایه و قضیب را سود دارد و با صی اند زری  
ز انورست بعضی طپسان گفته اند شانه است و بنال رگها که یک رگ گشته  
فصد آن در داحشا و در دست را سود دارد و منفع این فصد فزون  
از منفع صافن است حیض کشاید و در و متقد و بواسیر و در رحم را  
دارد و فصد عرق التمدد و عرق النسا را ایل کند و منافع دیگر منافع  
نزدیک است اما قیال را باریب باید زد یا از پهنای او بوده باید

زود تانیس اند و دیگر روی رگ سپردن نزود و بهر که اند و تر و عصب و عضله  
و علقها را آن بر نیاید و اند و زیر اکل عصب است احتیاط باید کرد  
و در بوده باید زد و از هر یک بسیار باشد که اکل اند و میان عصب  
باشد و با سلیق را از هر یک در زیر او شریان است و از موضع  
کمی سو باید زد و باریب باید زد و با اند پهنای او از دندان نباید زد  
و اگر از دندان زد باید کرد و باشد که از هر دو جانب او شریان باشد  
و اگر از هر دو جانب او شریان باشد باید زد از آن رگ نباید زد  
و رگی دیگر باید زد و اند ریش و قیال که با سلیق را به بند باید کرد  
و نشان روی آن باشد که بزرگ مانند عکس و نخ دندانها را به هم  
ایند نباید کشاد و با هستکی باید دندانها را به هماری از وی شود  
و دیگر باره بستن و اگر دیگر باره باید کرد و نباید کشدن و باید این  
و اگر هر بار که باید کرد دست از آن نباید داشت و با سلیق ابطا  
باید زد و هر رگی دیگر که چنین باید کرد نباید زد و با سلیق را او  
آن باشد که پشت تیش زدن جنابک تیس حجامت زدن تا سلامت  
و با سلیق و ابطا را باید مالیدن و آب گرم بر رگین بسیار رستن



و بند بزرگ باید انگشتان و دست منضم را بپایه داشت جنبه  
 زانو به بطن قائمه باشد و دگر با هم فرو باید برد و نیش از بالا  
 فرو باید برد قصد السیلم را ساعد به باید بست و باریک باید  
 یا از درازا و دست اندازد که م باید نهاد تا خون چند انگشت  
 برده رک صاف را از بالا و شتابانک باید بست و کامی چند  
 برود و کرده اند پنج در زیر پای نهند تا پای بروی نبشارد  
 تا رک بدید آید و از اصل رک دو شاخ برخاست از دو جانب  
 اندر میان هر دو است اصل را باید زد و مابین راساق باید  
 و چند کام باید رفت و چند بار فرو باید نشست و برخاست تا رک  
 بدید آید و عرق المنار دستاری دراز بگیرد و یک سر در میان  
 عضو و بند و باقی بران و ساق ادی چند می بندند سخت تا  
 نزدیک شتابانک چند بار فرو نشیند و برخیزد پس پای بر خشی نهند  
 و نصاف بر پشت پای خضر و بنظر رک را بگوید اگر یافت از خطا  
 امین باشد و اگر نیاید از پشت شتابانک از جانب و حتی بگوید  
 عرق النساء است که بروی چند کرده باشد و از درازا باید زد

از بهر

از بهر آنکه از دو جانب او عصب است و هرگاه که نصاف را خطا افتد  
 بر شش بر خشا و عصب باز آید اگر دست باشد یا پای آماه کسب و  
 و کزار تو لگد کند حد تن بر خضر منقبه یا بر خضر با دام جرب باید کرد  
 و آب کشیز تر و صندل سرخ و سفید و شیان یا میثاق را پس ضماد کرده  
 اگر قوت بر جای باشد از دست دیگر رک باید زد و یارک صاف نیاید  
 زد و اگر این خطا بر پا افتد از دست رک باید زد و یارک صاف  
 جلیب زد و هم از جانب و اگر جراحت ریسیم کند جراحت را فراخ تر باید  
 و زفا و بر باید نهاد جنبه یکیم دفع شود و اگر خطا از آن گونه  
 افتد که رک کشیده شود و خون اندر زیر پرست جمع شود و جاکا  
 رک کبود شود تا آن ابرو ایل نشود بدان دست جمع کار کش  
 نشاید کرد و هرگاه که کبودی کش می شود نشان سلامت باشد  
 و اگر کبودی می شود تا سیاه شود از دست دیگر باید زد و یارک  
 صاف باید زد و آن ضماد که پیشتر یاد کرده آمده است بر نهادن  
 و هرگاه که نیش شریان باز آید بر حالی سپرد رک باید کرد  
 و در اندکی که آنرا لازمی گویند بر نهادن و بستن حکم دست

نکته



و دست را بر باش رزک نهادن و باز وی دست دیگر و پای که برابر  
این دست مجرد است پیش تا خون بدین دست مجرد میل نکند و اگر از  
پشت رنج رسد باید کشادن و پس **صفت لایق بکیرند**  
دم الا خون و غش و روت و شب یایی و قطار و اوقات و حلقه  
و صبر و کثرت از هر یکی یک در سبک وضع عری و در سبک همه را بگو  
و به پزند و بسپند خایه مرغ بپزند و آنرا با و بر خور کش یا با  
قمر نجته یا با خانه عنکبوت پاکیزه جراحی و کرد اگر دان برهنند و  
ببندند و ده روز نکشند پس از ده روز برقی بکشند و اگر خون  
ساکن شده باشد باز ببندند و هر چند روزی می کشند و می بندند  
تا معلوم کرد که جراحی بسته و حکم شد و اندرین میان طبع  
مقصود نگاه دارند تا نرم نشود و با عدال باشد و نشان رسید  
جراحی شریان است که حرکت پیردن آمدن خون حرکت با  
نظام باشد همچون حرکت نبض و در حال نبض ضعیف شدن کرد  
و خون شریان رقیق تر باشد و استقر باشد و اگر گوش حرکت  
تردیک دارند از خون او از توان شتید اما حجامت کردن

و پیران را بجای ضد باشد و بر هر عضوی که حجامت کنند آن عضو را پاک  
کنند و با خون حجامت از گوشت روح چیزی کم نشود و با خون قوی  
خارج شود و گوشت کثرت از شیر باز نکند بی ضرورتی سخت حجامت  
که در از بهر آنکه ضعیف شوند و بر آن ضعیف مانند و بزرگتر  
از شصت سال حجامت نشاید کرد از بهر آنکه ضعیف شوند و بزرگتر  
ضعف مانند حجتی بر پوست ایشان غلبه کند و او را ویران باشد که روز  
چهاردهم و پانزدهم از ماه قعد و حجامت نکند و توقف کنند تا نوزده  
ماه نقصان گیرد و این چون روز ششم و هفتم باشد از بهر آنکه  
روز چهاردهم مبتلی باشد از نوزده و اخلاط اندر تن حرکت کرده باشد  
و میل بجانب ظاهر کرده باشد و رکها با ریکی و شاخهای رکها پر شده  
و اندرین وقت خون نیک و صافی پیش آید و خلط به کثر هرگاه که نوزده  
ماه نقصان گیرد خون صافی باز کردید که در اخلاط که با خون حرکت  
کرده باشد بسبب آن غلیظ تر باشد باز پس ترماند و به آن روی  
که خون صافی باز کرد و باز نتواند گشت بدین سبب خون حجامت  
نقصان نوزده ماه خلط به پیش آید **باب نهم در**



تد پراستفراغی که بکوبان صفت نوع است اورار بول  
 و عرق و مخاط که از بینی آید و لعاب که از دهن آید و بن زبان  
 و جماع و استفراغ بیشان و استفراغ بختنه اما اورار بول  
 باید دانست که هر طبعی که خورده شود و از او عرق است و هم تن  
 اندر معده است و هم در رگهاست و هم سیم اندر اندامها  
 و از هر جزی خیزی بماند که قوت مغیره از تمام نگردد و اندر  
 حفظ صحت تد پراستفراغ آن واجب است و هر فضل را طریقی است که  
 طریق دفع شود دفع فضل نخستین بی باشد یا بهمال و تد پراستفراغ  
 و دفع فضل دوم با اورار بول باشد از بهر آنکه این فضل اندر عرق  
 است و بدگاه که آنک باشد از بهر آنکه به اروی ادرار کننده دفع شود  
 و اگر بسیار تر باشد به اروی که آن فضل را اندر عرق از خون جدا  
 کند و بهمال دفع کند حاجت آید تد پراستفراغ که شسته است و تد پراستفراغ  
 اورار به اروی ادرار کننده اندر بخش علی در علاج پس بولی یاد کرد  
 اما شفقت ادرار بول که با انداز حاجت باشد بزرگ است در دند  
 و در دشت و کرانی و کپلانی و استفراغ بیشتر چارهها که از تری

عرق که از ریهها  
 و از ریهها که از ریهها  
 و از ریهها که از ریهها  
 و از ریهها که از ریهها

باشد زایل کند و افراط کردن اندر آن هم باشد که مشا در این کند  
 و تشنگی و علت ذیابیس و دق و کدازش تن تو که کند پراستفراغ  
 عرق باید دانست که عرق فضل عظم سیم است و طریق دفع آن  
 که در عای بار یک است و ناپیدا که از اسام کویند بعضی از آن  
 فضل نجی راست که از همه تن تحلیل دفع شود و از آن توان دید بعضی  
 پس خ است که بر پوست ماند و اندر که مایه پاک کنند و بعضی عرق  
 است که هم بطریق مسام بیرون آید و از تد پراستفراغ صحت و اندر  
 علاج بعضی چارهها تد پراستفراغ آوردن باید کرد و بهین سبب که کبار  
 چاره عرق کند راحت یابد و هوای گرم جوئی هوای گرم با ریه  
 و ریاضت اندر هوای تابستان عرق آرد از بهر آنکه ریاضت  
 اندر بدن گرم کند و فضل را بکند از د و هوای گرم آن فضل بیرون  
 و داروهای لطیف کنند نیرتن را گرم کند و عرق آرد لیکن اندر  
 تد پراستفراغ آوردن به اروی زین دارد حرکت و ریاضت  
 کفایت کند از بهر آنکه این شاید بود که داروهای آرد و عرق  
 بسیار آرد و تن را خشک و لاغر کند و پوست را درشت کند و طوتمها

و سبب  
 ذیابیس



اصلي را بکند ارد و تجليل کند و دق و ذبول تو که کند **نه پر مخاط**  
 ببايد دانست که مخاط از رطوبت غليظ خرد و علقه ها که در پير بود  
 بکستند و مخاط را ايل کرد و چون صريح و پخته و از بهر فضا صحت مرطوب  
 کپ ني را که اندر دماغ ايشان رطوبتها باشد نه پير خود دارد و نه پير  
 کرد و نه پير آن غرض است و عطيه پير بخار پير که و شراب که پير کما  
 کرم چکانند و مانند آن و بخار طبع با بون و پودنه کوهي سودمند است  
 و خربق سبيد و بلند و غرطنيا بسيار نرم و پيرند عطيه و مخاط را  
 آرد و اين نه پير پس از است فراغ به اردوي مهمل يا به اردوي تي بايد  
 کرد که دماغ را دتن و املني پاک کرده باشد تا باقي بدين طريق دفع  
**نه پر لعاب** بايد دانست که لعاب ابی غليظ است از کام و بن  
 زبان نر از آيد و امدان بوقت حاجت دماغ را و چشم را و گوش را  
 و خلق را و نم معده را پود دارد از بهر فضا صحت کما به نه پير لعاب  
 کمرنتن بايد که دماغ از رطوبت پير پير کرد و نه پير  
 آن بعاقر قري يا ايا مارج و مانند آن باشد که قلعني بآيند و بغير غرض  
 کردن سر که يا با کما به يا ايا مارج فضا يا با کما به با ستر و خردل  
 سبزه

در غرض

و غرض اندر کما به بايد يا اند خا کرم **نه پير استفراغ شيات**  
 ببايد دانست که فعل شيات اندر استفراغ ضعيف است و خرد  
 ما و را که به و نر ديك بن تو اند او را اگر چه ترکيب آن دارد و ها  
 قومي باشد و منفعت آن اندر در پير و کما به پيرين و حوالی آن باشد  
 و از بهر شخص خوردي و نر کي شيات در خورد او بايد و از بهر  
 هر مقصود به ارها بايد ساخت که مقصود لايق باشد مثلا از بهر  
 که تب مي آيد و محو و راست از بنفشه و شک و ستونيا بايد ساخت  
 و از بهر مرطوب و دردهاي بلغي از سنج و جادير و مقل اشق  
 و نکل هندوي و تخم صفتل و زنجبيل و سوربان و کرم کرسف و خندچه  
 استر و قسط و زرباش و غرض روت و برک سداب و ما هي زهر  
 بايد ساخت **نه پير حنک** بايد دانست که فعل حنک قوي تر از  
 فعل شيات است از بهر آنکه بعد از پير باشد و روزه باشد و کرم  
 کپسي را که مانعي باشد که او را بهر آن سبب داروي مهمل توان  
 داد و چون ضعيفي معده و تولد غشيان بسبب دارد و خوردن خاصه اگر  
 امثال را دفع کند حنک بايد و مقصود او از داروي مهمل



نمودن اینها را هیچ علاجی چون حقیر نیست و کسی را که بر سر  
 زخمی افتاده باشد یا اندر دماغ آتشی یا افتی باشد حقیر سخت  
 نافع باشد ماده را از دماغ فرود آورد و بخار بر سر نهد چون  
 مسهل و داروی قوی و حقیر گاه باشد که تا بمقدور آید و بیشتر تا بمقدور  
 باریک بر آید بدین سبب هیچ حال حقیر نباید کرد لیکن شربتی که بمقدور  
 راقوت کند بسیار داد تا از معده دارد و را باز دارد و گاه با  
 کرد اگر حقیر از بهر درد کرد و گاه که پمار بقفا باز خسید و پسر  
 بر بالش نهد ضایع سینه او افزاشته باشد و سرین او نیز بر بالا  
 افزاشته باشد و میان پشت بر زمین باید و اگر از بهر دماغ  
 می کنند پمار بر زانو خنبد چنانکه شکم او خنبد باشد و سرین بر پشت  
 افزاشته باشد و پمار خوشن گاه دارد تا در آن حال چال نکند و  
 و عطیه ندهد و فواق نیند و باید دانست که اگر داروی حقیر  
 اندک باشد بموضع نرسد و اگر بسیار باشد سستی و نفع و بی قرار  
 آرد و باشد که زهر آرد و اگر سخت گرم باشد غشی و اسهال خون  
 آرد و اگر سخت سرد باشد با و کند و طبع اجابت نکند و اگر سخت

برین

خنده

خلیظ باشد زوده را آلوده کند و مشانه را زحمت کند و اگر سخت  
 ریش باشد پس فعلی نکند اندرین صفتها متعادل باید بنامه مثقال  
 باشد و سبوس آب بخت و نظرون زوده را از مثل پاک کند و طبع  
 حقیر را بار و غرض زیت همین فعلی کند و اندر حقیر خداوند در معده  
 و در اندامها و خداوند سپرز و خداوند سده و قوی صعب از  
 قنطاریون باریک چاره نیست و حلب و زیره و زهره را سفند و تخم  
 سداب سخت نافع باشد در بعضی حقیر از ابکار چاره نباشد و  
 باشد که سرکین کبوتر و خرمنون و چند بید استر متدارد و در مسکن  
 در افکند و از بهر در پسر و کبوتر غش و مایه لیمو لیمو در چشم و درد  
 گوش از تخم حنظل چاره نیست و اندر حقیر خداوند زیت را مثل و بویه  
 نشاید کرد لیکن از لعاب اسپنجول و از شکر و از طبع نبشته  
 و نکاب باید کرد و از بهر تب محرقه و زهر کل با آب نیم گرم پاشند  
 و حقیر کند و از بهر سوزش رود و عا و ریش رود و از طبع خشکاش و زهر  
 کل کند و اندر هیچ حقیر اینون و آب کثیر تر نشاید کرد **صفت طبعی که شکم**  
**بر اندام جمع را نهم کند** کیم نه و زهر پدالیم و موم زوده و دردی خون

و لیس



زیت و موم روغن پاز و و شونخ نان مکس المین و ددی عصاره  
 تشار الحار با شیر شکر تم یا ستونیا یا سم خطل باز هرگاه که یکی از این همه  
 یا ده یا سه به بن موم روغن برشند و بشکم طلاکت استغراغ تمام کند  
 و خداوند رب را که طبع خشک باشد یا اندرون شکم آپس باشد و بدان  
 سبب شکم فرو نیاید روغن تازه با آب نیم گرم برشته بسیار یکی از آن  
 در ناف و شکم و پهلوهای مالند با پشمکی طبع نرم شود بسیار دانت  
 جماع نوعی است از استغراغ طبیعی و از جمله سبهاست که هرگاه که چندان  
 اتفاق افتد که باید و جنابک باید و آن وقت که باید سب تن درستی باشد  
 و هرگاه که بر خلاف این باشد سب بیماری باشد از بهر آنکه هرگاه که او  
 منی پر شود طبع به نفع آن محتاج گردد و اگر آن گردد شود استغراغ طبیعی  
 باشد و مردم سبکی نشا ط یا به و اندیشه های بد و وسوسه و قوت خشن  
 به آن دلیل زایل شود و اگر این استغراغ اتفاق بیفتد این در همه تن  
 گرانی بیدار آید و باشد که منی اندر جای خویش گرم شود و بخار آن بدل  
 بر آید و به آن سبب بها تولد و باشد که بخار آن بدل بر آید و وسوسه  
 و خیرگی چشم و خفقان و سرگشتن بیدار آید و باید دانت که تولد

برین

بناغ

منی از خونی است که غذای اندامها اصلی باشد و اندر با سبب تن  
 اندر تن و بدین سبب است که هرگاه که مرد فزون از عادت کند تن  
 او محصور و شود و ضعیف گردد نه پنی اگر چه مردم اندر جماع افراط  
 کند جمله منی که اندوی جد آرد و خجاء در پشمکی بناش و اگر بعضی کند و در  
 درم خون پرو ن کند در وی آن ضعف بر پید نیاید که از جماع آید این  
 دلیلست بر آنکه منی که از وی جدا شود در با سبب ترین خونت اندرین  
 و سبب آنکه جماع ضعیف کننده تر است آنست که او عده منی بدو یا به  
 جماع یا خ جماع منی گردد و اگر بیشتر الخاح کند خون پرو ن کند و آن خونی  
 باشد که غذای اندامهای اصلی خواهد بود و هرگاه که این غذا خرج شود  
 مدتی دراز بر آید تا عوض آن بجای باز آید بدین سبب است که از جماع  
 بیشتر است و جماع بر کمر سنگی و از پس ریاضت و از پس تنی و اسهال  
 و از پس کراهت تن را خشک کند و حرارت غریزی را کم کند چشم و تارکوب  
 کند و پایی راست کند بر جمله از پس هرستی که کلیل کند چون شادی  
 با فرراط و بی خرابی با فرراط و مانند آن تحت زیان دارد و از پس اسهال  
 از طعام در دهنه ها و سستی عصبها رسیده و ضیق النفس و دما و حرش



نواست تا تو لد کند و اگر در حال جماع پسر مای در پشت آید یا بالذت جماع  
رخی یا بد یا از اندامهای او بوی تا خوش آید نشانی آن باشد  
که اندر تن او خلطهای بد است از جماع دور باید بود و تن از خلط  
پاک کردن و باید دانست که خداوند مزاج کرم و تر اندک از جماع  
قوی باشد و مضرت آن بر وی کمتر بدید آید و خداوند مزاج کرم  
و خشک هم قوی باشد لیکن اثر خشکی در وی بدید آید الاغیر شود  
و خداوند مزاج سرد و تر و خداوند مزاج سرد و خشک هر دو ضعیف  
باشند و مضرت آن رود اندر تن مردم که از این نوع باشد  
مزاج ایشان بدید آید **باب چهارم از مزاج و اثر آن**  
**اعراض نفسانی** اعراض نفسانی شادیت و غم و لذت و اینها و  
تیریس و بخل و اندیشه کارهای مهم و علمهای باریک و امید و نوری  
و هر یک را اندر تن مردم اثری است ظاهر فزون تر از اثر طعام  
و شراب و فزون تر از اثر خواب و پیداری و حرکت و پیکدن  
و غیر آن از همه آنک طعام و شراب و دار و ها که مردم خورد هیچ  
قوی تر و اثر کننده تر از زهر نیت و تا پیشتر زهرها اندر تن مردم

فرازد

کیندر و حرارت آن اندر آن اثر کند مضرت و فعل آن بدید نیاید  
و اعراض نفسانی اندر حال بی هیچ مهلت اثر کند نه پنی اندیشه که  
بر خاطر کسی بگذرد و بختهای و جزیه های خوش و ناخوش که بشود  
در حال اثر کند و اثر آن بر یک روی او بدید آید و حرکات و سکات  
او و اگر کون شود پس معلوم شود که اسرهای اعراض نفسانی بعضی  
را کرم کند و اخلاط و آلودگی را در حرکت آورد چون خشم و شادی  
و لذت و امید و اندیشه کار مهم و بعضی سرد کننده است چون ترس  
و غم و نومیدی و کرم کردن خشم بعضی قوی تر از کرم کردن شادی دیگر  
اعراض باشد خشم که بانه از او باشد خون را و قوت روح را و  
حرارت غریزی اندر تن بکشد از خشم عظیم صغرا را بکشد و بر  
روی بکشد و اندر تن مردم محو را زیان دارد و مرطوب  
و مبرود را پیود دارد و شادی بانه از او حرارت غریزی اندر تن  
بکشد از ترک روی بفرزد از او دفر به کند و بدین سبب است  
که بر مردم شاد کام اثر پری کمتر بدید آید و هرگاه که کاری شادی  
نمرایند پیش آید دل نمی کشد ده شود و طبع خواهد که به آن حال



نزدیک آید و اگر آن پشتر کند و اگر شادی از حد پشرون باشد  
 دل تمام کشاید شود و روح و حرارت غریزی از استقبال طلب  
 تمامی آن حال خوشین پشرون آنکند و دل بهین کشاید و غشی  
 افتد و باشد که بدین سبب مفاصل هلاک شود و اندوه و ترس خون  
 را و حرارت غریزی بقدرت بازگم بر آید از بهر آنکه طبع خواهر از آن  
 حال دور تر باشد و از بهر آنست که ریحان عکین زرد باشد و اگر اندوه  
 و ترس از حد گذشته باشد و حرارت همه تن باشد و دل باز گردد  
 و دل فراهم آید و حرارت اندوهی خفته و بزرگ مفاصل میرود و مردن نهاد  
 بسبب اندوه کثر از آن باشد که بسبب شادی بزرگ از بهر آنکه  
 حرکت روح بسبب شادی بسوی پشرون است و فرود آید و بیاید  
 بسوی اندوه و حرکت شادی ناکا باشد که حرکت آیهیست  
 تر باشد و خجالت نیز جز او و حرارت بکسر اندوه و لغتی رطوبت  
 نذر و کذا برد و تحلیل کند و از بهر آنست که در آن حال روی سرخ  
 شود و عرق روان گردد و باخوردی در دهن و از بهر آنکه  
 حرارت لغتی تحلیل پذیرد و منت و امید و آری همچون منت

و بیک بار باشد

اینی

ساده

شادی معتدل است و مضرت نمیدی همچون مضرت اندوه  
 و خالی بودن از اندوه خاطر را کند که داند و همه قوتها را و حرارت  
 غریزی را دفع کند و ضعیف کند و رنگ روی را بگرداند و بیماریها  
 زیادت جناتک شغولی و اندوه کارهای مهم از اندوهها و در  
 و بیماریها نیلوت کند تا کمره دل در آن بندد و پایشان بسکت تر  
 شود و بدین سبب است که سفر کردن و شهرهای عجب دیدن از  
 بیماریها **علاج** و از بسبب عشق بر پا اندوه و اندوه علاج غنی کاری  
 سودمند تر از اندوه کارهای مهم نیست و از خشمی کسی که لغتی از  
 خشم دارد و هیچ زیان کار تر از زیان کاری روی اندوه نیست  
**علاج خشم** بشرتهای خشک کنند و بذرهای و سنجهای  
 خوش خوش و حکایتها و خنده ناک و باز بهیای عجب و حاضر  
 کردن دوستان **علاج اندوه و ترس** بامیدهای قوی و باع  
 و با و از پا باند کند و شراب و مفرجهای گرم داند و علاج اعراض  
 نفسانی طریق دیگر است و از اندوه روحانی گویند و این چنان  
 باشد که مردم حجت بزرگ دارد و در هر چه پیش آید از شادی

مغول دارد

عجیب



درین زمانه که در این کتاب

ولایت و اندوه خوشتن داری کند و از آن حادثه بخش حقارت  
نگردد و قدر آن حادثه کمتر از آن نهند که شاید که بدان سبب  
تغییری بدید این ظاهر نکند از دوست و دشمن پوشیده دارد تا به  
طریق تنگ و به روزگار دیدن و کشیدن عادت کند تا خود  
و تغییر احوال در وی اثری ظاهر نکند **باب دهم**  
**در پیرایه مزاج پری** پس در فصل است و هرگاه که مردم به  
پری همه تند پرهایی از کبر و تری باید که میل دارد چون کرمان  
و مالیدن باعث ال بر و غنای کرم و نرم و خوشبوی چون سرخس  
و یاسمن و عطرها می معتدل و شراب صرف معتدل و اندر سبزه  
نرم غنیدن و ریاضت اندک کردن و شادکامی و خوشدلی جستن  
و از هر چه مزاج پری دارد چون اندوه و ترس و عطرها پری  
چون کافور و نیلوفر و از طعامهای ترش خوشتن دور باید داشت  
و باید دانست که هوای بد و کجایا و بویهای ناپوش و دود و  
غبارها همه اندر پیران اثر زیادت کند از آنکه در دیگران چنین  
از همه نگاه باید داشت و غذا بتغاریت اندک اندک باید خورد

و اگر

و اگر کسی را معده اضمحلال نکند که بسیار طعام بخورد و با باشد که بهارین  
خورد و طعام پس از آنکه از کرمان به پرون پرون آید موافق بر  
و چون طعام خورد به باشد در کرمان نشاید رزق و طعامهای  
که سودا فزایدش بخورد و چیزهای تر چون آبکامه و غیر آن  
نشاید خورد و کمترین که در معده رطوبت گردد بوسیل علاج در  
باشد و شیر سود دارد و اگر در معده ترش نشود و با دکنند به سبب  
برنج شیر با عسل یا با شکر سود دارد و کر سکنج سخت زیان دارد  
و اندر معده و امعاء پیران رطوبت بسیار گردد آید گاه گاه حاجت  
آید بنیم داشتن طبیعت و بعضی مردم از اندر پری طبع فاسد  
و قلیه کنند تا به غیر زیت یا آبکامه پیش از طعامی که بخورد و طبع نرم  
کند و لبلاب اندراب و غش پزند با آبکامه پیش از طعامی و روغن  
زیت بخورند طبع را نرم کند و بخورند و سبب با آبکامه تبرک کرک  
پزند و پیا لایند و مقدار نیم معصفر پاک کرده و کوفته در وی خوش  
طبع را نرم و در سبب عسل العظم یا شکر کوفته بخورند طبع را نرم  
و اعش را پاک کند و چهار در سبب آقیون با جند دانه آبجیر



و لکن تخم معصر که بپزند نرم و بخورند اجابتی تمام کند و این تخم خشک  
اند را با عسل آغشته پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند هر  
که از این طبیعت یکی کار می دارند تا طبع با کینه خوی کند و تا  
ضرورت نباشد قصد نمکنند و طعام پیران گوشت به باشد و شوری  
کنند و رشته و مانند این همه به ارجینی و اندکی زنجبیل و اندک سرکه  
تریاق بزک و مهرود بطوکس بکار دارند **ما**

**شانزدهم اندر تدریس مسافران** هر که غزم سفر دارد پیش از آنکه  
ببفرودن شود هر چه داند که اندران سفر خواهد چون کم  
خوابی و تشنگی و گر پستی و گرمای و سرما و طعامها مسافران و بنا  
رفتن و مانند آن اندک اندک با آن خوی باید کرد مثلا اگر رفتی  
که با باشد عادت تخم و کرما از خوشیدن باز داشتن دست باید  
و اگر گرم باشد جا بجا کشت و نشستن تا با هوای صحرای خوی کند  
و ریاضت و حرکت فزون از عادت کند و سخت قصد کند یا در  
سهل تریاک کند و چون بفرودن شود و متلی بر ستور بشیر طعام  
خوردن طعام خوردن بوقت فزون آمدن آنگاه تا وقت بر نشستن

معد خالی باشد و اندران راه باب حاجت نباید از مهر آنک  
طعام را اندر می جنبانند و شکم پر دارد و اگر در گرمات نشسته شود  
سه درم تخم خرفه کوزه با سرکه بخورد و آب منجم با سرکه تشنگی  
زایل کند و پوسته سر از افتاب پوشیده دارد و هنگام نشستن  
شراب پست جو با آب سرد بخورد و اندر منزل روغن زیت  
و کنهائی پای و عضلهها اندر مالند و به پنی در کشد و اگر باد سموم آید  
پنی و دهان پوشیده دارد و بر آن ریخ صبر کند و پناز پار بگرده  
اند و دفع آغشته بخورد و آن دفع پاشد و روغن زیت به پنی بر  
و اگر کسی را سموم بزند آب سرد بسیار بردست و پای او باید  
در روغن گل و آب پند و کلاب بپسرا و نهاده و او را در آب پسرستن  
و برک خرفه و کوک و ضیار و مانند این آنج بدست آید مقداری خورد  
و باب مضطرب کند و می ریزد و اگر جاره نباشد جرعه جرعه می خورد و اگر  
تب نباشد شیر و دفع سخت موافق باشد و اگر کسی اندر راه پسر باید  
چون منزل رسد زود پیش آتش نشاید رفت لکن بدو بخ خوشیدن  
بکام کم باید کرد و دست و پای بر روغن زیت یا بر روغن فریون



یا بر و غنچه طاهره کرده چرب باید کرد و اندر طعام سیور و دغری شپته  
 باید خورد و اگر روغن کاه و خورد و دو سال یا سه سال شراب خورده  
 پس باز دارد و روز دهم معد خالی باید داشت و اگر موضعی  
 شراب خورد و موافق باشد و سه روز درم اکثر در خوش  
 اندر و شراب یا ما العسل حل کند و به هندی و هنگام بختن پیش  
 آتش نشاید رفت البت و پای را بر و غری فیهون یا دغری پیر زده  
 یا بر یا بقطران و لغتی بر موی که آنکشان نمند و بجا اندر پختند  
 و یا بنا به در چمد و بوز و فرو کند از سه سلامت یا به و سوز باید  
 که پای در اندرون جبین بود و اگر پای را پای می پس را یا به شلغم  
 بچشند یا بر کرب یا شبت یا با بونه یا انجیر خشک و پای اندران  
 نمند و بهترین کار است که پای در برف کرد تا سه ماه از وی بیرون  
 آید و پیش آتش نشاید رفت و اگر پای زنگ کند و اندر باید اثر  
 اندر آب گرم نهادن تا خون تمام بیرون آید پس کل از منی اندر  
 و آب حل کنند و طلا کنند و اگر پای سیاه شود یا سبز نشاند و سید  
 پای باشد و بپاشیدن جز آنکه جدا کنند صیغ تهر دیگر نیست و بجا

اسهول

اسهول با سپید غایه مرغ یا کثیر یا صغ حل کنند و بروی طایفه  
 اثر باد و انتاب از وی باز دارد و بسیار بر که و کثیر بر که  
 آنها باز دارد و کوک نیز سوز دارد و بسیار دریا را نخت که  
 شود باشد که می افتد باز نباید داشت تا خود پاریا برسد اگر  
 شود باز باید داشت شراب پودنه و مانند آن دانی و انار و  
 بعضی بخت فم معد را قوی کند خا که با پودنه و زنده

و هم اندر رتبه الحاقه با **اول**

**مشناختن پاری** طریقی شناختن پاری است که نخت از علم  
 جنس و فرع و فصل و خاصه و عرضی است و جنس را قیاس کنند  
 و نوعها که در زیر جنس آن باشد یک یک بگویند و فصل هر نوعی به یک  
 از یک که جدا شوند شناهند و نوع باز بین است از آنکه بگویند  
 تا جمع نوعی از میان فرزند کند از برین طریقی جنس و نوع و خاصه  
 و عرضی پاری بتوان شناخت و بر حقیقت هر پاری و اقیانوس توان  
**پاری** ۲ بر دو گونه که یک جنس الاجناس که در زیر آن جنسها  
 بسیار است چون جسم که در زیر آن بنا و حیران و جاد در آمد



این هر سه بنیاس جنس انواع باشد و این جنس را جنس  
الاجناس اعلی گویند و دریم جنس خاصه است از همه آنک جادو  
نبات و حیوان که انواع جنس الاجناس است گویند هر یک تین  
بأنواع دیگر که در زیر هر یکی جنسی است چون حیوان که در زیر او مردم  
و آب و دیگر و انواع جانوران هر یکی نوعی باشد از حیوان جنس  
نامی است که بر حیزه افتد که بنوع و معنی از یکدیگر جدا باشند **نوع**  
کلی و ذاتی که بر اشخاص بسیار افتد که بعد از آنکه جدا باشند  
چون مردم که بر نژاد و عمر افتد و نژاد و عمر نوعی یکی اند و شخص و عدد  
از یکدیگر جدا اند **فصل خاصه از نوع است** و نامی است کلی  
و ذاتی که بر نوع افتد چون ناطق که مردم از دیگر جانوران بدان  
جدا شوند و خاصه خاصه از نوع است و نامیت کلی نه ذاتی لیکن  
عرضی چون ضاحک و کاتب مردم را **و عرضی** صفتی است ذاتی  
و اندر بسیار صیغه ها که مخالفند موجد و باشد چون سپیدی اندر سفید  
و پخته و غیر آن و مثال باز جنس جنس و نوع و فصل خاصه و عرضی است  
مثلا مردی را آب آید و طبیب گوید تب پاری جنس اعلی است و پاری

را علاج باید و تب پاری لرم است علاج بخیزی سپرد باید و پاری هم  
جنس خاصه است از همه آنک پاری سپرد باشد و کرم باشد  
و در زیر پاری کرم تهای کرم و اما سهای کرم و در کرم و غیر آن  
در آید این همه انواع است که در زیر پاری کرم که جنس خاصه است  
در آمدت و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید جنس که در زیر  
کرم غب خالصه و غیر خالصه و تب مطبوعه و تب محرکه و تب یک  
روزه و تب دق در آید و در زیر هر نوعی از انواع دیگر در  
جانبیک در زیر تب غب تب خالصه و غیر خالصه و شطرنج  
اندر آید و اندر زیر دق دق راستینی و دق شایخی اندر آید  
نوعی را فصل ذاتی است و خاصه است و بفضل ذاتی از دیگر  
انواع جدا شود و جنس فصل ذاتی غب خالصه است که یک تب  
و یک روز خلیل دیگر هیچ اثر تب نباشد و فصل ذاتی غیر خالصه  
است که یک روز آید و یک روز نیاید و اثر تب پیدا باشد  
و فصل ذاتی شطرنج است که یک روز تب سخت قوی باشد  
و روز دیگر تبی باشد ظاهر کلن اچس تر و خاصه عالی باشد که



یک نوع را باشد و در و ا باشد که کاهی باشد و کاهی نباشد لیکن  
هرگاه که باشد جز آن نوع نباشد چون تلخی دهان اندر تب صفراوی  
و عرض حالی باشد که بتبع چاری بدید آید چون صداع و بی خوابی  
و اندر تب صفراوی بدین طریق جب خالصه را از همه چاری هضم کرد و از  
همه انواع بهار کرم جدا تو آن کرد تا بتوان دانست که این چاری می  
که سبب آن عفونت مادی است و از ماده صفراویست و علاج آن اسهال  
صفراست و تسکین حرارت و هرگاه که طبع حس و نوع و فصل خاصه  
و عرض و چاری بدین سبب و بدین ترتیب باز جوید زود و بر چاری  
بر طریق علاج واقف شود و اگر از این طریق غافل باشد ممکن نیست  
که بر چاری واقف تواند گشتن یا علاج صواب تواند کرد **باب**  
**دوم اندر تشخیص نفع نفع** نفع نفع شدن ماده چاری است و هر  
گاه که قوه مغیره بر ماده چاری حیره کرده و از آن پخته و سخته  
آن کرده اند که طبع دفع تواند کرد و چنانکه مثلا اندر ذرات  
الجب سرفه رطوبتی بر آید بتوان معتدل و بر یک سینه و بزرگی  
که آید و با پستانی بر آید و ناخوشی نباشد نشان نفع تمام باشد

و اگر

و اگر بتوان رقیق یا غلیظ باشد و بر یک کبود و یا سبزه بود و بوی  
ناخوش نشان تباهی باشد و عفونت و هر خطری که باشد پیش از  
بدید آمدن نفع باشد چون اثر نفع بدید آمد چاری اندر نقصان  
و از خطر بگذشت از همه آنکس از نفع اندر هیچ چاری هرگز خطر  
نمود و نباشد مگر که خطایی که کرده شود و اگر چه نفع نشان  
سلامت است بدید نا بودن نفع نشان هلاک شدت از هر یک  
بسیار چارها باشد که در آن کرده و اثر نفع ظاهر نباشد  
و چاری آنکس زایل شود لیکن اعتقاد بر قوت باشد اگر قوت  
جایی باشد امیدوار باشد و اگر ضعیف باشد حال بد باشد حال  
خداوند تب اندر تب همچون حال عضوی است که اندر روی او باشد  
که بجهت ضراحت بهر آنکس در دما پس آن روز قوی تر باشد که بجهت  
می شود تبهای تیز نیز آن روز که ماده نفع می شود تر باشد چون  
شد تبها آهسته تر شود و بدین سبب است که غایت قوه چاری  
تا وقت بدید آمدن نفع باشد از همه آنکس حال تب و حال ماده تب  
همچون حال ماده اما پس است و تا اندر اما پس ریم سپید و هواری



تو که کند آماسی نخته باشد اندر بهما و نیز تا اندر دلیل رسوب سپید  
 و هموار بدید نیاید ماده تب نخته باشد اندر رکها و از پس نفع  
 این از خطر چاری باندازه اثر نفع باشد هرگاه که این نفع تمام  
 بدید آید چار از خطر تمامی بیرون آید و درازی و کوتاهی چاری باندازه  
 زودی و دیرری نفع باشد نشانهای نفع ناقص و نفع تمام  
 آنست که مثلا اندر چاری پس چون سرسام و زکام و طوبی و  
 و نیز و سوزانده یا لودن کردن نشان آغاز نفع باشد و اگر بر آن  
 بماند نفع ناقص است و اگر تمام آن معتدل شود و رنگ آن سفید  
 زرد تمام گردد نفع تمام باشد و همچنین اندر چشم اشک و رقیق و گرم  
 نشان آغاز نفع باشد و اگر معتدل نشود نفع ناقص باشد و اگر  
 باندگی باز آید و معتدل شود و مص کند نفع تمام باشد و اندر باری  
 سینه همچنین و اگر رومات ذات الحجب نمیشد رقیق نقصان  
 نفع باشد و نفث معتدل و آسان و زرد تمام نفع تمام باشد  
 و اندر دلیل نشان نفع ناقص و تمام از پس وجه باید حجت  
 نشان خاصی آنست که هر چند رقیق تر و سپید تر باشد از نفع

دور تر باشد و نشان نفع کی آنست که از پس سپیدی زرد باشد  
 یا از پس رقیق غلیظ تر شود و هم بر آن بماند و رسوب بکند این نشان  
 آغاز نفع باشد و دویم آنست که اندرین شش یا بر سر آب یا در میان  
 آب رسوبی حواری سپید همچون ابری بدید این نشان نفع ناقص  
 باشد و سیم آنست که رسوبی سپید و هموار و پخته اندرین شش بدید  
 نشان نفع تمام باشد و هرگاه که نفع ناقص باشد بمران هم ناقص  
 باشد **سیم اندر شش بمران** بمران اندر لغت  
 بر مان لفظی است شکافه از چیده شدن خضمی دیگر از بهر یک  
 همچنان که در خضم می کوشند مدتی تا بر یکدیگر چکوند دست یابند و گاه  
 که فرجت یابند هر یک در وقت کار خویش بکشد و مملکت نه خد بخین  
 ماده چاری و طبیعت دست یابد اندر حال نشان طبیعت پیدا بدید بمران  
 یک بدید آید یا طبیعت عاجز آید و مادیستوی گردد و اندر حال نشان  
 عاجز ری طبیعت بدید از پس معلوم شد که بمران تغییر حال چاریت از جالی  
 بجالی تدریجاً بهتر و بمران شش گونه است یکی آنست طبیعت یک بار چار  
 را دفع کند این را بمران نیک و تمام گویند **و دوم** آنست طبیعت بیکبار

سبب آن خضم  
 بیکدیگر می چسبند  
 تا در آن حالت  
 مادی بکشد و طبیعت  
 دست یابد



حاجه کرده و این مهر دو اند چهاره پاره باشد و معنی حاده تیزی باشد  
 و زود گذشتن **سیم** اک طبع اندک اندک ماده را می پزند و مدتی  
 تمام پزند اند و دفع کنند و این را تحلیل گویند **چهارم** اثر طبع تند ریح  
 می شود و ماده نام می ماند تا پس از مدتی عجز طبع ظاهر گردد و چهار  
 حلاک شود این را ذبول گویند و کاهش گویند و این **پنجم** و چهارم را  
 دراز باشد که طبعان مزمنه گویند **ششم** اک بجران مرکب باشد و آخر  
 و این جنان باشد که تحت بجران کند سر کلن ناقص و باقی اندکی  
 تمام کند این هم از جمله بجرانها **هفتم** هم مرکب باشد که تحت  
 بجرانی کند بد ناقص و با قوت پس از آن بد ریح ضعیف می شود  
 تا تمام ساقط می شود و این بجران **هشتم** اندر چهاره پاره باشد که نه  
 از جمله حاده باشد و نه از جمله مزمنه و آن روز بجران تمام خواهد  
 که اندر چهاره پاره اضطراب عظیم باشد و مرکب که بجران ناقص خواهد  
 اضطراب کمتر باشد و سبب اضطراب قوت کوشیه ن طبیعت باشد  
 با ماده چاری و مرکب که طبع چار یک بار دفع شود و اندک بار  
 باشد که ماده را از اعضا ریبه دفع کند و از اعضا دیگر دفع

نشان

نتواند کرد این را بجران استعمال گویند و مثالی این همچون بادشاهی  
 که شهر نگاره دارد و نواحی دشمن باز گذارد و بجران استعمال بسیار  
 کند باشد بعضی نیک باشد و بعضی بد هر پنج نیک باشد و بد  
 و کرب و برب و بیق و آنج بد باشد اما سهاست و خراج و دین  
 و خرد و خضای و برص و عده و اذیل و دالی و لویه و شخ  
 و در دشت و در دسری و زانو و اگر چه چاری بدین علتهای  
 زایل شود و لیکن مدتی درین علتهای ماند و باشد و باشد که مرض  
 کرده و توقع بجران تمام از قوت قوی و خلط رقیق باید کرد و اگر  
 قوت قوی نباشد و خلط غلیظ باشد بجران استعمال توقع باید کرد  
 و بجران ماده رقیق بعرق باشد و بجران معتدل بر عاف یا دراز  
 بول یا باسهال یا بقی و بجران چهاره سینه مخاط باشد یا بد معده  
 یا بصدید که از کوشش بالاید و بجران المناء دم زدن سفت  
 باشد و کثافت دن چون بواسیر اندر بسیار چهاره پاره بجران یک  
 خاصه کسی را که عادت بوده باشد و بهترین و تمام ترین بجرانها  
 رعانت پس اسهال پس فی پس ادرار بول پس عرق و بیاید



که همه پاره ها را ابتدا است و زیادیت شدن است آنرا وقت تنزیه  
گویند و بغایت غمازی رسیدن است و آنرا وقت آنها گویند و تنصاف  
گرفتن است و آنرا وقت انحطاط گویند و بجهان تمام جز بوقت آنها  
نباشد و مرکب هم در وقت ابتدا هم در وقت تنزیه و هم در وقت  
انها باشد و هرگز در وقت انحطاط نه بجهان باشد و نه مرکب  
و هر بجهان که در ابتدا ای پاری باشد هلاک کننده باشد و آنچه  
از وقت تنزیه باشد و اگر تنگ باشد ناقص باشد و اگر بد باشد  
پارنده آن بجهان سخت بد حال باشد و آنچه در وقت آنها باشد  
یا یک بار پاره از خط پرون آید یا یک بار پاری پستی  
کرد و طبیعت عاجز آید و پاره هلاک گردد و هر بجهان که اندر  
روزها بجهان نباشد نشان آن باشد ماده پاری سخت بد است  
یا سخت بسیار است و طبیعت از گران باری و بدی مایه مضطرب  
شده است و از بهر اینست که هرگاه که نشان آن باشد که روز  
چهاردهم خواهد بود پس زودتر از آن بجهان کند اگر این روز  
که حرکت بجهان بدید آید از جمله روزهای بجهان باشد

چون روزی یا زود هم نشان باشد که بجهان خواهد بود اگر تنگ باشد ناقص  
باشد از بهر آنکه سبب زود حرکت بی طاقت و اضطراب طبیعت باشد  
و هم بهرین سبب است که اندر چهاردهم با سلامت بجهان بوقت خوش باشد  
و از بهر آنکه طبیعت بی طاقت و مضطرب نشود علی الجمله حرکت بجهان پس از  
وقت آنها یا سبب قوت پاری و بی طاقتی طبیعت باشد یا سبب سستی  
که طبیعت را بی هنگام بنهاند چون عرض اندا عرض نپانی یا طهای و غیر  
از بوقت و نه لایق حال و هرگاه که روزی که بجهان تنگ توقع کند علامتی  
بدید آید سخت بد باشد و بیاید آید که روزگاری پاری بعضی روزها و  
بجهان باشد از ایام الباحوریه گویند و بعضی روزها و ضرر دهنده  
که بجهان خواهد بود و کیدام روز خواهد بود از ایام الانزاع گویند  
و بعضی روزهای در میان روزها باشد که نه روز بجهان بود از ایام  
الواقعه فی الواسطه گویند و بجهانها را حرکتی قوی تا روز چهاردهم باشد و  
تا روز پستم به آن نزدیک باشد پس هر روزی که پس تر باشد بدیج  
قوت بجهان ضعیف تر باشد تا تمام چهل روز حصول این سخن آنست که بجهان  
صعب و قوی تا روز پستم باشد و آنچه از پس پستم باشد آهسته تر باشد



از پس چهل روز جمیع روزی را روز بجران نهم دست کمر روز ششم و روز  
 هشتم و روز صد و پنجم از بهر آنکه قوت بجرانها و پست کافی تا صد و  
 روز باشد لکن این نیز نادر باشد و پس ظاهر باشد و باید دانست که بعضی  
 بجرانها هر چهار روزی باشد و بعضی هر هفت روزی باشد و بعضی هر پست  
 روزی قوت بجران چهار دهان تا پست روز تا متر باشد و از پس پستم  
 ضعیف تر باشد و لکن از آن پروردن نشود که از جمله روزها خبر دهنده  
 باشد و قوت بجرانی پست کافی را باشد تا صد و پست روز و از پس  
 صد و پست روز بجران یا از پس هفت ماه باشد یا از پس هشت سال  
 یا از پس چهار ده سال یا از پس پست پست و یک سال و بجران  
 حد چهارده ماه و حد پشتر از روزهای طاق باشد و بهر سبب  
 است که بجران تبغ روز یا زدهم پشتر از آن چشم دارند که در  
 چهاردهم و اندر پشترین چهارده روزها همچون عدد روزهای  
 بجران باشد مثلاً هفت روز تبغ همچون هفت روز تبغ محقر باشد  
 و اندر چهارده ماه و هفت ماه و هفت سال و ماه همچون عدد روزهای  
 چهارده ماه باشد مثلاً اندر تب ربع سودایی و بلخی هفت

ماه همچون هفت روز تبغ باشد و روزهای خبر دهند از بجران  
 چهارده ماه و هفت ماه و هفت سال و ماه همچون عدد روزهای  
 چهارده ماه باشد و اندر بجران چهارده ماه و هفت ماه و هفت سال  
 و تا خبر افتد همچون آنکه اندر بجران چهارده ماه و هفت ماه و هفت سال  
 شد و روزها که بجرانها و بی وقت اندر آن در ایام الایام الایام  
 فی الواسطه است و آن روز سیم است و پنجم و ششم و نهم و پندهم  
 بجران روز چهاردهم هرگاه که از وقت طریح گذرد و یا روز  
 هفتم آید یا روز یازدهم و از ایام الایام الایام فی الواسطه روز نهم  
 است پس پنجم و روز سیزدهم هم ضعیف و روز ششم  
 نیز بجران کند لکن بهرگاه که اندر چهارده ماه و هفت ماه و هفت سال  
 اثر تبغ بدید آید بجران روز چهاردهم و اگر چاروی سخت کرد و  
 مصلحت سریع الحکم باشد بجران روز سیم و اگر آهسته تر  
 باشد روز نهم باشد و اگر اندازد روز چهاردهم باشد  
 و نشانه بد نماید بجران روز ششم باشد و اگر روز اندازد  
 باشد روز نهم باشد بجران اندر یازدهم باشد یا اندر







**روز هفتم** به بجران که اندرین روز افتد بی رنج و بی خطر باشد و  
 او صد روز هشتم است **روز هشتم** روز بجران نیت و اگر بنا بر بجران کند  
 نیک باشد **روز نهم** روز بجران است و حکم او همچون حکم سیم است  
 و نهم خبر دهده است از روزیازدهم جنابک روز چهارم خبر دهده  
 از روز ششم هفتم **روز دهم** همچون روز هشتم است و همچون روز سیم  
 و نهم خبر دهده است از چهاردهم **روز یازدهم** همچون روز  
 هشتم است از درجه میان است نه از روز چاهک که در وی بجران  
 نباشد **روز چهاردهم** روز بجران است و از پس روز هفتم و نهم روز  
 قوی تر ازین روز نیت **روز پانزدهم** اندرین روز بجران کم باشد  
 و اگر باشد نیک باشد **روز شانزدهم** همچون هشتم و دهم است **روز**  
**هجدهم** همچون روز دهم است و خبر دهده است از روز نیت و یکم  
**روز نهم** اندرین روز بجران کمتر از آن باشد که اندر دهدهم و اگر  
 باشد نیک باشد **روز بیستم** اندرین روز بجران کم باشد و اگر  
 باشد نیک **روز سیتم** روز بجران است و از چهاردهم که ششدهم روز  
 قوی تر از نیت **روز پست و یکم** روز بجران است لکن اندر سیم

کتب این روز توغیر بجران کند و از جلد دوم

پیش از آن باشد که اندرین روز **روز پست و یکم** روز بجران نیت  
**روز سیتم** روز بجران نیت **روز پست و یکم** روز بجران است  
 و از پس سیم و نهم روز نیت تر ازین روز نیت **روز پست و یکم** روز  
 بجران نیت **روز پست و یکم** روز بجران نیت **روز پست و یکم** روز  
 بجران است و از پس پست و چهاردهم و نهم روز نیت تر ازین روز  
 نیت **روز پست و یکم** روز بجران نیت **روز پست و یکم** روز بجران  
**روز سیتم** روز بجران نیت **روز سیتم** روز بجران است **روز سیتم**  
 روز بجران نیت **روز سیتم** روز بجران نیت **روز سیتم** روز  
 بجران است و پنج پس ازین روز باشد ضعیف تر باشد **روز سیتم**  
 روز بجران نیت **روز سیتم** روز بجران نیت **روز سیتم** روز بجران  
**روز سیتم** روز بجران نیت **روز سیتم** روز بجران نیت **روز سیتم**  
 روز بجران است و بجرانی که اندر پس ازین باشد ضعیف چون یاد کردیم  
 که نامهار روز بجرانی و غیر بجرانی یکدم زکمهها نباشد اما است از  
 زکمهها و این شهر قوت روزهای بجران و وصف آن بی هیچ اندک  
 کرد که روزهای که در وی بجرانها تمام نیک باشد و که است و چنان

۲۱



**و آن روز چهارم است** و هفتم و چهاردهم و بیستم و پست و یکم و پست  
 و چهارم و پست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و سی و نهم  
 یا زود روز باشد **و روز هفتم** که در وی کاهجران باشد کاهجی باشد  
 که است و چند است **و آن روز سیم است** و پنجم و نهم و یازدهم  
 و پانزدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم  
 کاهجی کجران ناقص باشد و یازدهم و بیست و یکم که است و چند است  
**و آن روز ششم است** و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم  
 و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم  
 در وی کجران باشد **و آن روز پست و دهم است** و پست و سیم  
 و پست و پنجم و پست و هشتم و پست و یازدهم و سی و یکم و سی و چهارم  
 و سی و هفتم و سی و نهم و سی و دهم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم  
 باشد مبلغ سی و هشت روز یکم روز اول و دهم غایت چهل و روز  
 که در است **و چهارم**  
**نشان دادن سلامت و امید داری** هرگاه که چار بر هبلو تواند  
 خفت و زود پست باز نیفتد و اندر رستیز شیب فرو برد خرد را

و از هبلو بر یکر هبلو تواند گشت و بر آن شکل کشید که اندر تن درستی  
 عادت داشته است این حد نشان قوت طبیعت است و امید داری  
 خاصه که دم زدن چار طبیعت باشد و بنض قوی باشد و اگر چار بر خیزی  
 و چار ی زیادت نشود و نشان تن درستی است از قوت طبیعت  
 و امید واری خراب یا تن بلب و بادا که از خراب پدید شود  
 آسوده تر بودن و خاصه در دست و نظر همچون نظر تن درستی نشان  
 سلامت دماغ باشد و بیات و رنگ روی بر حال خویش بودن نشان  
 سلی چار ی باشد خاصه اگر دیگر نشان سلامت باشد و چواری  
 حرارت تن اندر حد تن نشان سلامت باشد از بهر آنکه معلوم  
 که در احشای آهسته است از تب مطبوعه تا فصلی بر روی کجرانی نشان پاک  
 شدن عروق باشد از عفونت و اندر تب صفرائی ترها که از است  
 که بدنشان ضراب باشد و اندر بهت های کرم رطاف و قی و اسهال و ادرار  
 بول و عروق اندرون کجرانی نشان سلامت باشد و اندر بهر چار رهیا  
 شهوت طعام نشان قوت معده و سلامت جگر و دیگر احشای باشد و الاغم  
**باب پنجم اندر علل شافعی رحمت**



**کبریا** شود هرگاه که خداوند تب کم کوشش کرد و پس اسهال منفر  
اتفاق افتد کبری زایل شود و در چشم که از صفرا باشد زایل کند و سود  
دارد و ممکن باشد که خداوند اسهال صفراوی کوشش کرد و اسهال باز  
آیند از بهر آنکه صفرا و ماده صفراوی رومی بالا نهد و اگر خداوند  
استوار اسهال بلغمی اتفاق افتد یا رطوبتی آب ناک برود علت او  
به آن زایل شود و اگر خداوند تشنج بلغمی را تب آید حرارت تب آن ماده  
را بکشد از تشنج زایل شود و صرع تب ربع زایل شود یا سهل شود  
و سوس المزاج سپرد که اندر معده و اخلاط باشد تب زایل شود و اگر  
خداوند ذات الریه را بر پای جراحی بدید آید و انج تبریز برآرد  
نشان نفع دارد نشان آن باشد که ما دما انتقال کرد و طبیعت از  
باطراف دفع کند و همین اگر خداوند ذات الریه را اندر بن کوشش  
حوالی سید و سر و مبلوهای ریشها بدید آید دلیل بجران انتقال باشد  
و اندی سلامت باشد لکن آن ریشها بسبب بوی ماده ناسور شود و اگر  
خداوند مالخولیا و خداوند سپام را بواسطه بدید آید بجران انتقال  
باشد علت به آن زایل شود و من دیدم خداوند مالخولیا را که بر

بارز

پا برشته برآمد و مالخولیا به آن زایل شد و اگر خداوند ضاق و  
خج را بر سینه آماسی و سپرخی بدید آید بجران انتقال باشد و طبیعت  
ماده را بظاهر دفع کند و همین اگر بظاهر حلق و زبان آماسی بدید آید  
نشان سلامت باشد و اگر خداوند سر فکین را اندر فایه آماسی  
بدید آید سپر نه زایل شود از بهر آنکه اندامها در دم زدن را با اندامها  
تسلسل مشارکت است اگر خداوند داء الثعلب را دوا الی بدید آید  
و الثعلب زایل شود از بهر آنکه ماده بدما انتقال کرد و بپاشد علت  
زایل شود و اگر خداوند فواق استلای را اعطیه بدید آید فواق  
زایل شود باذن اعطیه **بسیار**  
اند راحلها کسی که در تن مردم بدید آید نشان چاری باشد که خواهد  
بود هرگاه که در چشم و روی اخلاطی بسیار افتد لقوه باشد و اگر  
در عضوی دیگر باشد هم باشد که در آن عضو تشنج بدید آید و میرک باشد  
و روی سرخ می شود و در چشم بسیار آید و دروشنای آفتاب  
نخواهد که پند و از دیدن آن ضوکی یا بدیاضه کچم پر سام باشد  
سپر کشتن جو بیه و کاک بوس بسیار و مقدمه مالخولیا باشد و دیدن



و دیدن خیال خون کبسان پس چشم مقدمه یا خون دودی و پستی  
 که می برد مقدمه آب باشد در شفقت صعب و صداع پیوسته هم  
 کنند باشد بعلت انتشار یا باب کسلانی و کندی حاستها و  
 اصطلاح همه اندامها که پیوسته باشد مقدمه سکت باشد بسیاری  
 زکام و نزله هم کنند باشد بعلت سل و ذات الریه و عرق آهن  
 بسیار از همه تن نشان استلا باشد یا نشان ریتی شدن اضلاع  
 و هم کنند باشد سقوط قوت عرق ناخوش بوی هم کنند باشد به  
 تبهای غنوصی استلای مفراط هم کنند باشد بکته یا بدایخ خون از  
 کلو بر آمدن کرد و تنی مثل ناخوش نشان نخج باشد بول ناخوش بوی  
 هم کنند باشد تبهای غنوصی سقوط شهوت و کسره الم ماندگی نشان  
 استلا و مقدمه چاری سقوط شهوت بنش گشتن و نزله با دها  
 اندر کرم مقدمه تو بلخ باشد شهوت طعام نزول از عادت نشان  
 سوس المزاج پسرد باشد اندر معده یا با د یا بی مادی سقوط  
 شهوت بی نزله با دها اندر معده نشان کرمی نم معده باشد  
 از روی ترشها نشان تولد صفرا باشد اندر معده از روی

پتریا

مقدمه

مقدمه

پتریا خون خردل و مانند آن آن مانده غلیظ باشد اندر معده  
 سرخی خیم و پترکی رنگ و روی و تنگی نفس و کرمکی آواز مبدی خیم  
 باشد بسیاری دلمها نشان خراج بزرگ باشد بسیاری عده جا  
 مقدمه و بنده عظم باشد بقی سینه بسیار و لا نرم مقدمه برص باشد  
 خفان پیوسته مرقم تن درت را هم کنند باشد عبا جامردن کنند  
 و عدد که اندر کج باشد و مسل بوی هبلوها و بشت دارو نشان  
 علتی باشد اندر جبهه سبیدی مثل دانگی آن نشان باشد  
 و مقدمه پترکان باشد الماس بشت چشم و دست دپای نشان  
 ضعیفی کله باشد و مقدمه استسقا باشد کمرانی رتد دتهی کاه  
 نشان افت باشد اندر کرده و اسهال که مقدمه را بوزانیم  
 کنند باشد بنخ امعا سوزانیدن آب تا خنقی هم بکنند باشد به  
 اندر مشانه ریکی بدید آید خاریدن مقدمه ابخ نه بسبب کرم  
 خود آره مقدمه براسیر باشد **باب مقدمه**  
**مقدمه** و تن وقت مکرر اندر تبها و بزتها و تبها اندر چهارها و  
 و صعب و کشنده میرند که اندر چهارها برسم کج آن نیک باشد و اندر

مقدمه



Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the list or a separate entry, mentioning various items and their quantities.

2. 4.

37



کند و احشای را می رنجاند و می گوید که از دماغ هلاک شود و علامتها  
 به این بیماریها دیگر اند چشم و بینی و گوش و پیشانی و اصداف  
 به این بیماریها دور اند رسد و بینی باریک دگر شود و بافت  
 که سر بینی گدازد شود یا سیاه و گوشش همچین سرد و متشنج شود  
 و ناظرها گدازد شود و پست پیشانی کشیده شود چنانکه کسی  
 بوی تر ببرد و بر صری پوشد و نهند تا شکل بوی پیشانی  
 بر استخوان همچنان شود این همه نشانه پدید شدن خولت  
 و قدر و مرون حرارت غری و بار شدن باطراف و باخ  
 سیاهی چشم بوی یا لا بر شدن کرد و سپیدی بدیدی آید  
 و از جمله علامتها بد آنست که بیماری بیش باز افتد و گاهی  
 فرو کند آرد و بنشیند و آید اندر رسته و دندان بر هم پیاید  
 و صبر کند و بعضی را با شک که لب زیرین بر جعد و دندانها  
 که برشیده بودی برهنه شود و چشمها کشد و بماند و بعضی  
 باشد که بدست حرکتی کردن چنانکه کسی پیش از پیش چشم می راند  
 و بعضی آنست که بر دیوار چنانکه کسی گاه از دیواری می گذد

بعضی

و بعضی آنست که بر جامه می مالند چنانکه کسی زهر از جامه بر چند این همه  
 علامتها بد است و نشان نزدیکی وقت مرگ است و اما علم  
**التقسیم للموت فی لی العلی** و این موت تعالت این بخش مثل ازین  
 کتاب به موت تعالت و اندر هر حالتی و هر باری که از آن است  
 مقصود آن نکته باشد و در پیشترین کتاب اگر بگویند نیاید و غرض اهل  
 علم و اهل تحصیل از مطالع کتاب این نکتهها باشد هر یک بشرحی که  
 بهین کتاب لایق باشد یا ذکر کرده آمده است چنانکه مقصود مفهوم  
 و صری پویشیده نمائید **فصل اول** اندر وصیتهای که طبیب یا از  
 علاج گوش باز باید داشت طبیب چون بزرگیک بیمار آید پس از  
 آنکه شرطهای امانت دینی و سنت مردمی بجای آورده باشد  
 و چشم و گوش و دست و زبان از همه ناسبندید و گاه باید داشت  
 نخست باید که نوع بیماری و حقیقت آن بداند بدان طریق که آن بخش  
 نخستین ازین کتاب یاد کرده آمدست پس احوال آن و احوال  
 روز که شده برسد و بداند تا قوت بیماری امر و زجر و اول  
 دی همت یا کمتر است یا افزون تر و فردا نیز احوال بر پرسد

قسم الی الرحمن الرحیم



اگر چه روز بهمان است حکم کند که بیماری نهایت رسیده است و اگر چه  
روز می فرماید که به منور در تن آید است و اگر چه روز می گاهد  
بیماری اندر اخطا است و به پایان رسیده است به هر حال در خور آن  
احوال کند جنابک اندر بخش نخستین ازین کتاب یاد کرده آمد است  
و باید پرسید تا چنانچه به هر عضو الی می رسد باید معلوم  
کرد که معظم بیماری اندر آن عضو است و اندر آغاز تب مادی  
بدان موضع ریخته می شود آن عضو را قوت دهد به بشادی یا  
نظولی موافق **مسئله** بکیر نه عکس متضامان نار بخت کلندر  
کل سرخ برک شود از هر کجی راست بپزند و خرقه بد آن  
آب گرمی کنند و به آن عضوی نمند و شغل آن خاد می کنند و احوال  
خراب به پرسد اگر بیمار خواب می یابد به آنک دماغ سلامت  
و آسایش است و اگر خواب نمی یابد حال خلل است این باشد و از بهر  
معلوم به پرسد اگر شهوت بر جای باشد و آنکه که اعضا به عداست  
است امید واری زیادت باشد و اگر نه نه و جایگاه خراب لایق  
حال بیماری نماید پخت و شربت و داروی ضد شکم را از اختیار

کند

کند جنابک باید و اندر بیمارها و گرم خانه خشک نماید که در بیمار  
را بجامه پوشیده نماید داشت تا خشکی هوا و راحت آن به دل او  
می رسد و تن او سرد نشود و در جوارت باشد و روتن او باز کرده  
و اگر بیمار که واک باشد یا اهل شمع یا قوت او ضعیف باشد و چیزی  
ارز و کند متابعت از رویای باید کرد از آن نوع یا مانند آن  
چیزی اندک باید داد و باید دانست که حال قوت آن بیماری  
به چه حال توشه است اندر سفر همچنان که مسافر توشه بکند دارد تا  
سفر به آن تمام کند طبیب باید که عنایت بکند داشتن قوت  
بیمار کند تا بیماری به آن پایان رسد و بهین سبب گاه باشد  
که طبیب را حاجت آید که بیمار را چیزی دهد که دانند سبب بیماری  
به آن زیادت خواهد شد کلن به آن تنگ و بنگاه داشتن قوت  
مشغول شود و این جهان باشد که در تب محرقه بیمار را غشی افتد  
طبیب اندر آن حال بحالت تب تنگ دانا را شراب تر کند و به  
تا قوت باز آرد و همچنین اندر قوی پسر و هر گاه که دردی باشد  
سخت طبیب داروی خدر کند دهد تا بیمار از آن در خبری نی خبری شود

او

بی خبری شود



بدین طریق عارض قوی را از ابل کند علاج واجب باز آید و آنجا که  
 قوت قوی باشد و با استفراغ حاجت آید هیچ توقف نباید کرد و آنجا  
 که قوت ضعیف باشد تحت تغییر قوت باید کرد پس استفراغ کردن  
 و آنجا که با استفراغ تمام حاجت آید یکبار بر طبیعت الحاح شاید کرد  
 تغریق استفراغ باید کرد و اگر چهار خط ناک باشد و این توان  
 بود که قوت چند آن پای دارد که مادی بخت شود و استفراغ  
 و علاج قوی باید کرد و اگر خطر ناک نباشد در علاج قوی تا ضعیف  
 کرد تا نفع بدید آید پس علاج قوی کند و اندر چهارهای کفن  
 هر چند روزی در علاج قتری باید افکند تا هم قوت نکند داشته  
 می شود و چهار از آن پایش می باید و طب از پس تر علاج  
 را قابل تر باشد و دارد اثر کند و تر آید از بهر آنکه در دست  
 در از بسبب اومت علاج طبیعت بالا دارد و خری کرده شود  
 شود منفعت آن بدید نیاید و هر چند روزی شربت ها اگر چه همه  
 از یک نوع بود کسی بدید که ل می باید کرد تا طبیعت یک چیز  
 خری کرد نشود و هرگاه که طبیعت اندر یک علاج یک طریق می باید

و هیچ اثر نیند یعنی آن باز باید کشت و اگر بحسبیت دانند که رطوبت  
 اگر چه اثر آن در ظاهر شود از طریق صواب بر شایسته کشت و اگر  
 اندک علاجی خطا افتد و اثر آن خطا ظاهر شود از آن طریق زد  
 بر باید کشت پیش از آنکه اثر قوی ظاهر گردد و اگر چهار خوالی  
 باید بر خلاف تپا پس و عارضی هایل بدید آید نباید ترسید که عارض  
 نادر و زایل شود و چهار قوی ترکیب دهن ابادان استفراغ  
 پیشه باید کرد و چهار نازک و لاغر را علاج تغییر مزاج باید کرد  
 و استفراغ کت و اندر همه چهارها و لگوشتی چهار باید کشت و با مراد  
 ایشان باید ساخت و شد پر قوت دل باید کرد بهر چه ممکن کرد و  
 و غم و دل ناخوشی و در باید داشت و بعضی را بیش از همه و اسیدها  
 و بعضی را از ر و جواهر و غیر آن و بعضی را حضور و کسپان و کسپان  
 و لگوشتی دادن تا شمشود و قوی دل گردد و اندر کرمای  
 سخت و سپه مای سخت هیچ علاج قوی نباید کرد و آنجا که استفراغ  
 رقیه مزاج حاجت آید یک چیز یا نند که هر دو معنی را شایسته  
 باید داشت چنانکه آن در تب صفراوی آب الوی بسیار طبیعت



تا بتواند که علاج بنماید بداند و مشغول بنماید و تا تواند که  
 بکبد و اربابین ناما میخیزد علاج کند و اروی اسهال بنماید داد  
 و طبیب را داد و روحای مجبور که مجبوران و پیر زنان از ماسند  
 و حکایت کنند بکار نشاید داشت و بران اعتقاد نشاید کرد  
**مناجات و دیگران و علاج بیماریها از کتابهای باب اول در بیماریها**  
 و بیماریهای دماغی پیر پیام کرم در منع است کمی آنکه مایه از  
 صفراوی خالص باشد از آنوقت یونان قرائطس و پارسای  
 سرپام تر گویند و بافت پشیمانان اما پس است و این از سران  
 گفته اند که این علت آماسی باشد که اندر کوه دماغ یا اندر  
 دماغ یا اندر مهر دو باشد و لکن قرائطس اندر غشاء دماغ  
 باشد و ترجمه قرائطس مذیانت و سبب این علت از صفراوی  
 بسیار باشد اندر تن و بسیاری بکار است که بدماغ بر آید  
**علائق** کرم و در دسپری و خوابی و هذیان و اختلاط  
 عقل تشنگی خشکی دهان و تلخی و درستی و زردی زبانت  
 و خونی که آن بداند آن تر می کنند بپشانی و صدغ او می نمند

و در دسپری و خوابی و هذیان و اختلاط عقل تشنگی خشکی دهان و تلخی و درستی و زردی زبانت و خونی که آن بداند آن تر می کنند بپشانی و صدغ او می نمند

و پایی در آب کرم یا در طلیخ بنفشه و با بون می مالند و می شویند  
 و طبع را بچگونه نرم یا ششیا ف که از بنفشه و شکر و سقویا حسته  
 باشد فرو دارند **صفت حق کرم** بنفشه ده در مسکن نیلوفر  
 در مسکن عذاب است عدد و سیستان چهل عدد و با بون ده در مسکن  
 همه اندر یک فنز آب بنزند تا دو مهر برود و با لایند و  
 در مسکن روغن کل یا روغن بنفشه و یک اوقیه شکر سرخ  
 اندر خجاء مثقال ازین مطبوخ کنند و حقه کنند و اگر از حقه  
 و از ششیا ف مانعی باشد ماء الرمانین و شیر خشک دهند یا  
 طلیخ خرد هندی و هر شب دو در مسکن اسبیغول اندر صلاب  
 خام و آب انار ترش می دهند و باید که هوای خانه خوش  
 باشد و اندر تمارکی و روشنی معتدل و در دیوار خانه سیاده  
 باید و نقش و صورت و کتابه هیچ نباید و نیز دیک پیار بر  
 سپید باید ریخت شسته و نیلوفر و بنفشه و میوه های خوشبوی و  
 خنک باید و شراب از جهت حرارت آب تخم خرفه و شراب  
 غوره و شراب ریح و شراب حماض و ترنج و شراب



زرشکل و شراب انار و شراب لیمو و شراب صندل و آب کدو  
باب غوره آمیخته و اندکی شکر برهناده و از جهت نرم داشتن  
طبیع شراب آلو و شراب خرمه دهند و شراب بنفشه و آب خربزه  
هند و آب میوه ها و اگر حرارت بی اندازه باشد پس از آنکه  
استفراغ کرده باشد قرص کافور دهند و هر روز که یک بار  
شود دمای از بن ران تا شتالنگ ببندند چنانکه از رنج  
بستن اندکی آگاه باشد و یک زمان اندک آب گرم ننهند  
و ببالند و شش بشانند و بتن از بن ران آغاز کنند و شانی  
از سوی شتالنگ و فرور از جهت نرم داشتن طبع از میوه  
و آلو سیاه و خرمه هندی و زردالو و از مالش قشر و پسته ناب  
و از کک حویثه شیر مغز بادام و پسته و اندر ترشها برک  
خفندر در افکنند و بشکر جاشنی دهند و بجهت باز کردن طبع  
از انار دان و زرشکل و آب سیب ترش و آب آلی ترش  
و آب غوره همه شیر مغز بادام بریان کرده دهند و اگر اندر  
هر روزی در در سبک خشی مالش گرفته در افکنند صواب باشد

و اگر

و اگر از جهت تسکین صفرا و خون طفیل از عدس متشرب و  
زیره یا عناب در وی بخت دهند صواب باشد **سپاس خرمه**  
این علت را بزبان یونان فلفونی گویند **علامتها** پنهانی  
زبان و برکها و متلی و تب کرم و لانهرم و کراپی سر و درستی  
زبان و بغض سریع و صلب و باشد که زبان گزنده و در وی  
بخور دهند **فرق میان علاج این و علاج قرا نیطس** است که این  
علت را نخت مضه کنند یا حجامت و دیگر علاجهای به آن نزدیک  
باشد یعنی علاج قرا نیطس و نیز باشد که بخت قوی تر یا بمهل  
قوی تر از آن حاجت آید **سپاس** این را لیسر غش گویند  
و ماده او بخاری باشد که از بلغم غفن بدماغ بر آید و سب  
آن نخت و بسیار خوردن طعامهای پسرده و تر باشد چون ما  
تازه و گوشت کاه و باقلی و پیاز بخت و خام و میوه های تر  
و قناع و پستی متواتر **علامتها** غلبه خواب و فراموشکاری و خواب  
نرم و تب آهسته متناوت و بول غلیظ و خام و سپید و تاری  
آب دهن **نخت** حنظل یا شیان نیز نهاده نرس



قی فرمودن پس بایا ریخ فیقراد تخم حنظل مرکب کرده اند  
مطبوخ انیمون پس بر باد کلکین و انیمون دادن  
و مناسصل بر روغن قسط و مانند آن مالیدن و اگر تب آید  
کتاب دادن و پودنه کوهی و زناختل و تخم کرفس و بادیان  
و پودنه و مانند آن در وی بخت و اگر تب کرم تر باشد بادیا  
تر و هر یک کرفس قدری اندر ریخته **حنظل** بکیرند تخم  
حنظل و انیمون از هر یکی یک مث بقایج نیم کوفته دوش  
پودنه کوهی یک مث پودنه جناح و سم است و بیالایند  
و در دستک الکا حل کنند و در دستک روغن زیت و ده  
در دستک فانید بر آفتند و بکار بر بند و شیاف یا از ترب  
تراشیده یا از صابون یا از تخم حنظل و بورد و بکار  
برشته بپزند و پس از آنکه استغدا عها کرده باشد بخار  
پودنه و خاش در وی بخت به پنی اوی ریخته و بد آرد  
لطیف کند غرغره نماید و بلبل و چند پداستری بویانند تا  
عطیه آرد و هیچ وقت نکند آرد که در خواب غرق شود و در فلان

و سحر دنیا و مانند آن می دهند و اگر دراز کرده و دو دانگ  
چند پداستر با آنکین پرشته به دهند و خاد می از چند پدا  
و سقر و پودنه کوهی و خاش آب که غصیل پرشته بپزند  
و نطولی از بادیه و پودنه و تخم و خاش و مرزبوش  
و شبت کبار دارند موی پسر مردم سوخته با پسر که شسته بپرو  
ریشانی مالند سود دارد **ابریا** علق سودای است از  
بهر آنکه کوه دماغ نابزک است و کوه روح نپایی که اندرون  
دماغ است روشن است و سودا خلی تیره و تاریک است هرگاه که  
بخار پسر و دماغ بر آید فراج دماغ بکورد و آن بخار باروچ  
بیامیزد و روح تاریک تیره شود و از بهر آنکه مردم از هیچ  
خیز جنان شاد و امن نباشند که از روشنائی بسبب آنکه  
و در دوت و دشمن که توان شناخت و اندر روشنائی  
توان دید و توان شناخت بهین سبب مردم از تاریکی میزند  
و کویزند پس بضرورت هر کی تاریکی اندرون دماغ آید  
ترس آن تر باشد و از بهر آنکه از تاریکی بیرون توان کرد



و از خروشتن و از خویش نتوان کرخت خداوند علت همه ترسها  
و بدگمان باشد و از بهر آنکه سودا سپرد و خشک است و فعل کردی  
و خشکی بعضی نفس است خداوند این علت همه گرفتگی و تنگی دل  
باشد از بهر آنکه ماده سودا غلیظت هر تنش که یکبار در یکگاه دارد  
و در وی بانه همچنان هر ضیالی و صورتی که خداوند این علت  
را افتد بد شواری از وی زایل توان کرد و این علت باشد  
و معده و سپرز بسیار افتد و هرگاه که علت مشارکت معده باشد  
خداوند میسر علت از وی کردن راحت یابد از اما لایق  
مراقبتی گویند و سبب آن بسیاری سودا باشد که هر روز از سپرز  
معده بر آید و در هضم معده تقصیر افتد و باشد که بسبب این تقصیر  
بادها اندر معده تولد کند و معده تنگی متعجب شود و بر طعام مشتمل  
نتوان گشت و قوت دافعه به آن سبب کار خویش تمام نتواند  
کرد و پیشری از آن سودا اندر معده بماند و گرم شود و بکار آن  
به دماغ بر آید **علامتها** خداوند این علت بسیار رموی سبط رموی  
باشد و زکام آید و سبز گزند باشد و باشد که سخت پرخاش باشد

یا اسهال باشد و گفت او قوی تر از طرا اندامها و قویتر است و سوزن باشد از  
بهر آنکه در تن او بسیار بادها تولد کند و باد قوت سوزی بالا کند  
حرکت ایشان پیوسته باشد چنانکه یک چشم بهم پیوسته می زنند  
و سخن شتاب و نامین گویند و دل و جگر او گرم باشد و بدان  
سودای پیوسته در تن او پیشتر تولد کند و دماغ او تر باشد و بد  
سبب زبون و پذیرنده بخارها باشد و اندر اعضاء او بادها  
ترا تر بسیار باشد و بدان سبب شقی بر وی غالب باشد و بعضی  
را هم سبب تقصیر هضم لعاب از دهان می رود **علامتها** اندر این  
علت استفراغها بسیار باشد و پیش از استفراغ شربت  
و خدایا لطیف باید داد و خشک و گرم باید و آب زن بکار باید  
داشت و آسایش فرمودن را که علت دماغی بعضی اگر مبتدای  
علت دماغ باشد رک صافن کشاید تمامه از دماغ فرو  
آید و اگر مراقب باشد رک با سلیق باید زد یا اسهال و اگر معده  
ضعیف باشد اندر معده توقف باید کرد و از آنکه فصد کنند و چون  
سیاه باشد چندانکه حاجت باشد خزن پر و ن و اگر سپاه



سبب ناشد  
 و اگر نشان آن ماده باشد که هنوز اندر دماغ است و اندر همه  
 تن پراکنده نیست رک پشایی زدن صواب تر است و در روی  
 مهمل نخست ایارج نیترا دهند غار یقون و انیمون و تخم حنظل باوی  
 ترکیب کرده پس بطبخ انیمون دهند و حب اصطخسقون و ایارج  
 و غار فیا و هر دو روز یا سه روز بمجون کج اند و بطبخ آتشین  
 و بکیر نه غار یقون نیم در پیکل بگویند و برشند و بدهند و انیمون  
 گرفته و یا سیوز و آن پرونی کرده برشند و هر باید مقدار پنج  
 در پیکل بگویند و برشند و بدهند و انیمون گرفته و منت در پیکل یا  
 سنگین برشته شود دارد و در لرا شراب پان الثور بفرغ  
 توت دهند و اگر مزاج سرد باشد ده الیکل و مثرد و دیطوس  
 تر یا ق بزرگ دهند **صفت** بکیر نه باد و محبوس و پوست  
 ترنج قرنفل محسکلی قرفه جوز بواقا قله نادر مشک بهمن سرخ بهمن  
 تو در روی زرد نادر و عنبران نیم با و در پنج تخم بلخ مشک از هر یکی دو  
 در پیکل مشک تینی و آبی و طشوی حلید کابلی چهل در پیکل شیر اند  
 شصت در پیکل حلید و امل در مقدار دو مضرب بپزند تا نیمه

اورده را که اندک

آید و بپالانند و انگبین بر آن کنند و بنوام باز آرند و داروها  
 بد آن برشند و شربتی دو در پیکل و اگر ماده صفرای باشد که باید  
 و آب زن یا تر کجارد و آرند و استزاع بماء الجبن باید کرد و ماء  
 الجبن بککین انیمونی باید ساخت و اندر سیانه روز ها ایارج  
 نیترا یا استودینا مرکب می باید داد و اطریفل کوکب با ایارج  
 نیترا یک دم سنگل سه برشند و بدهند اگر مود ضعیف باشد  
 کلشکر با عود و با مصطکی دهند **در** علاج دیوانگی هم ازین  
 نوع باشد و کم خوابی را در تغز که و در غزغشته باشد و صر ان  
 آینه پسر می دهند و طلیخ غفثه و نیلوفر و برگ عنب الثعلب  
 و برگ پید و گوک و خنکاش و با بونه و کشک جو و تراشه  
 تر پسر می جکانند و مشاب خشخاش **در** این عتی است  
 که چهار همچون خسته باشد **علامتها** اگر پیدار کنند زرد و پیدار شود  
 و سبب آن رطوبت غلیظ باشد اندر دماغ **در** اما اگر رود  
 پیدار شود ایارج نیترا و اطریفل کشنری دهند و اطراف  
 می بندد و می مالند و بطلخ یا بونه می شوند و پسر که در حوض



کلی می بویاند و اگر در پیداری شود و جهت ترنخت است فراغ  
کنند پس بایا مرج فیترا دغار یون و تخم حنظل و عسل نعلی  
ترکیب کنند بر سیل شب یا ر بدهند و با مداد مطبوخ افیون بپوشان  
نخاج دهند و مهر با مداد یا مهر ساعت بسر که استیل غرغره کنند  
و لعوق استیل می دهند و نطولی از با بون و اکلیل الملک  
و سداب و مرزنگوش و نعنع و سحر و برک مورد و برک می  
و قزنیون و چند پهلای بهتر بر و غرغره سداب سودش بر طبعی  
کند **لاشکار** علاج قذاشکاری بعلاج سبائی نزدیک است  
غرغره عیونیزج و عاقرقراها و پوست بچ که کوفته و پخته و با  
الکین پشته شود دارد و ایاوج فیترا با سنگین غصلی  
پود دارد و دوج پرورده و زنجبیل پرورده و معجون لبان  
پود دارد و **سجده** بکیرند کند و دوج و داربلبل و سجد و زنجبیل  
از هر یکی دو جز و در غرغره و دوازده جز و الکینیزج جز و  
دار و ها گرفته و پخته با الکین بر شیند و در خنجر کنند و چیل  
روز اند میان جو نهان کنند پس بکار دارند شربت دوم

لکه

**ک** این علتی است که نگاه افتد و یکبار راه بر آمدن قوت  
روح حیوانی از دل بهی دماغ و راه مذ و آمدن قوت  
نفیانی از دماغ همه اندامها بسته شود و همه اندامهای کار  
ماند و خاصها باطل شود و جزو حرکت دم زدن هیچ حرکت دیگر  
نماند و سبب این خلط غلیظ و لزج باشد اندر رگها و منافذ  
دماغ و بسیار باشد که سبب سکت غلبه خون باشد چنانکه همه  
رگها و شریانها و رگها و دماغ پر شود و شریانها بسبب حرکت  
نتر اند که رگ سکت فرود کرد و بعضی طپسان این نوع راضاق  
قلبی می گویند **مسلسله** که آنی سر و دوار و طپین و دوی  
و پهلانی اندر حرکت و تاریکی چشم و اختلاج همه اعضا  
می و بهر هم سودن دند آنها در خواب و استلاء رگها و کمر  
و پیر شدن دست و پای این همه مقدمات سکت باشد و  
اندر سکت نشان زیادت شدن نشان و تخواری دم  
زدن باشد لیکن اگر دم زدن ی نظام باشد نشان صعی علت  
باشد و این که شبهه سکت افتد که سکت گرفتگی یا مرده است







والطيف و دفع مع سبب بسیاری ماده وضعین دل به جرات  
باز دهد تا بخاری و کیشی به دنا خوش بدماغ تر صغ نیند  
و اگر این بخار پیوسته در دماغ بودی صرع لازم بودی و می پیم  
که ناکا به بدیدی آید و زود زایل می شود از آنجا بدانیم  
که بخار پیوسته در دماغ نیست از بهر آنکه هر عارضی که بسیار  
بماند زود زایل سبب آن ثابت و شکی نیست  
معلوم شد که سبب صرع تشنج است ناکا به دماغ و دان رود  
کسته می شود و آن سبب اندر عضوی دیگر است از آن عضو دماغ  
می رسد و پشترین اندر معدم باشد و اندر سپرز و اندر اطراف  
و بعضی باشد که صرع بی شئی باشد از بهر آنکه ماده رقیق و آب  
باشد و سخت بد نباشد آن سبب بی شئی بگذرد و **علائمها** زبان  
مصدوع سخت زرد باشد و رگها زیر زبان سپرز جزع

ک

که موجب خشم نباشد خشم صعب گردد و از اعراض مایه لیا و دفع خالی  
نباشد **علاج** اولاً مصروع را خوشن از سپر ما و کرما بکاه باید داشت  
و بر کذا آب و بر کنا آب نباید نشست و جامع و پستی و اندر کرما به  
دیر ماندن و از جا بکاه بلند فرد و بکرستن و آب تا ختن و نظاره  
کردن و هر جسم او را خیز کند و طعامها غلیظ و شربتی بسیار  
دارد و اگر نفس صریح را بجنباند و گوشت بز بسیار خوردن پیم  
باشد که صرع ارد و پیل و خردل و مانند این زیان دارد و جگر کو  
تند رود و دراج و طپو و خشک و پرخ کوهت برده و قله خشکی  
و مزج بریان و اسفید باها بخورد و دارجینی و کشته خشک دیگر  
هر جهت زیان دارد و دارد و داری کرم اندک اندک و بتدریج  
باید داد و اندر حال صرع اندامها مصروع را تکتند و سخت بگردند  
و نگاه دارند و دماغ او گرم کنند چنانکه اندر علاج سبب است  
تا زود بهوش باز آید و چند پداستر با حلیت در ماء العسل گذارد  
و بقلی او نذر و ریزند و هر دوشب یا هر شب هم دنیا رنکل یا اراج  
فیرا بدهند و استوخاج بوقا یا وجب اصطی یون و ایا راج



کتاب طب

او غا ذی و مطبوخ افیون کند و تغییر مزاج تریاق از بهر بخون  
سیالیوس و مشرو و بطوس و تریاق بزرگ کنند و اگر دود و آنک  
شم حنظل باشد و دبطوس ترکیب کنند صواب باشد و شیشا باب  
مرزنگوش و پنی جگانه و اگر مخرج از معده باشد قی فماینه و ایارج  
نیزه ابرسته تری دهند و این ضماد بر معده می نهند بکینه کل پسرخ  
سنبل مصطکی کشور کنند و کوفته و پنجه شراب سکی بر کشند و بر معده  
نهند و اگر بخار از اطراف می بر آید بکینه پهل فرنیون خوردل  
بلا در بر کشند و بر معده نهند آن موضع نهند تا ریش کند **ضماد تخم**  
**سیا بکینه** ند سیا لیوس عاقر قرحا و اسطوخودوس از هر یکی ده درم  
خامه تیون پنج درم سکنجق و دمانا حلت ذرا و نر مد جرج از هر یکی  
دو درم سکنجق و نیم صمغ بکونند و بپزند و در سکنجقین که در آب بصل الفار  
و آنکین کرده باشند بر کشند و هر باید آدیک در سکنجق یا یک مثال  
بدهند **فایده** این نام تازی است در لغت عرب فالج حالی باشد  
که در نیمه یک چیز بید آید و حال این نیمه از حال دیگر نیمه جدا گردد  
نام این علت ازین معنی گرفته اند و بدین نام شش یک نیمه تن خواهند

علامتها

**علاج** نفیس ضعیف و بطل و متفاوت باشد و ایک اندر پشه جاهلها  
سپید باشد و پسرخ نیز باشد و سبب پسرخی ضعیفی جگر باشد یا بی  
کرده یا در دی سخت یا اماسی و هرگاه که عضو منلج بر سنگ خورش باشد  
و لاغری و کوجک نباشد امید و اثر باشد و هرگاه که بر خلاف این  
باشد نشان صعبی علت و نماید بر تن علاج باشد **علاج** اولایا جهات  
روز یا هفت روز نکند و هیچ علاج قوی نشاید کرد و اگر علت  
سخت قوی باشد تا چهار ده روز کلن حننه تیز روا بود و ماء  
الاصول که سخت قوی نباشد و سکنجقین غصلی با آنکه گی رونام  
خشل صواب باشد و از پس چهار روز ایارج فیترا دهند  
و از پس یک هفته ایارج غار تیون و شحم و گنک پس تنواغ  
قوی بحب فرنیون و حب شیطرح و حب قوتایا یا ایارج تیورا  
مرکب باید کرد و بطبع افیون و از پس استفرغ ماء الامول  
قوی دادن و آنکه در در ماء العیل حل کرده دادن و غذا  
نان با ماء العیل و طبع کدوم با آنکین اگر قوت قوی باشد  
و اگر ضعیف باشد بحشک بریان و در ارج و مانند آن دهند و قی



کردن سخت سودمند باشد و اگر فصل سیال و فراخ و عمر پیاپی باشد  
باشد آغاز علاج بنجد باید کرد از بهر آنکه مرکب را اخلاط است  
و اگر ما و بلغمی باشد سخت یک شربت خربسما شود بطور پس  
یا تر یا قوی تر یا اندک یا با یک مثقالی سبک یا جاوشیر  
یا حلیت اندر ماء العسل بهند یک ساعت ضد کنند و بعضی  
اطباء فرموده اند که هر روز یک مثقالی ایا ریج نیز او نیم مثقال  
پیل ترکیب کرده بی عسل باید و ادا تا در معده دیر ماند و اثر آن  
قوی تر باشد و بعضی فرموده اند که ایا ریج و جندید اپتر نیانیم  
باید و اد از یک در سنک تا به پنج در یک یک **پس** این  
علتی است که اندر اعصاب چشم و روی بدیداید چشم و ابرو و لب  
و پوست پیشانی از هیأت خویش برود و کور شود **علامه** خداوند  
این علتهای از دهان راست نتواند انداخت و با در راست  
نتواند دید و اگر سبب قوی تر باشد چایستمد است باشد  
و پوست عضله روی تر بنجیده باشد و اگر سبب اپتر فاشد  
چایستمد با ضلک باشد و پوست عضله روی نرم باشد و یک

چشم فرو سوزن فرو داده باشد و غشاء کام فرو آید **علامه**  
احیاط آنست تا چهار روز یا هفت روز بگذرد و علاج نکند لکن اگر  
طبع خشک باشد روز دوم بخت معقول طبع فرو د آرند و اگر با  
لغوه علامتهای فالج یا علامتهای سکت یا بند در حال بخت نیز  
یا پهل قوی است فراغ کنند و تا یک هفته بگذرد است فراغ قوی  
کرده نشود و بغیر غره و عطسه علاج نشاید و از آنکه علامت فالج  
نیاید از پس چهار روز ایا ریج نیز ادا دهند و از پس یک  
بخت نیز است فراغ کنند یا حب قوی یا را یا یا ریج نیز ادا دهند  
و گوشت رو باه با گوشت کفتار یا گوشت کور و خربسما بنهند  
و بر سر و پس کردن ضماد کنند با روغن زیت یا بی روغن و بود  
وز قاع خشک و حاشا پخته اندر سر که بر پزند و روی دهن را  
کردن بدان می مالند و حذر دل و سر که پوده بر صندغ اومی  
پود دارد و پوسته جوز بود در دهان دارند و گذر و قریل  
می خایند و زهره کلنگ با شیر زنان در پنی جکاتند و عصا  
جغندر و عصاره مرزنگوش در جکاتین سود دارد و کمر



په درپسکې پوره ویک درمسک نو شاد و رنج درمسکې پو  
رج کبر کبوتر و په پرنه و با سکین غرغره کتد تا چهل روز که د  
چرخ دار و اندر پشی نشاید چکانید **سخت** پسر کشتن را بتا زری  
دوار کونید و این علی است که چون بر پای خیر و چشم او تاریک  
شود و بیم باشد که پشند و جهان نماید که جهان کرد و او می کرد  
و سبب خاصه بدن علت خلطی باشد اندر تجویف و ماخ و بهر  
تجاری از ان خلط بر خیزد و اندر شند های و ماخ کبود و بسیار  
باشد که خلط اندر معده باشد یا اندر رحم یا اندر کبد و مثانه  
سبب مشارکت بد ماخ بر آید **علامه** اگر ماده اندر تجویف و ماخ  
باشد و دار لازم باشد و اگر عضوی دیگر بری آید تخت افت  
از ان عضو به پدید آید پس دوار حادث گردد **علامه** اگر ماده  
اندر و ماخ باشد حبس و ابیا ریح فیقرا و حبس اصطیقون چند  
و اگر بمشاکت معده باشد می فرمایند و از بس می معده را باطری  
کوچک و کلبشکر و مصطکی و عود و قوت دهند پس غرغره و عطیه  
فرمایند و اندر طعام کشنه خشک یا تر کباب دارند و اگر ماده

صنای

صنای باشد معده را از پس قی شراب عذره و شراب لیو و مانند آن  
قوة دهند و اگر دماغ سخت ضعیف باشد باید ادویه با کباب است جو  
اندکی کثیر خشک بپایان کرده با شکر پامیزد و از سبب و ابی  
و امر و موافق باشد **علامه** علی است که چون مردم در خوا  
شود پندارد که خیزی کران پینه اوست و او را می فشارد  
و نفس او تنگ شود و او از نتواند داد و نتواند جنبید  
و این علت چون بسیار افتد مقدمه صرع باشد یا مقدمه سکت  
**علامه** اگر خون غلبه دارد تخت رک باید زد پس استفراغ  
کردن با یارح فیقرا و تخم نارقیون یا کب اصطیقون یا با یارح  
لوغافیا و طبع اقیقون و غدامه لطیف تر و اندک تر **علامه**  
**علامه** گشج و کزازه نوع است سکی است که عصب و عضله  
عضوی ممکنی گردد و عضله هم باز آید و کوتا شود و پنهان  
زیادت شود و بدان سبب ان عضو را در از توان کرد **علامه**  
اگر عصبها و عضله از رطوبت خالی شود سبب استفراغها و  
تحلیل که پیش از ان بود، باشد **علامه** اگر در باب صرع کت آمد







شود و بک چشم دشوار برهم تواند نهاد از عظمی امپس و این کوزه  
 بیشتر افتد **علاج** در دبا سوزش نشان ماده صفرایی باشد  
 و اگرانی سیر چشم نشان بسیاری ماده باشد و سیرخی و تری  
 نشان غلبه خون باشد و اگر سخت سرخ باشد نشان بلغم باشد و اگر  
 و تری کمتر باشد نشان ماده صفرایی سودا این باشد **علاج**  
 اگر نشان غلبه خون ظاهر باشد نخت رک تیفال باید زد و از آن  
 جانب که رمد باشد بس طبع را نرم کنند و آب میوه با اقراص  
 بنفشه و با خرصبر و ایا ریح فیتدا و حب توقایا و حب الذنب  
 و اگر نشان غلبه صفر غالب باشد استفرغ بطلح هلیله زد کنند  
 و خرمه هندی و ماء الرمانین و اندر چشم نخت شیر و خمران اندر  
 جگانه با سپیده خایه مرغ پس شیفای این نشاند شیر و خمران  
 بسوده و شیفای کاغذی و هم بشیر و خمران سوده و پنیر و نمک  
 نارسیده و کباب گوشت تازه و گوشت خربزه و زرده خایه مرغ  
 جوشانیده با روغن کل بر پشت چشم نمزد و بپزند و دشت اند  
 و پس و دارد و با خر زرده خایه و ارد جو و با بوز و بنفش

بهم برشند و ضا دکنند و صبر و صندل سرخ و شیفای پخته  
 غرقل و صمغ و انیسون و آقا قیاد آب عنب الشلب و آب کینه  
 و آب کشنده تر و آب کرمک و طبع خشخاش رسته طلی کند در و  
 صوب را ساکن کند و اگر ماده بلغمی باشد استفرغ با یابرج فیترا  
 و غار تیون و انیسون و مرو و عنبر و دوت باب حله و لعاب تخم  
 کتان سوده طلی کنند و طبع حله اندر جگانه و اگر مدت دراز کرده  
 و سیرخی و آب رتن کم شود باید دانست که اندر طبعهای چشم  
 خلطهای به است و توتیای مغول و شاپسته و اسفند ارجی باید  
 می باید کشید و این مع **علاج** دیگر صواب نیست و خارش و سوزش  
 را و دمه را و سبیل را برود و عوز و شیفای پهاق کشیدن بود  
 دارد فاصه از پس ضد و حامت و داروی مهمل و شیفای احر  
 لین در آخر رمد شود و دارد و اگر مایه و شراب صرف سپید شود  
**علاج** نقطه باشد سرخ که بر سپیدی چشم به یاید بسبب زخمی  
 و مانند آن **علاج** نخت رک تیفال زنند و از گوشت و شرا  
 و شیرینها پر هنر کنند و کبوتر بیکه بگیرند و زردیر بال او رک زنند و



و قطع خون او گرم چشم اندر جگانه و زرنج باب کشیده شود و اندر  
جگانه **سبب** این علتی است که رگها چشم پر خون شود و غارش  
اندر چشم بیدار آید و عطسه آرد و آفتاب بتوان دید و آید  
**علاج** رگ قیغال یا رگ پیشانی زدن و آید ریح فیقر الحار در دشتن  
و از گوشت و شیرینی و شراب و سیر پیچیده کند و برود و غرض از شفاف  
ساق کشیدن و بالین بلند کردن و حبیب ناستن و بسیار ناکشیدن  
و آواز بلند ناکردن **جرب** این علتی است که ملک چشم باز نگردد  
و تپشند تا صوار شود و زعفران سوده بر آن موضع کنند  
و بنه بر و غرض بنفشه چرب کنند و بر پشت چشم نهند و بنه ند و میشت است  
صبر کنند پس بشانید روز دیگر شفاف است که شفاف اخضر  
یا شفاف سماق بجلاب سوده **علاج** موی تنی است که استغراق کردن  
بایا ریح فیقر واجب فوقایا و شفاف احمد لین و پیرمه با سلیتون  
کشند و موی نرولی نکلند و زهره کرکس و زهره بز و دیگر زهره  
با جند پداستر بخون کبوتر بکشند و شفاف کنند و باب دهان  
مردم حل کنند و بر جایگاه موی که برکنده باشند طلی کنند و یک زبان

و این علاج است که  
رگها را بکشند و  
چشم را بکشند  
و این علاج است که  
رگها را بکشند و  
چشم را بکشند

صبر کنند پس بشانید **ترجمه اندر چشم** علامتها در دو خنده و ضربان  
واسک بسیار و بر سپیدی چشم نقطه پسرخ یا بر سیاهی نقطه سپید  
دیدن آید **علاج** مضمضه و خون بسیار بچند گرت پیرون کشیدن  
و غده ایام سپرد و تر و لطیف بکار داشتن چون اسفناج و کدو و کلو  
و خیار و بنفشه و شفاف آبخن کشیدن بشیر زمان بوده پس اگر ضربه  
شود و شفاف کنند ریح جگانه و زعفران بر نهاده و بر نشتی بستن  
تا آن روز که بر رفته و ریم پند پس شفاف انار و اکیرین بزرگ  
داشتن **علاج** و این **سبب** این سپردی مزاج دماغ باشد  
**علامتها** پیش چشم دو دی یا خطی و نقطه سیاهی پند پیوسته  
و لازم **علاج** استغراق بایا ریح فیقر و فوقایا و از طعامهای  
سپرد و تر و از جاع و شراب و از استلا پر بهینر باید کرد و از پس  
استغراق شفاف مرار است کشیدن و دیگر علاج قدح باشد و در  
کاری **سبب** که **علاج** با ستغراق بایا ریح فیقر و فوقایا و غرض  
کنند و بکیرند بلبل و دار بلبل و قبیل را پستار است بگویند و بپزند  
و چشم اندر می کشد و قلیه از جگر بز و بخار آن سود دارد و کباب







ششوی پشته باید داشت **خلاصه** اگر سب کرمی ما ده صفر باشد  
 که به باغ برآمده باشد از هوای گرم ریخ یا بدو سپر پوشیده  
 نتوان داشت و کاه کاه خری بشود و اگر سب ما ده غلط باشد  
 به خلاف این باشد و هیچ نشود **طریق** صفرایی را استفرخ با قرا  
 نبشت و جاء الزمانین با شیر خشت و طبع هلیله زرد و جب قوقا یا  
 جالینوس و برود زمان در کوش چکانیدن نیم گرم **هفتان**  
 بکیر نه هفتان زرش بر دارند و دانه از وی پرورن کنند از با  
 دانه یک انار و دیگر نه دانه آب آن بدین بوت باز کنند که دانه  
 پرورن کرده اند و اندکی کنر سپر که دروغن کل با این پامیزند  
 و بر آتش نهند تا قوام گیرد بکوش اندر می چکانند و هیچ چیز سپرد  
 هیچ وقت اندر کوش نشاید چکانند هم نیم گرم باید و اگر ماده  
 غلیظ باشد استفرخ با یا ریخ فیکرا و شحم خصل و غار بقون  
 و آمیون و حک کنند و یک اصطیقون و روغن سداب و روغن  
 با بونه و روغن بادام تلخ نهند و اندر چکانند **ده کوش**  
 اگر در سپر و روی حراری باشد و یا در دی و ضررانی باشد **علاج**

نمید کنند و غل را و استفرخ با قرا نبشت و جب صبر و قوقا یا  
 جالینوس و طبع هلیله زرد و فرما رندی و بکیر نه روغن کل و  
 سرکه سی در سنبل هر دو بکوشانند تا سه که برود روغن بماند قطره  
 قطره بکوش اندر می چکانند و شیر و قمر آن اندر چکانند و اگر در  
 صوب باشد یک جبهه ایون باشد یا ف ایض بر روغن کل بماند  
 و قطره سپر که بر آفتند و اندر چکانند و قلعونیا بر روی باشد و قمر آن  
 اندر چکانند و اگر ضرر بان معاودت می کنند باید دانست که اینجا  
 بثره است بیاید بر اندن بدین حقیقت تدبیر بکیر نه به بطور و چه  
 مرغ خانگی با روغن کنجد بکند از هر ساعت یک قطره نیم گرم  
 اندر می چکانند و پس از یک زمان باز می گذارند تا روغن  
 پرورن می آید و باز اندر می چکانند و چون در دساکن شود  
 لعاب نیم کتان و حلب و تخم مرو اندر می چکانند با شیر زمان یا شیر  
 چون نجات شود و چیزی پرورن آید بلیته که با نکتین الوده در کوش  
 می نهند تا پاک شود پس اندکی زاک سوخته و سوده اندر دهند  
 تا خشک شود و اگر آنچه می پالاید غلیظ باشد یک در سنبل نکند



اندر دهن در سبیل سنگین علی حل کنند و اندر ری حکایت یک  
 قطره زهره گاو و یک قطره روغن بادام تلخ آمیخته اندر چکاتند  
 و اگر اندر پیر و روی حار تی بنات سبب در در طوبت و مزاج  
 سرد باشد بکیرند سیر خشک و بر روغن زیت یا بر روغن پد انجیر  
 بنهند و اندر چکاتند و چند پد است بر روغن بادام سود دارد  
 و اگر ماه بنات و شراب کهن صرف شود دارد و اگر بادرد که  
 از پیر دی باشد طین و ددی باشد بکشد کتد خنک و کاویس  
 کرم کرده و کوشش بخار طبع بودنه و شش و پیداب و مزاج کوشش  
 دارند و اگر در دی از زخمی و آسبی خایسته باشد کتد ریشیر  
 تازه تر کنند تا حل شود و اندر چکاتند سیم کرم درد و ابل شود **خاربا**  
**کوشش و حیوان که اندر کوشش باشد و کرم اندر کوشش متولد شود**  
 صبر در آب حل کنند و اندر چکاتند و افشین روی اندر آب  
 یا اندر عصاره بودنه و اندر چکاتند و قطران و عصاره ترب  
 و عصاره برک شتالو یا اندکی ستمو یا اندر چکاتند حیر از ابله  
 و بکیرند شراب آنکه روی در در سبیل روغن کل یک در سبیل

انگین

انگین در سبیل سببه خایه مرغ مه پامند و نیم کرم کتد  
 و پشم پاره بدان تر کنند و بکوشش اندر کتد و بر آن کوشش  
 اعتما و کنند بدست یک ساعت پس یکبار آن پشم از کوشش  
 بر بایند هرگز می که تولد کرده باشد با آن پشم پر و ن آید  
 با ذن اندر و حل با **سبیل**  
**اندر چا - پهای پنی** اگر سببی از خلط غلیظ باشد پسر کرانی  
 باشد و از صداع خالی **علاج** استفراغ با یا مرغ نیکر او قویا  
 پس غرغره کردن و عطسه دادن و اگر اندر رشند بینی سده  
 باشد شونیز و زریخ سرخ و بودنه کوهی آمیخته دو دی کنند  
 و پختنی بر سر که به پنی می رسانند و زهره کلنگ و نم حنظل  
 و خربتی پسند راست است بهم بپاشند و صد یک عکس  
 بر روغن مرزنگوش حل کنند و به پی بپاشند **کند پنی علاج**  
 اگر در پیش و ناصوری بنات شراب ریگانی می شود و به پنی  
 بر می کشد و سبیل و کل فرین و صیب الزریر کوفته  
 و چته بر می کشند و نافع برین ضری بول خراست **توجه پنی**

بهر از نما  
 لیم ز آب  
 محمد جعفر  
 و در خرابی







علاج دانه های دهان  
 دانه های دهان

زنجیر پسرخ و زنجیر دزد و پور و شب یانی و قلع طار و زاج و گندک  
 دریا و ماز و اقیانیا و انار پوست کوفته و پنجه با انگبین برشته شده  
 پس اندر خرقه بپزند و در کل گیرند و در آتش نهند تا کل بریان  
 شود پس از کل پیرون کنند و بگویند و بپزند و به دهان اندازند  
 می پر آید پس حب الکس و گزماز و اندر سرکه بجوشانند و بدان  
 مضمضه می کنند و اگر سوزانند و غش کل و کلاب اندر دهان گیرند  
**علاج دانه های دهان** و خون آمدن و پستی دندانه ها  
 علاج نخت ضد و حجامت و چهار رک و سهیل و مضمضه و دانه ها  
 چنانکه در علاج و سید کی دهان که پسرخ باشد یا دکرده است  
 پس ماز و دانه پوست و شب یانی و قلع طار و کوز سرود  
 برک پسر و کرم ماز و ویماسی اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه  
 کنند و خوردن گوشت اشخا کوفته با انگبین برشته شده و بن دندان  
 تا گوشت پوسیده پاک شود و گوشت درست بر روی دانه های دهان بوی  
**دانه های دهان** اگر ناخوشی از بن دندان باشد بخلاص و سواک پاک  
 دارند و هرگاه که طعام خوردن چیزی بخانید چون سب و ابی و مغز

نیز قید

با دام

است

با دام که در میان دندان که گوشت اندر مانده و تپان شود و بوی دهان  
 ناخوش کند از این چیزها در مانده و گوشت را جایی نباشد که در مانده  
 پس چون از طعام فارغ شود بخلاص پاک کند و پس نونی بکار دارد  
 از این نوع **پسته** بکشد و پسته کوفته و پنجه شراب ریانی تر  
 کنند و برشته شده و اقراص کنند و به تپان بر آتش خشک کنند تا تک خفته  
 نشود و آنرا بگویند و بن دندان از این سواک و تی نمک اندر آبی سه در کل  
 گندک دریا پسر و سواک گزماز و پنجه در سواک عود و خام بخ در سواک حب  
 الکس بریان کرده و تر نفل و کباب به خیر بواپس نیل از مهر کی دو درم  
 همه بگویند و به پنهان و پنهان و به آن سواک کنند و مردم محروم  
 بعضی عود و قز نفل صندل و فلفل کنند و اندکی کافور با آن بپاشند  
 و اگر ناخوشی از معده باشد اطریفل کوهل و شراب افستین و نفع  
 صبر و ایام برج فیترا کبار دارند و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد  
 پود دارد و **دانه های دهان** علاج نخت باب پسر و دکر و کرم پازمانه  
 و اگر باب پسر دساکن شود و قصد کنند و حجامت و با قراص بپزند و  
 صبر استغراغ کنند و سرکه و کلاب غرغره و برک مورد و بخانید

ک



پس یک زبیر زبان بزنند با عاقر قرحا اندکی کافور اندرین دانه  
 کنند و اگر باب کرم پاکن شود و غیره از این پس عاقر قرحا و برون  
 و پخته و زربنا و کلنا و دشمن ضطل اندر سپر که بچوبش انده و بدان  
 مضطرب کنند و بجزینا و تریاق اربجه بخورند و اندرین دانه  
 نهند و اگر باب پسر ده کرم ساکن نشود و تکلیف کند بکاو پس و نمک  
 کرده و پیل و حلتیت و سعد درین دانه اند و نم بادیان بخورند  
 و اگر دانه ان کاواک شده باشد بجزینا و تریاق اربجه بزرک  
 و شونیزه بریان کرده و با سرکه سودا اندر کاواکی دهند و اگر  
 اندرین دانه ان کرم باشد تخم کند نام و بجزینا بکوبند و با پشته  
 و با سوم بپوشند و در دانه و دهان بزیار او باز کنند تا دانه  
 آنها رسد بن دانه پاک شود **کدی و دانه** علاج بر کف  
 بخانند با بادام تلخ با سوم و نمک مالند **سیاه شدن دانه** علاج  
 بکینه و تبیل ده درم پسنل پیل ده درم پسنل حماما سه درم پسنل  
 مازوی پخته سپا دج هندی از هر یکی دو درم پسنل بکوبند و بپزند  
 و به آن پسواک کنند **اگر باب** علاج ان همچون علاج دیگر

و شکر و زردآب خوره یا از آلودی سیاه یا از خرمایی  
 مندی یا از میوه یا از شسته زردآب یا از کنگر جو بشیند و مغز  
 بادام و اگر باب صداعی و تاسه باشد طبع را بکند نرم و محبت  
 اولتر یا شیا فی از بشت و شکر و سقونیا و تدره های دیگر چون  
 تب محرقه باشد **شطر الغ** این تب و تب غیره خالصه از جمله  
 که از ترکیب صغرا و بلغم تو که کند و کاشش هر یک را و بکوبند و  
 از صدفی توان نهاد و از هر یک کاهی غلط و بسیار تر باشد  
 و کاهی رقیق تر و اندک تر و کاهی پشته باشد و کاهی صغرا و سیاه  
 و کاهی ناپخته و کاهی مهر دو اندرین عروق باشد بدین سبب  
 مرکب را و هر یکی را نامی خاصه نیست مگر شطر الغ و غیره خالصه  
 که آنرا نامی نهادند **علاقتها** فرق میان شطر الغ و تب  
 خالصه اگر چه صغرا و رطوبت باشد لکن مهر دو بهم آمیخته باشد  
 جنبانیک چون یک چیز گردد و بدین سبب نوبت هر یک جدا  
 باشد آن روز که نوبت حرکت صغرا باشد تب کرم و آشفته تر  
 آید و روزی که نوبت حرکت صغرا باشد آشفته تر و دراز تر



آید و ماده غلبه غیر خالصه همه صفرا و رطوبت باشد لیکن هر دو  
 ماده آمیخته باشد و چون یک ضربه کشته بدین سبب فعل هر یک جدا  
 گانه بدین تواند و بسیار باشد که اندرین هر دو نوبت دوا  
 یا سه بار سپرد و فراتر بدین آید و باز گرم کند علامت غلبه هر خطی از  
 احوال تب توان دانست **علاج** طریق صواب اندر علاج این تبها  
 آنست که تدریجاً طبع نرم کردن و تدریجاً گرم کردن و تدریجاً سرد کردن  
 و تدریجاً تشنگی و عرق آوردن و پاک کردن تن از ماده  
 تب فرو نهد از تسکین حرارت کند و این تدریجاً هر یک از اینها  
 تدریجاً بکند و این تدریجاً هر یک از اینها که آب آن تر باشد و  
 استغراق قوی پس از بدین آید نفع بکند و اندر اعراض تب  
 نکاه می کنند و تدریجاً ماده غالب بشود و اگر حاجت تسکین حار  
 یافتند تسکین ساده دهند و اگر بزوری باید بزور تخم کنند و تخم کوب  
 و تخم کنند و حیث تخم خیار و خیار با درنگ دهند و اگر  
 تب لطیف رطوبت و پزائندن حاجت بیشتر باشد که شکاب نمود  
 و تخم بادیان و سقر و زرد قاقشک و نفع بسبب و آنچه در خود

بارد

باشد در آنکند و پیش از کشکاب سنگین سپاده دهند سنگین  
 زوری و نزد معتقد ار حاجت کنند و آب بادیان و کشکاب و زوری  
 که اخته و سنگین سپاده و شراب غوره و عسل و کشکاب سنگین  
 رشت این همه شرابها موافق است و تدریجاً شرابها و اندرین  
 باشد که حکم مشاهده تصرف می کنند و می افزایند و می کاهشند و هر  
 که اثر نفع بدین تدریجاً بکند بر قوی و کشکاب و شراب افشیدن صواب  
 باشد و نیم درم سنگل تدریجاً نیم درم سنگل غار بنون و نیم دانگ  
 ستموینا اندر شراب کل یا کشکاب رشت مسهل لطیف و سبک باشد  
 و اگر بقتضای قوی تر حاجت افتد معجون خیار جنبه دهند و از این تسکین  
 قرص کل دهند **صفت آن** بکیر نه کل سبب کوفته و نیمه درم سنگل  
 سه درم اصل الوپس پنج درم تخم خیار متشر و تخم کبکسی از هر یکی چهار درم  
 مصطکی یک درم شربت بنج متقال یا کشکاب دهند **تجرباتی** هرگاه که  
 حرارت غریب اندر رطوبتی طبیعی اثر کند عفونت اندر وی بدین  
 ناطبعی شود و تب بلغمی تولد کند **علامتها** سرما و لرزه قوی تر و پزائند  
 از سپردن دیگر تبهای باشد و گاه باشد که چهار پندار و که در میان بر

بسیار



و دیگر گرم شود این نوع پسر با بلغم غلیظ باشد که آنز بلغم زجاجی  
 که نیک و طعم دهان نازش و نم مود بصغیر و شہوت باطل باشد  
 و تاسه و غشیان و غشی بسیار افتد و نیز ضعیف و متغیر و متفاوت  
 باشد و تار و دره رقیق و سپید باشد و با فرسوخ شود و تیره شود  
**علاج** مدت یک مہنت سککین علی دهند و کشکاب که در وی  
 تخم بادیان و نمزدخت باشد با تار و علی که در وی زون فاخته باشد  
 و از پس یک مہنتی فرایند خاصه اند و آغاز تب و قی سککین علی  
 و آب گرم فرایند و از پس کشکاب دهند با مصطکی و انیسون طبع را  
 بکشکاب سهل نرم کنند با ده درم کشکاب که اخت با سی درم سککین  
 بیا مینزد و بدو دهند و تریه و مصطکی و زنجبیل کوفته و نمزدخت  
 چند وزن هر پشتری از آن یک مثقال یا ده درم سنگل طبع را  
 نرم کند و سودمند باشد و تہما بلغمی بعضی باشد که اندالک زہن بنا  
 و مانند تب دق باشد اندر علاج اق بشر تہما یزائند و لطیف  
 کنند و جنان دلیری نشاید کرد که اندرت بلغمی باید از ہر ایک  
 باشد که مادہ لطیف کرد و دماغ بر آید و پسر پام تو کہ کند

خام

خاصه اگر صداع باشد یا دماغ لطیف باشد و صواب آن باشد  
 که از کشکاب و سککین با ده اند رنگد رو یا سککین که در وی  
 اندکی نخ بادیان نمزدخت باشند و این تصرف بکلم شہادہ بر آن کرد  
 و تراط از ہر این گفت المعی فی المشایخ لئلا ولا تقتر بمکملادہ  
 المعی و لئلا ولا تقتر علی السحتی الا بعد ہما احتیاط و التثبت  
 و اگر دماغ قوی باشد استفراغ بشم حظل باید کرد و ادا رجا  
 الاصول و از پس استفراغ قرص کل **علاج** روز نوبت از طعام و شراب باز دارند خاصه از آب سرد و اگر  
 و آغاز تب قی تواند کرد و صواب باشد و غذا اشور باد و نمزدخت  
 کہ سفید نمزدخت یا نمزدخت و روز دیگر کہ فردا روز نوبت خراہد  
 نحو آب دهند بازیرہ و بار و غن کاه و بار و غن با دام و مانند  
 یا بجوشانہ مرغ خانگی و اندرین دو روز کہ تب باشد باہ ادا ان کشکاب  
 با سککین پورستہ می دهند و بعد از آن بجہ سالت کشکاب دهند  
 یا نمزدخت و تار و نمزدخت بدین نیاید استفراغ قوی کنند و تہ ہر ہای  
 دیگر همچون تہ پربت بلغمی باشد و تہما یی جنس و سدس و سبع و غیران



برین قیاس باشد **ایله و حصه** هر دو یک جنس اند و هر دو را خون  
 خون باشد لکن ماده آله خونی باشد گرم و بسیار و میل تری دارد  
 و ماده حصه خونی باشد صغیرای و اندک و میل بکرمی و خشکی دارد  
 و بدین سبب است که بزرگهای حصه از خون تیارتر باشد  
 تراست و برشیدن خون اندر تن مردمان کماهی طبعی و کماهی طبعی  
 و مراضی آنج طبعی باشد جو شیدن خون که دکان باشد از بهر آنکه  
 که دکان خام است همچون شیر انکور و خون جوان همچون شیر  
 و خون پیر همچون شیر که قوت او رفته باشد و سرکه خواهد شد پس  
 همچون که شیر خام که اندر خم بچوشت و کفکی و دردی از وی جدا شود  
 و شیر تخم خسانی جدا خون که دکان را جاد بخت از آنک در تن او بخت  
 و خانی که دارد و قوامی دیگر که دکان از بهر آنکه ممکن نیست که خری  
 گرم و تر نباشد و قوام گرم و تاز بچوشت و بهمانک طبعیت واجب  
 که در دکان شیر بنشیند و دندان قوی تر بر آید و اجبت که خون  
 اندر تن که دکان بچوشت و فضل غذا ای تختین که از خون حیض یافته  
 باشد و فضل غذا های مخالف که از ترشینی که دکان خون در تن

در تن ایشان جمع شده باشد از خون ایشان جدا شود و بدین  
 سبب که گوشتی باشد که او را آله بر نیاید لکن از بهر آنکه  
 مزاجها و ترتیبها و هوای هر موضع و قوت هر یکسان نیست  
 و نیز بعضی از اتفاق جنان افتاده باشد که ماده او را محل  
 از پس پاکی بوده باشد تا بدین سبب ماده تولید فرزند بالکینه  
 تر باشد فرزندان در تن آید و افت آله بدو کمتر رسد و بعضی  
 را محل وقتی دیگر افتاده باشد و ماده تولید فرزند با خلط  
 است و باشد فرزندان در تن آید و افت آله و سمار بهاید و  
 بیشتر و بعضی را کمتر و بعضی را بسلامت و بعضی را خطرناک تر و  
 بر قیاس احوال طبعیت واجب می کنند که خون را آله بر نیاید  
 مگر جوانی را که در گوشتی نیامده باشد یا اگر آمده باشد اندک  
 بوده باشد یا مزاج او اگر سرد تر بوده باشد و غذای گرم  
 خورده تا خون او بر طبعیت آمیخته شود و بدین سبب ممکن است  
 که اگر چه اندک گوشتی آله بر آمده باشد اندک جوانی باز بر آید  
 و هر چه از این نوع باشد جو شیدن خون از عارضی باشد و دم



را آید برینا به مکره قتی که هوای بد شود و بسیار مردم را در آن  
 شهر بر آید تا هوای بد و نجس از ایشان در وی اثر کند **علامت**  
 تب آید با تپان عظیم باشد و باد در وقت و در دیر و گران  
 همه تن و سستی و مانند کی و رسیدن اندر خواب و سرخی چشم  
 و دماغ و غارش بینی و بعضی را پسر فرو و در و سستی پیش و گرمی  
 اوزان بدید آید و آید سپید یا زرد و اندکی و پراکنده امیدوار  
 تر باشد خاصه این زود بجای پروان آید و در بخت شود و این  
 بهلوه دارد و در دم پخته باشد و نفش باشد یا بسیار بسیار  
 و شکم بسیار باشد و در پروان آید و در بخت شود و خطا نکند  
 و اگر سخت آید پس تب آید و تب بسیار بدید و تب بدید **علاج**  
 هرگاه که در شهر آید بسیار بسیار آید کالی را که نیاید باشد  
 فصد باید کرد یا حجامت و از لوث و شیرینی و از خیزه یای کرم  
 همیشه باید کرد و باب میوه های طبع فرو و آوردن و چون آید  
 بدید آید هوای خانه معتدل باید داشت و تن بجا به پوشیدن  
 و جرحه جرحه آب سرد دادن و صندل و کافور بویانیدن

در ک

در کلاب به بینی کشیدن و آب کشیدن به باقیع ساق و عصبان  
 تخم حنظل انداختن یا ماز و کلاب سودا یا سرمد کلاب حل  
 کرده یا اندکی کافور چشم اندر حکاقت و اگر حلق گرفت بلبلد شراب  
 خر توت غرغره کند و آب بخور و غذا است جو یا پت عدس امون  
 اندر آب انداختن یا اندر آب غوره و اندکی شکر و تفال یا غوره  
 یا سرکه یا بشیر مغز بادام و کشکاب از کشک جو و عدس متغذو  
 حصه را شربت از لعاب اسپغول و لعاب دانه آبی و کشکاب  
 ریش و آب که و آب خربزه چندی و آب تخم خربزه باب غوره  
 و آب ربویاج و باب انداختن امونیه میده هند **علامت**  
**علاج** اندر آما بسیار و ریشها و جراحتهای کرم علامتها و اما  
 کرم پسرخ باشد و باضیان و پورشش باشد **علاج** فصد و حجامت  
 و استفراغ ببطبخ استخون حلیل یا بام الفواکه یا با قرص  
 بنفشه و طلی باول صندل پسرخ و سپید و فوفل باب عب العباب  
 و در میان شیان مایشا و حنظل و زعفران و مراد آب  
 کشیدن تر و اگر تر پسند که صلب شود کشیدن بگویند و بار و غر کل



بماند چون مرهم و اگر سبک آید زخمی و سقطه باشد صندل کبرخ  
و زعفران را پستار است تا آب کشیز تر شود و طلی کنند و پشم  
بارد بر روغن کرم و جوب کنند و بر نهند و در دیشا تدا **امیس**  
**سرو** و **علاقیه** اگر آما پس کران باشد و کرم نباشد و هم رنگ  
دیگر جای باشد **علاج** شب بانی اندر سپر که جل کنند و آن سپر  
با آب پیامنی دو سینه بدان تر کنند و بر نهند و بر نهند و بر نهند  
کل و کل بالند و پند با آب خاکستر جوب روز یا خاکستر جوب بلوط  
تر کنند و بر نهند و بر نهند و تدا **استفراغ بلغم کتد** **علاج**  
**علاج** سرطان علاج مانیخولیات و از آنجه طلی باید کرد و نه من آن  
که صبر و استخوانج اندر میان شکل لسان که سرب با آب کشیز تر باشد  
و طلی کنند پوسته مادی بکد از دبی برنج **علاج** استفراغ  
بلغم و پرهنر از طعامهای غلیظ بسیار و مرهم و اطلیون بر نهاند  
**طاعون** اما سی باشد کرم یا سب یا سیاه یا سوزش صفت مخفی  
و غش **علاج** دار و را شراب صندل و شراب خاض ترنج و قرص  
کاغذ تر قوت دهند چنانکه در علاج دل کرم یا دکرده آید

و آن موضع را بیاثر کنند و چون آنکس آنکس عجمه روت کنند  
و هم سپرد و بکارند دارند **علاج** اما سی باشد که در پیش **بن**  
باید آید **علاج** تحت فصد کنند و بذر البخ و اینون سوده بر که  
طلی کنند و بذر قطونا بر که تر کرده بر سران نهند و بر نهان  
می گیرند و سپرد می کنند و بازمی پوشند و اگر همه روز آن نکند  
اندر آب سپرد نهاده دارند و آب باشد و اگر در دساکن بود  
آنکست در روغن کرم کرده می نهند **علاج** فصد و حجات  
بعلیج حلیله و تحت خیزی که بر نهند بذر قطونا بر که تر کرده  
بر نهند و از بس پس روزمان خشکار اندر روغن نهند و بر نهند  
و خردل با آنجه بگویند و با روغن تخم کتان بر نهند و تخم کتان  
کوفته با سرکن کبوتر و خمر بر نهند و بر نهند و دیر انداز  
**شراب** سیب شراب ساری خون صفراوی باشد یا بلغم شور  
**علاقیه** اینج خونی باشد حرکت این بر دز باشد و پسرخ باشد  
و اینج بلغمی باشد حرکت پشته شب باشد و هم رنگ مو تن باشد **علاج**  
اینج سرخ باشد با آب غوره طلی کنند و آب غوره خورند و چون همان



شماره

کنند پس بطبخ حلیه یا ماء الزمان استفرغ می کنند و صندل و فلفل  
و شیانف و امینا و اسنیداج از زیر و کل از منی با آب کشیده و آب  
کشیه و آب عن الثعلب طلی می کنند و حبه را پس از قصد استفرغ  
انارترش اندر سه که پنهانند و بر خرقه طلی کنند و بر روی پهنند  
و اندر شبانه روزی سه باره تازه کنند و کاه و پاره را همین  
علاج کنند استفرغ بطبخ حلیه کنند و از ترید و اضمحلول خاک  
کنند ارند **کروغاش** هم خشک باشد و هم تر **علاج** خشک را  
که ماه خوش و شستن باب صغندر و استفرغ با ماء الجبن و بمرند  
نخم ریواج و مغز زردالو تلخ از هر در سنگی بگویند و پانزده  
و بمر که تر کنند با جغزات اما کعد این کرده بپاشند و اندر کراه  
طلی کنند سه روز و اگر که تر باشد فصد کنند و بطبخ شادتره  
استفرغ کنند و بکیرند کنندش یک درم سبیل و زرا و نذ طویل  
بگویند و پانزده و بمر که تر کنند تر و غشای حل کنند و طلی  
کنند در آفتاب یا در کیز ماه **علاج** اگر سفته خشک باشد در  
پس کوشش بزنند و آن چون در سرمانند پس مرهم سرخ طلی کنند



و رک قیال زنند و بر گردن حجامت کنند بکینه که بشنید شکل سوخته  
 و سفال بنور کهن و ضایعه بگویند با سرکه دروغن طلای کنند  
 اگر تر باشد هم فصد و حجامت کنند و استغراغ کنند بمطبوخ حلیله  
 و بچ قوق یا بکینه روی سوخته قرنیل از هر یکی یک درم  
 همه بگویند و سرکه دروغن کل طلای کنند **تو با علاج** صمغ و کشا  
 و هلیله زر دگرفته بر که حل کنند و طلای می کنند و اگر سخت قوی  
 باشد استغراغ کنند بمطبوخ اقیون یا باد الجبر و مازدی تا  
 اندر بر که و بول کاد پزند یا ماز و تا نرم شود و ساند طلای  
 با طلای کنند شود دارد **سوخنک آتش** در حال سیده خایه مرغ  
 با روغن کل طلای کنند بسرم اسفیداج بر می نهند و بکینه سیده  
 ارزیز و مردار سنگل از هر یکی به درم بهر یک درم زرا و طویل  
 دو درم شکر با موم روغن کل بهر شند و طلای می کنند **بش**  
**علاج** فصد و استغراغ صفر اوتسکن حرارت در آب غوره و آب  
 ربوای و قرص کافور و طلای مرهم اسفیداج **در پیشه با باید علاج**  
 دزدی روغن زیت و شب یانی و انگبین را ستار است مرهم

قوی  
 کینه و ماز و سرکه و جگر کرم

سازند و طلای کنند و بکینه پس سوخته و رتبیانخ و کل اند را نی  
 را ستار است روغن مورد و موم چند انگ کفایت باشد مرهم  
 سازند بکار دارند **جراحیها** جراحی که تازه باشد و استخوان  
 باشد اولتر است که هر دو لب آن فراهم گیرند و بکینه از هر یکی  
 در میان جراحی افتد چون موی مار روغن و شکل بند کنند و اگر  
 جراحی ناهوار باشد و ز اوها دارد و شکافند و راست کنند  
 بس علاج کنند و داروهای تر دور دارند لکن دزور کار  
 دارند **در** بکینه نه اسفیداج ارزیز مردار سنگل از هر یکی حو  
 مر و ماز و از هر یکی نیم جزو بایند و بکار دارند و اگر جراحی  
 بر افتاد باشد زرا و نه طویل و مدحرج در شراب بنج و کل  
 کرده و کوفته و پنجه بر می کنند و خیر قتل کوفته و پنجه شود دارد  
**صفت در** یکی که خون باز دارد بکینه نه صبر یک جزو و مشور  
 الکندر یک جزو دم الاضون ارزیز از هر یکی نیم جزو بگویند  
 و بکینه و بکار دارند سرکن آب و خرف کوفته و تا کوفته خون باز  
 دارد **خار و بیکان که در استخوان مانده** علاج زرا و نه مدحرج



گفته و با آب گلابی شسته خار و یکان پیرودن آورد **مقاله**  
**نیم اندر علاج شکستگی استخوان و کوفتگی پیرودن آمدن از جای**  
 هرگاه که از این انواع افتی رسد در حال فصد کتد اگر مانعی باشد  
 و اگر مانعی نباشد بر آن موضع بر نهند و خون را خارج دیگر کنند و طبع را بخند  
 نرم یا با آب سوهایی مجیب کتد و مشرود و بطوس دهند یا بر روی  
 اندر علاج حل کرده و غدی ککاب و استخوانج و شش متفرق  
 با دام اما اگر الم بعد از رسیدن سکین پاد دهند با که با و  
 از هر یکی نیم دینار و بکیر نه سیب پاک کرده و کلاب خنجه درم سنگل  
 کل سرخ ده درم سنگل مصطلک آقا قبا برک مور و سنگل از هر یکی  
 پنج درم سنگل کوز سر و در عفوان صبر از هر یکی یک درم آب پان  
 الحل برشته در معده نهند و بر بندند و اگر الم بخند رسید باشد  
 بکیر نه ریونند و حش ده درم سنگل روزنایس مغول طباشیر از هر یکی  
 پنج درم سنگل بکوبند و بخیزند شری ده درم سنگل با سکین و بکیر نه  
 صندل آسنه کل سرخ خنجه خشک از هر یکی پنج درم سنگل زعفران  
 یک درم سنگل کافور نیم درم سنگل کلاب و روغن کل برشته و جگر  
 نهند

نهند و اگر حرارت کمتر باشد بکیر نه کل سرخ پنج درم سنگل مصطلک  
 و سنگل و دار حشنی از هر یکی ده درم سنگل لادن بر و غری  
 یا بر روغن یا سرخ حل کرد و دار و باید آن برشته و بر جگر نهند  
**شکستگی و از جای پیرودن آمدن با علاج کشیدنت حد امک**  
 جای باز شود و و راست کرده و بستن لیکن کشیدن بر من با خشک  
 در اعظم نوکند نهند و آرز و بشدن عصه را بر روغن کل جوب کتد  
 و بر بندند تا سه روز نکند و اگر آسیب بر عصب آمده باشد بخاکی  
 بر روغن زردکس یا بر روغن کوسن برشته و در روغن شبت کرم کرده  
 و روغن با بونر و روغن سداب کرم کرده بکوبند و می حکا نند  
 و دار و با می شکستگی از این نوع پازند مغاش بشش متفرق از هر  
 یکی ده درم سنگل صبر مر خطی سپید آقا قبا از هر یکی پنج درم سنگل  
 کل ارمنی است درم سنگل سه گفته و خنجه سپیده خار مرغ برشته  
 و ککار دارند و اگر بخنجه کرم تر حاجت آید مرزنگوش و اکلیل  
 الملک و را پس و بر شک سر و با این دارد یا پانتر نه و اگر  
 از بستن دردی به یاید بکشد آید و آبش دهند و باز فرق



بند نه تا است ششم اندک در تریب و در آما **العلاج** علاج یاریج  
فیقرایم ششم خطل و غار بقون چند کرات بدهند و اگر کسی را امعا  
ضعیف باشد و شحم نتوان داد بطبیخ افیتون استغراغ کنند  
و ایاریج فیقرا و معجون بخاج بکار دارند و خداوند مزاج کرم را  
اطریل کوکل و طبخ حلیله زرد دهند و پنج کبر پزند و ایاریج فیقرا  
در وی حل کنند و بدان غرض کنند و عاقر قرحا و فرنیون بر صفت  
کا و بر شند و طلی کنند و پانز کس مالیدن سود دارد **و بسیار**  
**و علاج** خطلی سوده و اردو بخود بسکه بر کرده و بر روی طلی کنند  
و یک ساعت صبر کنند پس شویند اگر نه مزه کا و شحم خطل با این بار  
کنند قوی تر باشد و زود پاک کند **در آنکه در موی** با جعفر  
و اردو بخود می شویند و صبر اندراب مورد تربانید و طلی کنند و یک  
زمان صبر کنند و پس شویند و پوسته موی با لکه سیاه می شویند  
در و غش مورد و در و غش امه بکار دارند **کلفت** رنگ بر تده و طبخ  
حلیله و افیتون استغراغ کنند و ایاریج فیقرا بکار دارند و زرد  
زرد بلبل کشند تربانید و طلی کنند و تخم ترب و مغز اوام تخم و

و آرد باقی و مغز تخم خربزه که کوانت بر زرد آب معصر شده  
طلی کنند پس از آنکه از کرم با بریدن آید باشد **بهنی علاج**  
بطبیخ حلیله و افیتون استغراغ کنند و اطریل کوکل  
و معجون بخاج بکار دارند و یکبارند تخم ترب و زرد کس  
و شیطرج و شحم خطل و مادریون و خربزه سفید و خردل و  
ستونیا راستا راست بکوبند و به پزند و به که طلی کنند  
اندر کرم با به یا تر دیک آتش یا در آفتاب **در ص علاج**  
می گردان یا یاریج فیقرا و لونا دیا با اند و مطبوخ افیتون  
استغراغ و اطریل همان به رکار دهش و طلی کردن بداند  
قوی بدست صفت **طلی** بک مادریون خربزه سیاه بورد  
راست راست بک که پزند و بخارون و سوش آهن و کنگ دریا  
کوفته و نیمه در وی آفتند و بنانید تا چون غایه شود و اند  
آفتاب طلی کنند و چند آنکه تواتر کنند پس شویند و اگر  
آید که در دانه از آنکه با آب برون کنند و صبر کنند تا  
شد و باز معاودت می کنند **صفت طلی** و یکبار یکبار نه شیطرج نیک



و شب یانی مغز در دی خصل همه بگویند و پنهانند و بس که کشته  
 و کلاه دارند و بخت نبوی پنهانند و سالانید و این دارو باب  
 نوحل کتد و طلی کتد است روز یک این طلی بماند و یک کتد  
 روشن کردن بکنند و باقی وارد بخود و آب جو و نشسته  
 و کثیر او تخم ترب کوفته نرم اندر شراب تازه برشته یا اندر کشکاب  
 و اول شب طلی کتد و باید ادب آب گرم طلی کتد و اندر ز آب  
 سبوس و نشسته خصل باشند و با لوده کتد و شیر تازه و پیچ  
 بط و مغز استخوان و انار شیرین و زرد و خایه نیم برشت و اخین  
 خصل و ترب و کند نا و اندکی آنکزد و اندکی سیر و زعفران  
 خور دن رنگ روی را روشن کند و تازه کند و برافزوراند  
 بهی اندامها و بوی عرق خوشی کرده و حلون و حشف و  
 زرد الوتبع آن خور دن و شراب ریحانی بوی عرق و بوی  
 همه اندامها خوش کند معجون انوش دارد و مغز حست بوی دانه  
 و بوی عرق خوش کند و رنگ رو را صافی کند و معده را  
 قوت دهد و طعام بکوارد پیش از طعام و پس از طعام خوردن

غم  
 شرف

بار

با شیر خورادن و براندامها و بشیدن و شراب خوشی کشکاب  
 که در وی کدی و تر و سرطان تازه بخت باشند با سر و غنای دام  
 کشکاب و کشکاب لعاب اسبغول دادن و اندر کشکاب یا بس  
 قرص کاغذ و شراب صندل دادن و طعام بهتری فزاید  
 باید خور و چون قیله که و قلیه خیار و اسفناخ و ماهی تازه  
 که جگ و خایه مرغ نیم برشته و خور و کشکاب جو و کاشن و سر  
 اندر کشکاب بخت و دودخ تازه و مانند آن بخت و بنفشه و ک  
 بدشته و کل تازه و شاهیدرم سرد کرده و میو پاره خوش بوی  
 پیش نهاده باشد و بوی آن بهوی رسیده و اندوه چشم از  
 دور داند و آب که و آب خور و خور و آب خور و آب خور  
 انار شیرین با سر و غنای دام دهند **مطبوع** سبب این است  
 عفونت خون باشد یا گرمی و بسیاری خون حلاقتها رنگ  
 روی و رنگ چشم سرخ باشد و در کجا بر خاسته و پر شد و طعم  
 دهان شیرین و حرارت تب حرارتی باشد که در همچون حرارت  
 کسی که از گرما به پیردن آید **علاج** ضد باید کرد و خون در خورد



عمر و فصل مال پرون کردن و پس از چند روز عطوبه علیل  
 استفرغ کردن و بککین تازه نگیین دادن **تب حره** سب  
 این تب عنونت صفرای سوخته باشد اندر سخاوت و رکها که حوائی  
 دل و جگر و فم معده است یا عنونت بلغم شور باشد که با صفرا پیاف  
 و قتل بلغم شور را از رطوبت رقیق باشد که صفرای اندا کرم کند  
**علامتها** حرارت این تب لا اتم و باطن سوزان تر از ظاهر باشد  
 تشنگی عظیم و زبان درشت و یا سیاه باشد یا زرد و در و رخاوت  
 اندر آغاز تب فراش کند و اندر آخر عرق کند **علاج** اندر تشنگی  
 حرارت مبالغه باید کرد و مایه خالص داشت و تن بجای  
 پیشیده داشتن تا نیم هوای فصل نفس بدل می رسد و حرارت  
 تحلیل می پذیرد و باندرون باز گردد و تشنگی ساقط  
 غوره و شراب حاضی ترنج و شراب صندل و قرص کافور تشنگی  
 دادن و بعضی غذا آب که و آب خربزه دهند و آب خیار  
 ترش و کنگاب رقیق دهند و اگر با استفراغ حاجت آید من  
 خیار جنبه اندر طیف خرمای دهند و حل کنند و به **تب غرقه**

این

این تب است که یک روز باشد و یک روز نباشد **علامتها** درازی  
 مدت تب هفت و هشت ساعت باشد و پیشین ده و از ده ساعت و کمتر  
 چهار ساعت و هر چه از ده و از ده ساعت بگذرد بدان از خالصه  
 باشد و اگر نه پیر صواب بود عدد نوبتهای تب هفت پیش نباشد  
 و باشد که چهار نوبت بگذرد و بسیار باشد که سب لطافت ماده  
 یک نوبت پیش نباشد و باقی یا بوق یا با سهال صفا کند و در بعض  
 عظیم و قوی و مختلف باشد و تار و در سوز و ناری و رقیق باشد و  
 حرارت این تب سوزان تر از حرارت تبهای دیگر باشد و پسرا که  
 اندر آغاز تب باشد تشنگی بزرگانه زد و ساکن شود و باید دانست  
 که سب سرما که در آغاز تبها به یه آید حرارت تب است که طوبی  
 را که با بگذرد و در بعضیهای صحت تن ریزد تا پسرای آن  
 محسوس گردد و سب تشنگی از تب اگر چه آن رطوبت اندر تن  
 باشد نه از حالتی کالی می گردد نه از جای بجای می رود و هر چه از  
 تن ساکن باشد آخر ای تن با اخرای آن خوی کرده باشد و نیز  
 جیه که در یک جای با بگذرد ویرمانند میان ایشان نشانی

اندازه

بود سردی آن محسوس  
 اندر تب طوبی  
 اندر تب صحت



و خوی کردی بدید آید بس مرگا که آن مرطوبت از حال کالی  
شود و از جای جای حرکت کند هر جزوی از قرارگاه خوش بخت  
مجاورت و خوی کرد که همه اجزای تن با همه اجزای مرطوبت کمرد  
هر جزوی را از اجزای تن چسبیدی آن جزو و مرطوبت که با آن  
خوی کرده باشد محسوس گردد و لرزه بدید آید **علاج** هر بعد از  
سنگین دهنده سرد کرده یا شراب غوره یا شراب ربوای باشد  
آلو و روزنه در آن حال که لرزه بدید آید سنگین و خسته  
سرد و باب گرم دهند تا باشد که می کند و مادامه صبر ابراز دیگر  
تب پس ریه شود آنکه شکاب دهند و روز دیگر که روز  
باشد آب انار ترش و شیرین دهند با تخم خصل آن که در  
شکر بر افکنند تا هم حرارت را ساکن کند و هم بنبت شکر صفا  
را دفع کند یا شراب آلو دهند یا شراب کل مکری یا سنگین باب  
سیرها اینته و سرد کرده یا آب غریزی هندی و باندگی فلوس  
خیار جنبه یا مقدار پانزده درم سنگ نغش برود و اندک کلاب  
که اخته و پالود بمقدار دو درم سنگ نغش برود و آب آلو

و شکر

طه قیدن پاشنه پای را از خاک و بنار پاک کرد اند  
دیکر و صمغ اعرابی و مازوی کوفه و پنجه نرم بر و غن  
سندروس برشند و در حله کی کنند کاغذ بر روی آن بپزند  
تا دارد در وی خشک شود و سودمند باشد و این دارد و غیر  
پس از آن بکار دارند که پای را اندر کرمانشست و مالیده  
پاک کرد و پاشنه متعالیه **هضم** اند **علاج** زهر پاکبانی  
را که دشمن باشند و تهت آن باشد که ایشان خیزی زیان  
کار دهند طریق احتیاط اینست سراسر کی آنکه اندر  
تهت طعامی و شرابی که طعم آن سخت قوی باشد بخورند مثلاً  
خیزی که سخت شیرین باشد یا سخت تیز باشد یا سخت شور باشد  
و ست باز کنند از همه آنکه طعام خیزی زیان کار و بوی  
آن اندر خنن طعامها و شرابها پوشیده توان کرد طریقه  
**در کار** یکی آنکه اگر شهوت طعام بدید و خیزی زیان کار  
دهند طعم و بوی آن بسبب دریاست طعام و رحمت به آن مردم  
پوشیده کرده و دوم آنکه خیزی زیان کار اندر حال کرسنگی



و تشنگی زود اثر کند و اندر رگها بگذرد و قوت آن بدل  
رسد و اگر طعام و شراب خورده باشد قوت آن چیز بخت بر  
طعام آید و ضعیف شود از بهر آنکه رگها ممتلی باشد زهر  
که ز بهل رسد و باشد که اندران طعام که خورده باشد  
جزی بود و باشد که قوت آن زهر باز کون شود و مضرت  
آن دفع کند **طریق سیم** آنکه بر سپل احتیاط انداخته  
خوش خیزی خورند که مضرت زهر با دفع کند و قوت اذا  
از دل باز دارد **صفت داروی که از حس غذاست مضرتی**  
**بشیرین زهر با طبع دارو و دردی مضرتی نیست** بکشد  
که ز مغز پاک کرد بشش درم سنگل یک سداب فسل و نعل در  
از هر یکی یک درم سنگل انجیر فسل ضد آنکه خیزد با آن توان  
سرسخت میگویند و بسختند شری ضد یک گوز و گوشت قدید  
راسو که بتازنی این عکس گویند که صفت مضرت پشترین زهر  
دفع کند تر یاق بزرگ مشرد و بطوس تر یاق اربعه تر یاق  
تین و تر یاق الطین به پیش از آن و پس از آن مضرتها باز

دارد

زهر با دفع کند لیکن باشد که مزاج هر شخصی بهر وقتی این معونهها  
احتمال نکند و هنوز مضرتی نبوده مضرتی خوشن نقد باشد  
اگر کسی از این معونهها خیزی خورد و حرارتی در وی بدید آید  
آب بچ دروغش کل می باید داد بسیار وقتی می فرمودند و قانون  
علاج به زهر باست هرگاه که حس آن بیاید که زهری و آب  
در حال بی کتد باب نیم گرم دروغش شیر بخت می خورند بسیار و می  
می کنند اگر حاجت آید طبعی است و بوره دروغش بسیار می دهند  
باقی تمام بر آید هرگاه که فی عام کرده باشند شیر تازه خورند بسیار اگر  
از شیر نیرتی افتد سخت نیل باشد و اگر شیر حاضر نباشد مسکه تازه  
که اخته سخت نیکو بجای آن باشد و لعاب تخم کتان و پیه بطه که اخته  
سخت شود مسد باشد و اگر در خواب شود نباید که است و بهر پیری که  
مکن کرد و سپدار باید داشت و اگر طعام خورد بسیار باید خورد  
نام بسیاری طعام بر آن خیزد بکشد و باشد که چون معده ممتلی گردد  
نی کردن آن شود و آفت دارد و پای که از بهر کزیدن رگها  
و دهنه شیر لاغنه است که از آن تر یاق بوسی گویند کزیدن آن فی

و تشنگی زود اثر کند و اندر رگها بگذرد و قوت آن بدل رسد و اگر طعام و شراب خورده باشد قوت آن چیز بخت بر طعام آید و ضعیف شود از بهر آنکه رگها ممتلی باشد باشد زهر که ز بهل رسد و باشد که اندران طعام که خورده باشد جزی بود و باشد که قوت آن زهر باز کون شود و مضرت آن دفع کند طریق سیم آنکه بر سپل احتیاط انداخته خوش خیزی خورند که مضرت زهر با دفع کند و قوت اذا از دل باز دارد صفت داروی که از حس غذاست مضرتی بشیرین زهر با طبع دارو و دردی مضرتی نیست بکشد که ز مغز پاک کرد بشش درم سنگل یک سداب فسل و نعل در از هر یکی یک درم سنگل انجیر فسل ضد آنکه خیزد با آن توان سرسخت میگویند و بسختند شری ضد یک گوز و گوشت قدید راسو که بتازنی این عکس گویند که صفت مضرت پشترین زهر دفع کند تر یاق بزرگ مشرد و بطوس تر یاق اربعه تر یاق تین و تر یاق الطین به پیش از آن و پس از آن مضرتها باز دارد

دارد



باز دارد و شراب انکوری که افی در وی مرده باشد مضر است  
 که این همه جانور را از آن که زیان کار باشد دفع کند و مقدار  
 دو درم تخم ترنج ضد همه زهرها و جانور است و حجامت آن پاره  
 است و دارد و باید که طلی کتد نطفه سپید است و سیر تمام شده  
 بار و غش کا و سرشته و عصا زنه کند تا و عصا زنه بود نه جو سار  
 و زهر نکاو و سیر و نمک و سر کین بهم سرشته و خاد کردن پانی  
 زهر همه زهرهای جانور است این مختصر تمام شد که شش لایق  
 احتمال نکند دارد و پای ذکر از کتاب ذخیره خوارزمشاهی بایست

تم هذا الكتاب على يد العبد الضعيف  
 عباد الله عبد الله محمد  
 الهروي عفر الله له  
 والوالدیه

في ربح الثاني سنة اربع مائة و ثمان

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين  
 أما بعد  
 فبسم الله الرحمن الرحيم  
 في بيان خواص و فواید و اقسام  
 و اشیای که در این کتاب  
 مذکور است  
 و این کتاب  
 در بیان  
 خواص و فواید  
 و اقسام  
 و اشیای  
 که در این  
 کتاب  
 مذکور  
 است  
 و این  
 کتاب  
 در بیان  
 خواص و فواید  
 و اقسام  
 و اشیای  
 که در این  
 کتاب  
 مذکور  
 است

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين  
 أما بعد  
 فبسم الله الرحمن الرحيم  
 في بيان خواص و فواید و اقسام  
 و اشیای که در این کتاب  
 مذکور است  
 و این کتاب  
 در بیان  
 خواص و فواید  
 و اقسام  
 و اشیای  
 که در این  
 کتاب  
 مذکور  
 است

طله جرب که زایل شود  
 کبریت رزق حجام استخوان با پی بوخته نرم باشد و غش  
 و معال و معال و معال  
 کینه بر شند و شب شنبه در هر دو دست و اعضا بالذ و باید و حجام  
 و کبریت یک مثقال مغر جو ز کینه یک مثقال سیاه دام  
 یک مثقال بر دغش شیرخ بر شند و در دستها مالند و دیگر کا نور  
 و آنک سیاه دانه در دانه جو ز مغر دو دانگ تخم سبندان چهار دانگ  
 نمک طعام دو دانگ نرم بگویند و بر دغش لجه اول شب طلا کنند و باید  
 حجام رود و دیگر میو نوج و زاک نزد باید که یک غنچه در آفتاب  
 نهند پس بردارند و طلا کنند و عادت لرز بر یک پند بگویند  
 طیبوما میو ما ابرو ما

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 أجمعين  
 أما بعد  
 فبسم الله الرحمن الرحيم  
 في بيان خواص و فواید و اقسام  
 و اشیای که در این کتاب  
 مذکور است  
 و این کتاب  
 در بیان  
 خواص و فواید  
 و اقسام  
 و اشیای  
 که در این  
 کتاب  
 مذکور  
 است



باب اول

در مقام دوم اندر رفته دارم که دفع قنطریه آنجا که  
**صفت** - منوقت که راه گذر ها را بکشد و بول براند و کرده  
 و شانه را پاک کند از ریک و سکل تخم خربزه پاک کرده در دم مغز  
 جلعوز و مغز بادام تلخ و در قوا از هر کی در دم سه را خود بپايد  
 و هر روز سه درم سکل بخورد نافع بود **صفت** داردی که شغل طعام  
 نرود و دارد و قوی بخور باز دارد و دماغ را بر داید و حواس روشن  
 کند و زبان ندارد و زیر نه را صبر سقزی چهار دانگ سکل تسلی  
 ازرق در داند برشته باب کرم شب خورد و بر آن بخشد و این  
 دارو کسی را شاید که مزاج او سخت گرم نباشد و اندک علم **صفت**  
 داردی دیگر که همین فعل کند و کبابی را شاید که مزاجها گرم دارند  
 صبر چهار دانگ کثیر ادد و آنک حب کند بلعاب اسفول و این  
 شربت است **صفت** داردی که شغل طعام نرود و در دم و چون غذا بپايد  
 مغز تخم معصر کیه و چندانی که خواهد و با بکین که از آنجا کرده باشند

بر شد بوقتیکه شکم سبک شده باشد از طعام بخور مقدار خایه  
 طبع نرم کند و شغل طعامی که پیش از آن خورده باشد با سانی نرود  
 آید و اگر خواهد که این دو گرمی که کند کلاب تر بکین برشند  
**صفت** حلاب تر بکین تر بکین را در پائیل کند چندانی که خواهد  
 و چهار چند او آب درش کند و بخورد و بکشد از دیکش دست برد  
 و دیگر روز پالاید پس پائیل باز برد و بخورد تا تمام اکین آید  
 و این غذا را با او بپزد و اندازد و بخورد طبع نرم کند و بر راند  
 و با سانی شغل طعام نرود و آید **صفت** اکین انجیر سیارند انجیر  
 زردش بپزد و در و پزند در چندانی آب که در و پنهان شود  
 هرگاه که آب گرم می شود زیادت می کشد تا انجیر از هم فرو نرود  
 پس یک ش دست برد و دیگر روز صافی کند و با پائیل باز برد  
 و می جوشد تا تمام آید و اکین شود و اگر بوقت سخت از چهار دانگ  
 پائیل قصه اری بر آنک شراب انجیر شود و این شراب طبع نرم  
 و کرده را گرم کند و کوزه روی نیکی کند و کوفتن در و دکانی را  
 باز دارد و سودا رسنه را و دمه را و پشه علهای بد را



**صفت** کوارشش نباتانی سود دارد ناکوار دها را و معده  
را قوی کند و از زونی طعام آرد و پاک کند روده کان یا از  
نفلها چون از وانه کی خورند و چون پیشتر خورند اسهال آرد  
و گرمی کند و قولنجی که از گرمی باشد بشاید ستوینا، انطاسی  
از رقیق یک درم سنگل و صنان باید که ستوینا در هر خورده بیاید  
سنگل باشد و از تر به شیره دارد درم سنگل نیم حیار و دانه  
نخ درم سنگل کل سنج و طباشیر از هر یکی دو درم سنگل نیم پس کبریت  
طبر و دیک و آب آبی ترش صافی کرده و بر او افکند چند آنی که تر کبر  
زیر او پنهان شود و دانه را در و پس بپزد تا بقوام آید که آید  
و داروهای سود و بخت با دو هم سنگل یا سه از سن شراب بپزند  
و این مقدار دو شربت را سه تمام چون اسهال را پاک شدن  
تن را خورند چون نرم کردن طبع را خورند شکی از یک شربت خورند  
یا چهار یکی **صفت** کوارشش زمستانی که هم این نفلها بکنند و پنهان  
خورند هر وقت که خواهند که تن پاک کند و معده قوی کند ستوینا  
یک درم سنگل نیم تر به یک درم سنگل مصطکی و عود هندی و دریل

از هر یکی دو درم سنگل نیم بپزند بپایند مضهاری حل کرد و در آب  
آبی ترش و بقوام آورد و در چنانک شش از این کنیم شری بپزند که  
از صیفی خورند **صفت** شراب الکوی طبع را بچکاند و در بیماری  
نیز کار دارند و در میان تابستان تا شکی بر دو صفرا نشاند  
و بر آنه بکیرند الکوی شری و آب بشویند تا پاک شود از گرمی  
که بر روی باشد پس در دگی کند و صنان آب در کند که در آب  
پنهان شود و بهی جوشد و آب زیادت می کند تا از هم فرویزد  
پس بنشانند و صافی کنند و یک شب بکند آرد تا بپزند و صافی  
کنی از و شکر طبرزد بر افکند و بپزد تا بقوام آید و از و درم  
سنگل بخورد تا سی درم سنگل و محووران را باب پامند و در نفع  
آن بزرگ باشد **صفت** داروی که شکم نرم کند و در معده  
بیم نباشد و میاخی باشد با گرمی و سردی بکیرند مغضیه خبز  
و آب صافی بر و ریزد صافی که از آب پنهان شود و بخورد  
تا شیره از و جدا شود پس صافی کند و با شش نیم نرم بپزد تا بپزد  
آنکین آید پس بکیرد و تر بکین طبرزد و خرد بپاید و در و پیرید



و بوقت حاجت از و بخورد و اگر آب پیش رنگ کمر و از و بناید  
ترسید که رنگ دارد باشد نه رنگ گرمی **صفت موی** که  
خداوند سر دی را شاید و خلطهای لزج بر اند و معده و کانی  
را از خلطها پاک کند بکیر و تخم معصره در مسک تخم انجیر و تخم  
از هر یک دو در مسک جویده نان یک درم مسک بمسکند تا  
اکین خورده و بپزند آنکه پخته مرغی باد بشکند و طبع گرم کند  
و خلطها را از رخ بر اند **دوم در دار**

**که در دفع مغز است** **صفت** که در دفع مغز است که تشنگی نباشد  
و معده را قوی کند و از وی طعام آرد و درمانی را که معده  
گرم دارند و فساد آب بر د طباشیر سفید طباب ده درم  
کل سرخ دو درم مسک کل انار یک درم مسک قاقه یک درم مسک  
علک رومی و عود از هر یکی نیم درم مسک باب سب و آب آن  
مجموعن کنند **صفت** داروی که بول بر اند یا معتدل  
تخم خربزه و شکر برابر بکوبند و شربت از آن بخورند درم  
و اگر تخم کرفج و دو تو و امینون با او بایه قوی تر کرد **صفت**

داروی که گرم بر اند و مردم گرم مزاج را شاید و بوقتها گرم  
خورند تخم خربزه پاک کرده درم مسک تخم که و شیرین و تخم  
خیار و خیار و با در یک از هر یکی پنج درم مسک و تخم خربزه  
از هر دو درم و تخم کرفج یک درم مسک شربت بخورند درم مسک  
با جلاب بخورد **صفت** داروی قوی تر در آب پیش را زن  
و قوی را شاید که بپزند آنها آغاز که در باشد سخت شدن و خلطهای  
خلیط در مهر پشت گرفت و تن سستی و نرمی کردن باشد از اخراط  
آب سپرد خورند بکیر و تخم کرفج ده درم مسک نان خوا و  
دو تو و درون و ابل و آب راون از هر یک دو درم مسک  
پایند برابر شربت از و پنج درم مسک با آبی که پسیان  
درش جوشیده باشد و طعام بخورد آب خورند **صفت**

**دوم در دار و پایی که در دفع مغز است** **صفت** که در دفع مغز است که تشنگی نباشد  
و معده را قوی کند و از وی طعام آرد و درمانی را که معده  
گرم دارند و فساد آب بر د طباشیر سفید طباب ده درم  
کل سرخ دو درم مسک کل انار یک درم مسک قاقه یک درم مسک  
علک رومی و عود از هر یکی نیم درم مسک باب سب و آب آن  
مجموعن کنند **صفت** داروی که بول بر اند یا معتدل  
تخم خربزه و شکر برابر بکوبند و شربت از آن بخورند درم  
و اگر تخم کرفج و دو تو و امینون با او بایه قوی تر کرد **صفت**



باب چهارم در صنعت و ادویه که در سابع

سبعه بنزد تا بقوام آید و این طلا بر پشت چشم و پشانی و بنا  
 گوشش کشند شفاف مایشاید و جیدن سرخ و بزرگی و کل از منی  
 بکلاب و اندکی سرکه در کنند و به آید **صفت** باره که به عطرها  
 را پس و دار که از شراب افند خاصه تشنج اسطوخودوس بود  
 دو درم سنبل منظر یون صغیر یک درم سنبل شمع حنظل دو دانگ  
 غار مقون چهار دانگ سنبل منظر یون و انکی و این یک شربت  
 فصلها را که انداختن کرد آید و اندر دماغ و تخار پیرون آرد  
 و تن گرم کند و سود دارد و صرع و سکه و غالج و لغو و سست  
 و شخص و شیخ و امه ادراکه از تری باشد و درین معنی بیست  
**باب چهارم در صنعت و ادویه که در سابع**  
**صفت** باره که به عطرها  
 و اندون و تری که از پوسته خور دن میوه های ترید آید  
 و از خور دن شیر و آبغ از و کنند چون دروغ و کشک و ابج بدانا  
 مانده اند و با دغا بشکند بکیر و ترید شیر و دار پاک کرده ده  
 درم سنبل شک طبرزد دوازده درم سنبل شربت از و درم سنبل

باب پنجم در صنعت و ادویه که در سابع

ایست درم سنبل **صفت** باره که به عطرها  
**صفت** باره که به عطرها  
 و چنین گویند که غدا ای سیاهی است بوی  
 فرو گذرد بکیر و در زرد و خای مرغ و اندر قدحی بشکند و بکیر  
 بر بند تا جوار شود و هر زرد و را نیم درم پهل سوده بر افکنند  
 و بمقدار دیک از آن زرد و بر آبکامه یا رکنند و همچنان  
 شراب خورشیدی بر افکنند و آن قدح را اندر پائینه یا دکی که  
 اندر آب باشد و آب می جوشاند و از آن می مانند تا خلق  
 نیرگی کیر و کار دارد **صفت** باره که به عطرها  
**صفت** باره که به عطرها  
 محمد زکریا الرازی که دو دیک ترش پس یکدیک ترشاید خورد  
 در همان ساعت و در همان روز مثلا چون دو غنا و غنور با  
 و ترنها و سبها و حزان هر ترشی که باشد دو بهم خور دن زبانی  
 دار دیک در میان سپید با و این تر همان تر باشد که بخورند  
 و نشاید که دیک ترش خورند و زرد و الو و شفتالو و انار و  
 و الو و حزان همه میوه های ترش و کیر نده و نشاید که برنج و پیر



بهم خورند و با طعمی که سبک که در دهان باشند حرافه و در دهان  
 و نشاید که بکس و و کامه بهم خورند و نشاید که تره خورند  
 آن روز که سیوه ترش خورده باشند چون گوشت و سبناج  
 و سرکه و کشنه و طرطون و غیره و نشاید که سر تر را با مسوه  
 تر بهم خورند و یا با دیک تر سی و نشاید که کبوتر بریان خورند  
 یا سیاه و سر و کتله و سپند آن و مانند آن که زیان دارد  
 بغایت و نشاید که ماهی خورند یا چیزی که از شیر کرده باشند  
 و نشاید که خایه مرغ خورده شود یا چیزی که از شیر کرده باشند  
 و نشاید که ماست و باقلی خورند و نشاید که تره سرد با دناک  
 خورند یا سماروغ و نشاید که بکس و خورند یا سرکه بکشد و یا ترشی  
 که مانند آن باشد و نشاید که برین با روغن کاه و کوسن خورند  
 و نشاید که گوشت مرغ آبی که گوشت ایشان سید باشد خورند  
 یا شیر و آنچ از و کتله و نشاید که گوشت صید با سپه که یا با سپر  
 یا با ماست خورند و نشاید که گوشت صید با مسوه تر بهم خورند  
 و نشاید که سپید با یا با سپیده مرغ بریان کرده خورند

و نشاید

و نشاید که با دیک تر شها چون سبک و ناربا و دوغبا  
 و تری با و آنچ بدان مانند و نشاید خوردن که دوترشی  
 باشد البته و بد دارند ماست و تر بهم خورند و با گوشت  
 مرغ و ماست خورند و روغن و سرکه و یا سبکی که روزی  
 دراز در مسند یا در از ز زینه بماند باشد که آن زیان عظیم  
 کند و نشاید که بیاض با سداب یا با بادرو و بهم خورند  
 که خلقی مردم از آن ناپمنا شده است و اگر بسته خورند با کوز  
 هند و با جلفوز و یا زازیان دارد و سر و جگر را بد باشد  
 سخت و آنکسین که با شراب تلخ بهم خورند زیان دارد  
 خاصه صغیرا یا زاز و خربزه شیرین که با مسور خورده شود  
 نه شدن آن در معده و زیان آن زود بدید آید و انار  
 ترش و جگری و مانند این که پس پس خورده شود کم کسی  
 از مضرت آن بر عذر جگر و معده سخت کرم دارد و آب کرم  
 خورون از پس طعامهای شور بزود می مضرت کند و آب  
 آب با مسو یا تر خورند و نهان و ضری سخت سپر و خورند

و نشاید که با دیک تر شها چون سبک و ناربا و دوغبا  
 و تری با و آنچ بدان مانند و نشاید خوردن که دوترشی  
 باشد البته و بد دارند ماست و تر بهم خورند و با گوشت  
 مرغ و ماست خورند و روغن و سرکه و یا سبکی که روزی  
 دراز در مسند یا در از ز زینه بماند باشد که آن زیان عظیم  
 کند و نشاید که بیاض با سداب یا با بادرو و بهم خورند  
 که خلقی مردم از آن ناپمنا شده است و اگر بسته خورند با کوز  
 هند و با جلفوز و یا زازیان دارد و سر و جگر را بد باشد  
 سخت و آنکسین که با شراب تلخ بهم خورند زیان دارد  
 خاصه صغیرا یا زاز و خربزه شیرین که با مسور خورده شود  
 نه شدن آن در معده و زیان آن زود بدید آید و انار  
 ترش و جگری و مانند این که پس پس خورده شود کم کسی  
 از مضرت آن بر عذر جگر و معده سخت کرم دارد و آب کرم  
 خورون از پس طعامهای شور بزود می مضرت کند و آب  
 آب با مسو یا تر خورند و نهان و ضری سخت سپر و خورند



پس خیزی سخت کرم چون بچ آب پس پالوده کرم و یا خیزی  
کرم خوردن پس از پس خیزی سخت سوز زبان دارد و مرده  
و دندان و اسهال **اندر منعها**  
**مجامعت و مقرتها** آن جماع که معتد ار و با آرزو بودن  
را سبک سازد و دل شاد کند و چشم و عشق و اندیشه محال  
برد و از روی طعام آرد و افراط کردن بهیچ راست کند  
و روی زرد کند و تن لاغر کند و چشم را ضعیف و سبکی  
دل و طبیعت دل و به دلی آرد و جوان را بزودی پیر کند و پیر را  
بہلاک افکند **اندر وقتها شود**  
در هوای معتدل پیستود و تراست و از بس خواب دراز و باخ  
شب که معده نه پر باشد و نه تنی و بر کمر سنگینی نشاید و پیری  
معده از طعام درستی و در کرم مایه و در هوای که سخت گرم باشد  
و یا سخت سرد باشد و از پس قی و اسهال و فصد و رنج برتن  
نہادن و بر ماندگی احتراز کردن از این چیزها که یاد کردیم  
**اندر شکلهای ستود و نامستود** بهترین

کرم

کرم کرم کرم  
۷۶

آنست که زن پستان خفته باشد و مرد ز بر او و نمه زیرین  
زن افراشته باشد و سپرد او بر بالین بلند بود و شکلهای  
دیگر هم زیان دارد و اگر زن ز بر مرد بود هم بود مرد را  
از ریش قضیب و مشان و بر پهلوی راست جگر را زیان دارد  
و بر پهلوی چپ سبزه و از آب با داشتن پیم بود **اندر**  
**اندر چیزهای** که قوت مجامعت را سوزد کند مردمان کرم مزاج  
را حلوائی که از شیر کاه ترنجبین کتد و مایه تازه با انگور مایه  
سازد و یا دانه های چوب و سپیده نیم رشت جدا جدا و ترسود با  
هم خورند و آب انار شیرین و از آنکه پس دنی دارد و معجون  
سنتقور و معجون زرغونی و کوارش و غیره و خرمای و مغا  
و زکری و سفیدی و حنظل و کباب و پاز و کبک و کوز آب  
و بطحورند **اندر چیزهای** که قوت مجامعت  
پیر و چون چیزهای ترش و کینه نده چون عود و با و تری  
با و حکمی با و از ترها چون سداب و طرخون و خرفج  
و از انبویدنها چون نیلوفر و بنفشه و کافور و از توانی







و در خرد جنبی یا کانی کند شرفی و فضل یا کم یا بیش نهد و مزاج کار برد اگر مرد را بدین باشد  
نزد یا از عزان بعضی کار دارد و این نسخه را از انا اهلان دور دار و الله

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان الا على الظالمين  
وصلی الله علی محمد و آله اجمعین . سپاس مران خدای را که از کافران  
ماست و خداوند دین و داد است و روزی دهد و پیر و زنده  
نندگان است و عذر کننده کنایه کار است و راحم و رحیم است  
و در دو جهان او را است پادشاهی و نیکی مانو است او را است انج  
خواست کرد و آنچه خواهد کند لیس حکم شد و هو السبح البصیر  
**نعت پادشاه** و صد هزاران هزار در دو دویات و برکات و صلوات  
بر همه خلائق و بر کزیر و حی و سجان و تعالی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
و سلم و بر یاران او باد و سلم تسلماً کثیراً **اما بعد**  
جنین گوید ابو ترید هیه الله بن محمد الطبرستانی که سفادت شد  
امیر اجل سید طایفین ابو المظفر مامون بن هارون تفسیر  
قد رخان بن سلیمان اربابان خاقان بن یوسف قد رخان بن

هارون بلج بقراخان اقام الله جلالت که مرکز علم و کعبه است  
است مرند را حاصل گشت بی خدمتی سابق و محقق بود که در دنیا  
حسن بزرگ و عید ملوک عجم رفیع مجلس وی اقام الله جلالت  
هر کس از بزرگان و افاضل روزگار بتوبه می کردند و شارب  
و تخم می آوردند بنده نیز خدا ستم که خدا را طوطی کرد و انم  
و خدمت سازم اندر پایگاه و انش خورشید بس این کتاب بساطت  
در بابی که همه آدمیان را برین حریف دیدم و این خدا گانه  
علیت ازا پسر اراطیا هر کدام تمام تر بس مرین کتاب را بستم  
و بر همه باب منها دم خبانک این ملالت دور باشد و اندک  
و بسیار کتب حکما و اطبا و فلا سنده گفته اند درین کتاب بودم  
و هیچ پوشیده نکردم و شرح هر یک داده شود انشا الله  
**مواهب** **کتاب** بس بیاید دانت که این دسیانه و تعالی  
هر جا نوری را که پافریخت محتاج کرد دانید و از حیوانات  
حوان ناطق را بر کزیر و بغل کر امی کرد دانید و آلت همه  
شغلها به داد و اندوخته های پاکیزه و خوش روزی کرد دانید



چنانکه در محکم تریل خود فرموده است که ولقد کرمنا بنی آدم  
وحملناهم فی البر والبر ورتقا هم من الطیبات وفضلناهم  
علی کثیر من خلقتنا تفضیلاً بس شاید دانست که از همه حیوانات  
آدمی را برگزید و بعقل که امی کردانید و بدان خست که محتاج  
بود در خست داد و اباحت نمود و تولد غرض و خل فایده اما طایفه  
لکمه من الناس و مثلث و رباع و نیز مغایر کنصلی علیه  
وسلم تا کما اکثر و افانی ایامی بکم الاثم یوم القیامة  
چون برین جمله دانسته آمد واجب کند همچنان که وقتهای  
خوردنها و آشامیدنها نگاه داری که چگونه باید خورد  
و قتهای جماع نیز باید دانست و بیشتر و کمتر که منفعت و مضرت  
جماع بیشتر است و خوش و غمز و ی نیز از همه بیشتر اما وقتهای که  
بهرت است و جماع را با اتفاق حکما و علما و اطباء چون افلاطون  
و سقراط و بقراط و جالینوس و اسططاطالین و عیسی بن محمد  
زکریا که هیچ وقت نیست جماع را بهتر از وقت بهار بدان  
سبب که درین فصل هوا معتدل باشد و گرم و نرم است

در تن فرون باشد و گرمی اصلی که قوت روح حیوانی بدست  
برزیادت و جنبش باشد و جماع که درین وقت باشد درین  
نقصانی به یزاید اما بتاستان سخت گرم و برستان سخت  
سرد البته نشاید و در تیر ماه نیز نیکوست خاصه بر آنکه کمتر  
از شب باشد مگر کسانی که ایشانرا شرم باز دارد و باد یار  
ندهد از ضعیفی دل تا تا برکی قوتی و حواری هم بداند و دل و  
و شرم کمتر شود و در جلد است که چون تن مرین شغل را آماده  
باشد و غلی نباشد در اندامها که پس ازین یاد کرده شود  
توان کردن که باشد حکما چنین گفته اند که خوشیهای عالمش  
است بکمرستن و شنیدن و جشیدن و بوییدن و بوییدن و جماع  
کردن و ازین شش مزه یاد کردیم هیچ مزه خوشتر از مزه جماع  
نیست که هر یکی را فعلی جداگانه است که یادگیری بپوندارد  
و اندر جماع این همه است و نیز زیادت و آن فرزند حیات  
که نام و گوهر مردم نذر زنده ماند و این مراد پنج چیز است  
یافت یکی بیای که قضیب سخت کند دوم قوت مغز و قوت دل







دویم از ضعیفی دل بود نشان وی آن بود که چون شرم آورد  
یا ترسد جماع نتواند کرد یا چون دم افتد که نتوانم کرد چون  
بکار دارد بهمان باشد و نتواند سیم از ضعیفی جگر بود نشان  
وی آن باشد که منی کمتر بود چهارم از ضعیفی خاککان باشد  
و قصبه اکنون کان کان یا دکنیم و شرح هر یک کتب کای  
**فصل** اما اینج از ضعیفی مغز و خاککان بود نشان وی  
آن بود که قصبه بزمرد بود و باریک شود و بود که منی  
نبود یا پسرد بود یا سوزان و نیز بود که اگر از در باز  
جماع نکرد بود قصبه ضعیف کرد و از جماع ناکردن اکنون  
اگر چنین قصبه پای نخیز دستی او از ضعیفی مغز بود و علاج  
وی نخوت پاک کردن بلغم بود بغی و اسهال و غرغره با تر پاک  
بزرگ بکار دارد و یا سوزن مشدود و بطوس و موده قوی کند  
بدان و بای چون اطریفل بزرگ و نسته اطریفل بایکامش  
گفته شود و خورش قند کند و بدان قند خولجان و قند نقل بپزد  
و شراب خوش بوی بکار دارد و له و طب و نشا ط کند جمعا

کند

کند که یزید خود که قوت پفراید و اگر قصبه و خاککان پسرد  
گفته بود و پسردن چون پنج بود و قصبه باریک نشد بود  
و سبب ما ضعیف بود و دیگر ما و بجا لیدن قوی تر کرد و دست جماع  
نتواند کرد اکنون علاج دل یا مغز باید کردن و نشان آن که  
قصبه یا خاککان پسرد شد باشد سبب آن بود که منی درون  
آید و آنک بود و شک و کبود و پسرد و یا سطره منید و  
نیاید از پسرون آمدن منی علاج آن بود که زنجبیل پرورد  
و کوارش رزغونی گرم و کوارش سقند و خورده و خیره های  
گرم مالد و قصبه و خاککان و خورش قند خورد کم آب و بار  
بسیار کند و زنجبیل و خا و لجان و دار پهل بر وی پراکند  
و همچون و کوارش بایکامش گفته شود **فصل**  
اما باید دانست که ضعیفی جماع از پسردی و تری بود یا از  
پسردی و خشکی و میع از گرمی نبود اما قصبه که بخند از  
از پسردی و تری و کمی منی بود سبب وی خشکی شدن الت  
منی بود از گرمی و در آمدن سیر و مسکین خوردن و شراب



با آب خوردن علاج وی مایه نمازد بود و کباب کردن بر  
آتش و یا زخم و ماکیان و کبوتر بجه فریب و خرباشه فرغ  
کند و از شیر و تر کین طوا کند و نشه طوا بجا کاهش کند  
**فصل** اندر ضعیفی جمیع از پس دی بود خاکان سرد  
بود و از خشکی نشان وی آن بود که منی اندک بود و پیره  
و دشوار پروان اید و از پروان آمدن منی مزه نایب علاج  
وی خیزهای کرم و باد انگیز بود چون قلیه پاز و گوشت  
و تخم و دهر سه و گوشت کبچک و مغز کبچک خور و باز بخیل  
کوفته و باقی با تنک خور و انگور شیرین و روغن یاسین  
با حنظل و پهل را اندک و دوفد فیون پوسته بجا کین در  
می مال و اگر شهوت بسیار بود و لکن فسرده علاقه وی آن بود  
که منی را کرم کند چون روغن یاسین و خرنشان و گوشتش  
زرعنونی همه را بجا کاید که شود و اگر منی راحت پروان  
و لکن تقصیر است بود و برنج دیک نوع از وی لاغری  
بود علاج وی فریب کردن تن بود بخدای بسیار و باد

اکرم

اکرم و بر قضیب روغنهای کرم مال جنابک یا کرم آما آنج  
از کئی باد بود نشان وی آن بود که تن وی قوی بود  
و بر و دکانها باد کم افتد علاج آن بود که خورشهای باد  
اکرم و کرم خور و بسیار غذا چون نمود که بسیار غذاست  
کرم و باد انگیز و چون انگور شیرین و پسرخی گوشت و پاز  
این خیزها چون با گوشت جمع شود همه کرم بود و بسیار غذا  
و هم باد انگیز و باقی بسیار غذاست و باد انگیز بکین کرم بود  
چون با سرخی گوشت و پاز جمع کنی آنکه کرم شود و کز نیز  
سین طبع دارد و شلغم باد انگیز بود چون با گوشت و کبچک  
یا رکنی همه بود باز اگر قضیب است شده باشد و جماع آرد  
نکند منی بسیار بود و تن قوی بود علاج او آن بود که خندهای  
کرم کشته جنابک بجا کاید و کینیم **فصل** در بیماری کردن  
منی و آن پارسا یا زاشاید چون منی بسیار بود و مرد را  
رنجه دارد و جماع بسیار آرد و کند و خواب بسیار پند و این  
از خون بسیار بود نشان وی آن بود که تن قوی بود و کرم



سرخ و توانا بجای کردن علاج وی رک زدن بود و فرو  
آوردن شکم و طعام اندک خوردن و از ترشها پرهیز کردن  
و آب باشد آب عناب خوردن و ترشک و غوره و نار بای  
خوردن و پسر که خوردن و سنگین بش خوردن خنک کرده  
و معجون قلع النیل خوردن خنک بجا که هضم شود و نیز  
بود که از تیزی خونی بود خنک اگر آب آیه خراب چند جماع  
آرد و کندش ن وی آن بود که از پس جماع مست شود و می  
سوزان بود که اگر بول قصب سوز و علاج وی چیزهای خنک  
بود و چون کدو یا برگ کوک و شیر مرش و آب سرد اندر  
آید و اسهول و پسر که و تخم بخی آنکشت بر پشت بستر خنک  
یا دکنیم و این فضاها را به آن کنیم که هر کسی در وقت خورشید  
شغل بماند که حشرت و قوت خود بداند که تا کجا پست  
**تعلیل** اما کسانی که ایشان را جماع نشاید کردن  
چون که دکان نارسیده و کسانی که خون فروگرفته باشند  
پیش از آسودن و کسانی که در کرمها و کرمهای گرم کجاست

باشند

باشند و کسانی که پا و بسیار زنده باشند و آب بسیار  
تاخته باشند یا کما رخت بسیار کرده باشند یا بارگزان بر  
داشتند باشند و کسانی که طعام و شراب خورده باشند و هنوز  
ناگوارید و باشد این کس را به هیچ گونه البه جماع نشاید کرد  
و اگر خواهی که جماع بسیار کنی و قدر نمائی از این چیزها که یاد  
کنیم پرهیز بایه کردن اول آب بسیار در مثانه باز داشتن  
دویم بیا ده دویدن بسیار سیم در کرمها بسیار رعت کردن  
چهارم پشت بر تپه گرم نهادن پنجم پشت پدید آوردن ششم  
هفتم آب تاختن بسیار که اندام را در دگر دهم ششم قی و  
اسهال کردن نهم خون بسیار گرفتن دهم جماع کردن بر  
پای و بر پهلوی راست یا زوهم ترشها خوردن چون تر  
وز چینی و دوغ و خنوت و غوره و انار ترشین و سداب  
کا و کس از زن و ترشک این جماع را زیان دارد و از  
بوسیدن آنها چون نملوفل و کلنگا خور که بسیار بوی میوه میدهد  
بسیار خوردن گوشت و کدو و خیار با دزک و در جلد است



که چون علاج کرده شود تا شش و با و بیغرایه و از خورشید  
لطیف که تن قوی بود و کله قضیب بر بود هرگز از زکار  
در نمائند مگر که در آفرینش در قضیب عینی باشد و کپالی سنگ  
ایش را خوردن دارد و عازیان دارد و علاج وی آن بود  
که روغنهای سازد و در قضیب مالده و از خیزهای که در آخر  
این کتاب یاد کرده آید از اسرار اطباء در کف پای و کشان  
پای مالند تا مقصود حاصل شود **درم**  
**در دینا که می بخت را قوت دهد** نان خوش کارد  
نان فطیر مدید که گوشت بخند که گوشت بطایه بطایه  
گوشت ماکیان ماهی تازه سر بریان خایه مرغ خایه  
خایه ماهی که بشکل بریان مرغ که بشکل شیر کاه تازه شیر کنند  
شکل عجین که مستحقور پازنبلی که زرد شام نخود سفید  
کشمک سدر مرغ لوپا سرخ لوپا سفید که کدنا پاز دانه هلون  
سبب روغن کاه و بلم شکر طبرزد و پانیده جلعوز و مغز  
مغز با ام تر که کوز تر خرمای تر انجیر تر میو زتر انکورین

از خورشید  
حایان  
مرغ فاکلی  
و مایه خورشید  
است

که زردی و خنق که بکشد سفید آبی که آهن تاب کرده باشند  
این همه را خورشیدهای تنها جدا گانه جماع را پسود دارد و  
قوی بود و هر یکی را ترکیبش با یکا که شد و تا مقصود  
بجاء آید ان شاء الله تعالی **درم**  
**در دینا که می بخت را قوت دهد** نان خوش کارد  
زعفران تخم انجیر حب القمل حب الزلم شونیز شقاقل  
قنطاریون کبابه پوست تربخ قرفه عود هندی انبون  
زنجبیل مسر بو زیدان پان الصافی نار مشک  
حب الصنوبر الکجاره بر مشک دوار فلفل قسط شیرین  
خصه الشب تو در بها بهمنه خا و لمان قشر اله مان  
سور بخان عا قد قد حاد پسته شیر به سوسمار در عی الحمام عود  
تنب العجول عصیر لحت التیس انکد و زفت و می و برطبه  
خشتا شش زرد الجرجیر تخم معصر طاسنیر خشک و تر و پوست  
مازو و مغز پسته دانه قرفل که زرد یا حب البان مستحقور  
استیل بریان بسیار سبیل مصطلق قاشقا زهره کرک



# الحمد

شیطخ فریون لفته بربری بود ارضی حنه هندی دروغ  
 ز غناد سادج هندی مردارینا پسته اشنه آله تریک  
 بزک بلیله بلیله حرما ابریشم خام ترکین افیون این همه  
 دارو با مرین شغل ما شایسته است اکنون تریک این اخلاطها  
 که یاد کردیم هر یکی جدا گانه شرح دیم تا خواننده را آسان  
 باشد و زود بمقتضو رسد انشا الله عز وجل **فصل**  
**در خورشید ساختن مرین شغل** را پیاز پاز سفید دستبر خود  
 پیر و بر وغن کا و بر بیان کلن پس چهار کبوتر بجهت خورشید  
 تمام بر نیاید رده باشد بسمل کند و پاره کن و با این پاز و غن  
 بر بیان کن پس پیاز لوبیا سرخ و بخود سپید نیم کوفته بمقدار  
 حاجت در وی افکن و آب باندازه بریزد و سرد یک  
 استوار کن و آتش نرم می کن تا مهرانچه شود پس پیاز آتشی  
 یک درم سنک و خا و لغنان نیم درم سنک خا و کوب و بر وی  
 ریزد و بکستنی تنقو ز خوش کند پس پیاز کرده میله فطیر  
 چند آنگه بتوانی خوردن و شریک کن آنگاه بخور و نیک و بیاشام

# الحمد

کشتایستات مرین شغل را **سیر** پیاز چه بط و کبد از چند آنگه  
 خواهی پس پیاز یک بط یا ماکیانی یا چند کبوتر بجهت بسمل کن  
 و پاره کن و برین روغن چه بط بر بیان کن و پاز و غن و منقو  
 نیم کوفته در دیک افکن و آب بریزد و بکستنی تنقو ز خوش کن  
 و سرد یک استوار کن و آتش آتشی می کن تا مهرانچه شود  
 پس کرده یا نان مید و فطیر نیم درم سنک پس یک درم سنک دار  
 و نه درم سنک خا و لغنان یک کوب و بر وی بر وی بر کن و بکستنی  
 شش تر خواهی لخت آب نارنج چاشنی ده و اگر پیاز و غن  
 ده و بخور یکبارگی نافع باشد و کرده قوی کند **فصل** و **سیر**  
 که کرده را قوی کند و طبع نرم کند پیاز کوشته بر نه قمر جندان  
 که خواهی و بیاز سفید بر وغن کوزه بر بیان کن و بکستنی تنقو ز خوش  
 کن و اگر نیای نکل سفید یا سرخ و قلیه را مهران کن و یک درم  
 و نیم درم سنک نارنگی کوفته و چغندر بر پر کن و نان فطیر چند آنگه  
 خواهی شریک کن و بخور باید ادویه شبا کما تا در تن خود دخی بشینه  
 و غن یا بی **فصل** **سیر** که قضیب را سخت کند و منی را پافزاید



و نشاط جماع زیادت کند پیار کنندم کوفته بهاری دوسه  
و گوشت بخته خور به پنج من و به چنانکه رسم هر سه بختن است  
آنگاه آب از سپهر بر بر کیه تا هیچ آب نماند پس پیاز شکاف  
تا ز یک من یا پیشتر و دستبر مغز که ز هندی و پنج سیر بر بط  
بهم بچشان و هر سه را نیک بکلی بچش پس این صیهارا پائینه  
باز بکلی زن تا تمام آمیخته شود پس در دم سنگل دارجنی و نیم دم  
سنگل خولجان بکوب و به پنج پانی و اگر به روغن حاجت  
افتد روغن که ز بر سه صیهارا به روغن باد و شبا کجا بخور تا  
بجایب پنی و این سخت عجب است **و دیگر** هلیون را با باریس محو  
خراشته بیاورد و خرد و بمقدار حاجت آب در دیک کن و به بر  
تمام بعد از آن بار روغن کا و بر بیان کن و ده عدد یا سه عدد زرد  
تخم مرغ بر دی افکن و بکلی سقوف را با نیک سینه یا سه تخم شیری  
کن و پاره دارجنی کوفته بر پر کن و بخور جندان که توانی که جندان  
جماع توانی کردنی که درشت تازه آب بود **و دیگر** پار خایه مانی  
تازه و مقداره نیم سیر و روغن که ز بر بیان کن پس پار خنج

بج عدد زرد تخم مرغ بر دی افکن تا بر بیان شود آنگاه بنگ  
سقوف ز خوش کن یا بنگ و دیگر و بانان میده فطیر بخور بعد از آن  
صد درم سنگل شراب صرف صافی خوش بوی بخور و از بعد  
بج ساعت جماع مشغول شو تا عجایب پنی **صفت آب لی که گوشت**  
**جماع زیادت کند** پیاز سرخی گوشت کوسند و تنک کن و  
نیمه نو را در آتش افکن تا سرخ شود آنگاه گوشت را بخت  
بر بیان کن پس متا ری نکل و انگثر و بر پر کن و بخور بعد از آن  
صد درم سنگل شراب ریانی صافی بخور بعد از شش ساعت کجا  
مشغول شو تا عجایب پنی **صفت کوفته ابی که که ده گرم کند و منی**  
**نفرانید و نشا ط آور و دوا و الک و پار بط فر به یا کالیان**  
نر به یا چند کبوتر که فر به و بسمل کن و پیه وی از شکم پر و ن  
مکن و پیاز کرده فطیر تازه که میده بود پاره کن جندان که در با  
نر باشد و شیر کا و تازه به نیز تا نر گردد بجای آب و به در شیر  
و مقداره درم سنگل که ز هندی و خرد بکن و دستبر شکم فرزد  
و دستبر خشش سفید و یک درم سنگل زعفران پوده دردی

بج عدد زرد تخم مرغ بر دی افکن تا بر بیان شود آنگاه بنگ  
سقوف ز خوش کن یا بنگ و دیگر و بانان میده فطیر بخور بعد از آن  
صد درم سنگل شراب صرف صافی خوش بوی بخور و از بعد  
بج ساعت جماع مشغول شو تا عجایب پنی  
صفت آب لی که گوشت  
جماع زیادت کند  
پیاز سرخی گوشت کوسند و تنک کن و  
نیمه نو را در آتش افکن تا سرخ شود آنگاه گوشت را بخت  
بر بیان کن پس متا ری نکل و انگثر و بر پر کن و بخور بعد از آن  
صد درم سنگل شراب ریانی صافی بخور بعد از شش ساعت کجا  
مشغول شو تا عجایب پنی  
صفت کوفته ابی که که ده گرم کند و منی  
نفرانید و نشا ط آور و دوا و الک و پار بط فر به یا کالیان  
نر به یا چند کبوتر که فر به و بسمل کن و پیه وی از شکم پر و ن  
مکن و پیاز کرده فطیر تازه که میده بود پاره کن جندان که در با  
نر باشد و شیر کا و تازه به نیز تا نر گردد بجای آب و به در شیر  
و مقداره درم سنگل که ز هندی و خرد بکن و دستبر شکم فرزد  
و دستبر خشش سفید و یک درم سنگل زعفران پوده دردی

بج عدد زرد تخم مرغ بر دی افکن تا بر بیان شود آنگاه بنگ  
سقوف ز خوش کن یا بنگ و دیگر و بانان میده فطیر بخور بعد از آن  
صد درم سنگل شراب صرف صافی خوش بوی بخور و از بعد  
بج ساعت جماع مشغول شو تا عجایب پنی



آنگاه و بگل مستقر زخمش کن و در دیک نه و در تنور آتش کن  
و دیک در تنور بر آوین و بخور تا عجایب **صفت خلایق که به جاع**  
**را قوت دهد** و منی پزاید و قضیب را سخت کند پارخین عمل  
و آب یاز سفید نمین و هر دو را در پائیل کن و آتش نرم کن تا  
نیم قدام آید و هر روز از وی پ درم می خور تا مقصود تو حاصل  
آید که هیچ دیگر حاجت نیاید **نسخه دیگر** بیا رنگ من شیرکا و تازه  
و اگر کا و زرد بود بهتر بود و صد درم سنگل تر گبین در وی آنگاه  
و آتش نرم نرم می کن تا سطر گردد و قوام گیرد و در خمر  
کن و هر روزی سی درم سنگل می خور نباشتا و این خلوا طوباز  
باشد که بیکارگی نافع است **نسخه دیگر** بیا شیرکا و تازه  
نمین و دارچینی کوفه یک درم سنگل کوفه در وی آنگاه و پیش  
پیش از در آنگاه دارچینی پس هر روزی نباشتا پیش از  
طعام قد می خور و پس از طعام قد می خور بکامی آب و غده آب  
بخش بخیه چنانک یا کرده آمده است و هر روزی نیز شراب  
صاف خوشبوی بخور یک هفته هم برین صفت می خورد هر چند

باید

بهر توکم را به یادگار

بسیار جماع کنی سستی نیارد و سنت عجایب است **صفت خلایق**  
که جماع را قوت کند بیا رنخ و سید و در آب نه تا بر وید آنگاه  
پوست از وی باز کن و بر رنخ کا و بر بیان کن و رنگ کا  
دار تا نوز و و خرد کلوب و دو مقدار رنخ و مغز طغوز تر  
و تازه با وی بکوب پس ده سیل صافی در آنگاه و بکن  
زین تا آمیخته شود پس هر روز پس طعام با دادرش با کاه  
مقدار ده درم سنگل بخور تا عجایب **صفت خمر که در**  
**قوی کند و ش پزاید و نشاط آرد** و بیا رنگ و کز رجه  
خواهد و پوست از وی تراش و آگاه در شبوی بکن و در  
تنوری که آتش وی سخت نباشد بپزند و یک شب بگذارند پس  
دیگر روز بیا رنخ و مغز عسل صاف کرده و بیا رنخ و رنخ  
و قاقله و خمر بوا و دارچینی و خا و لنان از هر یکی یک درم  
سنگل زعفران سه درم سنگل مصطکی دو درم سنگل شکر و غیر  
از هر یکی نیم دانگ خرد بپاید و در جوش باز بین عمل  
آنگاه و شکر بهم آرد تا آمیخته شود پس اندر خمر کند و یک هفته



درم سبب دار پس از یک هفته هر روز شربت پیت درم  
 شکل یاس در منک می خورد و سخت نافع است **باب**  
**در شرابهای که بجموت راقوت و عده** اما از شرابهای انگوری  
 ضایع از زردی اندکی سرفه زنده و آنج قوام مقدار  
 و شک باشد و شرابهای شیرین چون سبزی و مشک  
 و آنج بدین ماند بسیار شراب انگوری لعل سبزی و انگور  
 یک مزه و در پاسته کن و می جوشت تا بکشد بر داشت شود  
 پس پار در تخمیل یک درم و قاقله و خیر بوا و قرقفل و دانه  
 از هر یکی نیم درم عود و عنبر و پسل از هر یکی دو درم زعفران  
 درم نیم خرد باید و در جوش با زعفران آلوده انگور  
 و سیاه لای و در خفته کن شربت از وی سی درم سبب باغین  
 آب من و ج کن و می خورد معده را قوی کند و کرد گرم کند و  
 سخت نافع است **باب** در شرابهای که بجموت راقوت و عده  
 هر یکی برابر انگور کن از این آب آبی و غیر شراب بقر  
 خورش بوی گاه دارد و قرقفل آبی بپزد و ویکت بانه روز

بینی در

بجنان

بجنان بکه ارد پس دیگر روز بنشار و با عصیر و شراب  
 پامیز و هر روز یکبار می جوشت اند و گنگ بر کرد و می پالاید  
 سه روز پس یک من عصیر را در سیر شد پاکیزه بر آلوده و جوش  
 پس پار در تخمیل و قاقله و خیر بوا و قرقفل و دانه  
 درم سبب و مشک از هر یک دو دانه در شربت باید  
 و در پار در کنان بند و چون در جوش باشد در وی انگور  
 قاقوت در جوش شراب دهد انگور بپزد و در شربت  
 کند شربت در درم سبب یا پیت درم با آب من و ج کن و بکار  
 می بر و سخت نافع است **باب**  
**در جموت راقوت کند و قصبه را سخت کند صفت گوارش**  
 عنبرنی یا رکنه و قاقله و سیاه از هر یکی درم سبب  
 اشنة و سنبل و مصطلک از هر یکی درم سبب قرقفل و قرقفل  
 و زعفران و مشک و تخم نیک و افیون از هر یکی چهار درم عنبر  
 درم روغن لبان چهار درم مشک می را کوفته و بخت و کداخته  
 و مقدار همه دارو با شکر طبرزد با این دارو یا پامیز و



و با آبکین معجون کند شربت از وی مرطوب را یک درم محذورا  
نیم نافع باشد **صفت کراش** چوبی بیا رجب الصنوبر  
الکبارست درم سنبل خا و لجان شش درم تو درهما و قفل  
و زنجبیل و نارنگی از هر یکی چهار درم معجون کند و بکار می برد  
نافع بود در من شغل **صفت کراش** زردی بکیم تخم گز  
تخم شام تخم سیاه تخم خوب تخم هلیون مغز طخوزه حب القلقل  
حب الزلم شش قفل بو زید ان بهمنها تو درهما که دانه لسان  
العصافیر از هر یکی ده درم انکه و خوش سپند ان سپند لیل  
از هر یکی پنج درم که زهندی روغن حب الخضر از هر یکی برابر  
هند ان که این دارو با تر شود و اگاه این خلطها با آبکین  
جمع کن شربت بنج درم سنبل با مداد و بنج شاکا بکار می برد  
و پیش از خوردن دارو پست درم شکر با یک قدح شکر کاوان  
نخور و نافع باشد **صفت معجون کندی** بیا سنبل و سیاس  
و کوز بویا و قاقله و دارچینی از هر یکی پنج درم سنبل بهر که بود  
و عسل معجون و شربت از و چهار درم بکار می برد و نافع باشد

الکبارست درم سنبل خا و لجان شش درم تو درهما و قفل و زنجبیل و نارنگی از هر یکی چهار درم معجون کند و بکار می برد

**صفت معجون که قصب سخت کند** بیا رملیله سیاه و بلبله  
و قفل و دار پیل از هر یکی سه درم و نیم سیاس و زنجبیل  
از هر یکی چهار درم بو زید ان جبهه مندی شش قفل از هر یکی  
یک درم تو درهما لسان العصار حب القلقل تخم بوماسته  
تخم معصف و اگر نیاید بیل وی بکیم مندی کند و بکشد  
که در و شد طهر زد از هر یکی ده درم این همه را با آب  
و روغن کاه و حب کند و دو و متعالی دارو با آبکین سینه  
معجون کند خور دنی چند کوزی نباشتا و از پس وی گوشتا  
با خور و نافع بود **دیکر** بیا ر پیل و خرد سیاه و مهر  
روز یک درم با پانزده درم روغن کجند یا روغن کاه و بخورد  
معه قندی کند و منی پزاید **صفت معجون کراش** زردی کراش  
بیا ر و زرد و در و بنج از هر یکی پنج درم مر و اید بهمنه  
و تب و ابریشم خام از هر یکی نیم درم بهمنی و سیاس  
هندی و سنبل خوش بوی و قاقله و قفل خرنمان اش  
از هر یکی نیم درم زنجبیل و دار پیل از هر یکی ده و انکه مشکل

معجون کندی بیا ر پیل و خرد سیاه و مهر روز یک درم با پانزده درم روغن کجند یا روغن کاه و بخورد



[illegible]

واکنی این دارو پا خرد بکوبد و آب ریشم بدو کار و خنان  
 خرد کند که چون کرد شود و این به اخلاط را با غسل  
 معجون کند شربت نیم درم و از پس دی غذا قلی کن و تا بخت  
 و قریقل بر وی بپاشد و شراب خوش بوی بکار دار و این  
 معجون پانی را شاید که طبع ایشان سرد و تر باشد بجا  
 نافع بود **دست معجون ده الحبل** سارگل خشک و در آب  
 جک فراغار کن هفت روز و دوم وقت که خشک می شود آب  
 جک تمام می شود بر وی می ریزد تا هفت روز تمام پرورده  
 شود و آنگاه بهار عاقر قرقص در می و دانه کنیم جک یک درم  
 ریخل دانه کنیم شکر طبرزد و ده درم معجون کن و بر ناستا بخور  
 و ز ریخل پرورده بنشارت آب دی پرورده و این دارو را  
 به آن معجون کند و بجا کند هر یک بمقدار بخورد پس قوت  
 کارگی از آن در دهان برده آل قومی ضد آن که خواهی  
 جماع توانی کرد **دک** پاپارایه پنیر مایه شکر و عسل  
 غیر است و دانه کی مشک بتی خالص و با پنیر مایه شکر حلایه

کی

پس حکم کن و در دیان گیر و می فرا و آبش فرو می برد و در وقت  
خوابت که هنوز آب و می کبر در رسیده باشد که قضیب  
سخت شود و هر چند جماع کنی فرو نشیند **در** بیارد نه  
غیر کوزن و بر آتش بریان تا خشک شود پس مقدار دوم  
در با و ن خرد کوب و قر نفل دو درم کنک مشک نیم درم **در** صلیب  
سای پس بیا رنگ درم غبار اشپ و کد از بر و عن بلبلان  
و دار و پا در وی آفتن و حب کن هر یکی دانه یکی بوقت حاجت  
در دیان گیر اول شب تا نیم شب عجات بینی **در** بیا رتوی  
اصل یکد رم و عاقر قره حاک یک درم خرد کوبد و بنزد و با عسل  
معمون کند شربت یا پست درم یاسی درم نبید خوشبوی  
صرف بخورد نافع کند و شاسته بود مرین شغل را **در** کبر  
**در** معجون اللیاب که قضیب سخت کند و عروق را پی  
کند بیا ر مغز فندق و مغز کوز هندی تازه و مغز کوبستی  
و مغز حنظل و حب القاقیل و حب الزلم و حب الحنظل و مغز  
رسته و کجند سفید و شقاق قل و کد کنا رسیده و نو در میا و میها



این کتاب از حضرت شیخ ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام است  
 و در آن از خواص و مضار و اشیاء و غیره یاد شده است

از هر یکی شش درم زنجبیل دار فلفل خا و لیمان قرفه نار مشک  
 از هر یکی دو درم همه را خرد و کوبد و متعادل بمیکشد طبع زرد  
 کند و پانزده انگار **باب** ترکبین معجون کند ششتری ده درم بکار  
 می برد سخت نافع است مریض شغل و هر چند خواهد مجامعت کند  
 کرد و **صفت معجون دیگر** که قضیب سخت کند و جذبان که خواهد  
 مجامعت تواند کرد و منی را بیفزاید و آب بی مزه در و دیو  
 اسرار اطباء طالبیفر جذبان که خواهد و آب شکر کرم  
 یا غار و کند شبنم و ز پس آب از وی بیرون کند و ترش  
 باز کند پس در عمل صاف نهد پست روز انگار از وی مقدار  
 ده درم بنام شتا بخورد و جذبان خواهد مجامعت تواند کرد  
 و این سخت عجب است **صفت معجون قاطع النسل** خوب است این  
 زاهدان را شاید و کسانی را که مجامعت جذر کنند یا رحم  
 پنج انگشت ده درم و از دشت در کربد آب خشک از هر یکی دو  
 درم معجون کن و هر روز باید اد و شبا کجا مقدار پنج درم بخورد  
 و از پس این دوخ ترش می خورد تا از این کار بر می آید

از هر یکی که قضیب سخت کند و شش و شش و شش و شش و شش  
 آن خاصه بیانی که اش از او دارد و باکی کرم نپازد و بیاز زرد  
 کاه و بیاز زرد کس و عاقر قرحا و مسونیه از همه برابر بکوبد  
 زهره کاه و ربش و بر قضیب طلی کن رگها و بهار از مریض کند  
 و قضیب بغایت سخت شود و نوزد نشیند تا چند بار **باب** سرد  
 که بسیار مغریند و اندامه درم سعد نیم درم خرمیان  
 در دانهک بس مقدار روغن را زنی کرم کن و در آب خرد  
 کوفته و پخته در وی افکن آنکه بر قضیب و زهار مالده سخت کرد  
 که بسیار در روغن سوسن ده درم خرمیان دو درم فرمون  
 تا زرد یک درم مشک دانهکی در جایی کن و بر آتش کرم کن آنکه  
 در قضیب و خاک کتان مال پوسته قضیب بر پای ماند **دیگر**  
 بسیار توره ارستی و آنکه در از هر یکی یک درم خرد و بیانی  
 و با عمل بیاز پس بر قضیب و خاک کتان مال هر چند خواهی  
 توانی کرد **صفت معجون** که بر قضیب و زهره  
 و عاقله که بر قضیب و زهره پس بیا و علق روی یک درم



شکل بتی یک درم قرنفل نیم درم بر صلا یه خرد بای پس پاره  
ز پنخل پرورده را نقیض را تاشیده وی پرون این دارو را  
به لادن معجون کن و جها کن هر یک مقدار خودی پس بوقت حاجت  
کردن یکی ازان به بان کبر بدل قوی چند آن جاع توانی کردی  
**نیم درم از کبر بند ها که جامه ها**  
بود مری شغل را دهن کرم کند اما این از نندی که از ابریشم  
بود زرد زعفران مری شغل را تاشیده است و کرده را کرم  
ومنی را در وی قرار ده تا بی مراد پرون نیاید و این از نندی  
که از ابریشم گوگرد داده باشند بهتر بود و کرم و تر کرده را  
کرم دارد و منی را در او عیه کرم دارد اما این از نندی که  
از پشم شتر باشد شکر است و نیکت و این از نندی  
پله بود و دم شایسته بود و کرمی که از موی سمور بود و شایسته  
بود اما چهار انگشت پنهان کرمی دوزند و بدایخ خواهند ساختند  
این کمر سخت موافق بود و در مجامعت را **یک کرم** بسیار قاتم و از وی  
چهار انگشت پنهان کرمی کند و این خواهد در میان نهادن این

کمر سخت موافق بود و مری شغل را و بهیا را که قوت در قوت  
کرم کند **یک کرم** بسیار خرسید یا دیبای ششتری سپید زرد  
یا زعفرانی و ازان کرمی دوز چهار انگشت پنهان و از پشم گن  
کاه ششتری بیا کن و بر میان بند این کمر سخت شایسته است کردی  
کرم کند و منی چمنده کند و از موی رویا و سرخ و از موی  
حواصل نشاید که منی را ضل کند **علاج از اعدان اگر خرا**  
که قنطیر جمع بخشد و وزن حاجت نیت بسیار اسبغول و کبر  
و تخم بجز انگشت و ارد کشک معجون کن و بر پشت کن بند و بروی  
منجرب چنان شود که هیچ ندانی مردی یا زن **صلوات جامه ها**  
که شایسته بود این کار را اما از جامه های پستان هیچ بهتر از  
دستی نیت و توری و کتان روی می گذارند که زود کرم  
کرده و زود و سپرد کرده از لطیف طبعی که جهت دیگر است  
که میامها را چنبدند تا خوی با قراط نوز و تا حرات اصلی  
که قوت مجامعت از وی است پراکنده کرده و دوزستان  
سپردان بهتر که جامه از پنبه بود و در زیر سمور یا رویا







و با نجاه درم سنگی روغن یا سبزی خالص در شیشه کن و این پام  
 ابرص را زنده در آن روغن آفکند و در آفتاب بپزد و نیز  
 تا بپزد پس آن روغن را در آتش نمند تا گرم گردد پس بپزد  
 پنج درم روغن و در وی آفکند و بجوشد پس پالایه آنجا  
 میوز یک درم سوده و پنجه پس در شیشه کند و در شیشه  
 استوار کند و بوقت حاجت چنانک یا در کربد کجا ریزد  
 و دست نگاه دارد که به و نرسد که بغایت زیان وارد  
**باب نهم در چیزهای که زنده میمانند**  
 بعضی مردانرا و بعضی زنانرا این معروفست در کتب متقدمان  
 است بپار و در حینی مقدار نیم درم خردبای و در ویان  
 می و آرتا بوقت مجامعت پس بزاق بر قصب طلا کند آگاه  
 بجامع مشغول شود بوقت آب ریختن لذتی خوش یابد چنان  
 که به هیچ وقت نیافتد باشد **یک** یا رکبا و در آرجینی  
 از هر یکی دو دانگ خرد بگوید و یا غسل معجون کند و درخیل  
 پر زرده پامیزد و پرسم بزاق بر نوک طلا کند پس بجامع

مشغول

مشغول شود چندان لذت یابد فاعل و مفعول که آنرا نهایت  
 باشد و صفت نتوان کرد **یک** و این نوع سخت غریب  
 و نادر است بپار عاقر قرحا و میوز و خود بای پس غسل  
 بپا میزد و از پیش مجامعت یک ساعت بر قصب طلا کند و درخیل  
 جماع خواهد کرد و قصب را بپستاید و پاک کنی و جماع دخول  
 شود چندان لذت حاصل آید که تعجب بجائی و هم بود که مفعول  
 دید که در دو صد و شصت و یک از پس فاعل بیاید و بجز مجامعت  
 هیچ نخواهد **باب دهم در شایسته های**  
**که قوت مجامعت زیاده کند** چون اعضای ریه را اند  
 خور و نکره ها زیان دارد پس پارد و لغت بر بری  
 و خرد بگوید و یا غسل و درخیل پر زده شفاف کند و بار  
 بکار بر داند اول شب تا آخر شب در خود قوت عظیم شنید  
 داشت تا صادق آرد در مجامعت کردن **یک** یا رده  
 پدید ستفوق یک درم و سوز دیار زده درم سنگی هر دو  
 بیکجا شفاف کنند و با روغن شیرین بکار بر دد در اول



شب و آخر شب نشانی و قوتی در قضیب به آید خنانک  
از مجامعت هیچ سیری نیابد **یک** بسیار و قنطاریون  
باریک سودیک درم زفت رومی یکد رم موم نیم درم برغن  
یک از دپس شیان کند و بر و غن کجا برود چند آنک  
خواهد مجامعت تواند کرد اما آب را بد باید کردن خورد  
**یک** بسیار در پیسه سوسمار و سور و حب القطن موقه  
و عاقر قرحا سه را بر آب باند و شیان کند و بوقت مجامعت  
بر و غن سبیل کجا دارد خنانک خواهد مجامعت تواند  
کرد و اگر مفعول ایشان باشد از تن خویش در بلا باشد  
**یک** بسیار تخم کازره متشر و مغزین دانه و سورخان  
از هر یکی برابر و پیسه شریک درم همه خرد بکوبد و با یک  
خرمای خالقی شیان کند بر مثال دانه خربا بوقت حاجت  
بر و غن بان چرب کند و کجا برود دانه طاقم بسیار  
تا تمامی مقصود حاصل شود **یک** بسیار در پیسه شریک درم  
و پیسه سفید و یک درم و خاکستر دانه مغز کوزن یک درم

میا

میا

میا

مشک دو دانگ همه را خرد بکوبد و بسیار شکر سرخ هندی  
شیان کند هر یک چند دانگ مسجدي بوقت حاجت یکی از آن  
بر و غن یاسین کجا برود چند آن که خواهد مجامعت تواند کرد  
**یک** بسیار درم و حنای شریک  
خاصه کبی را که سال ایشان نهند و رسیده باشد بین  
حاجت آید بسیار یک رطل و روغن کوز و یک رطل رطل  
تر بر روی آنگن و شیر کجا و تازه یک فن و پانیه سپید پست  
درم در پانیل کن و آتش نرم نرم می کن چون دو پیسه  
جوش بر آید انکجا پانیه پس بگیرد و جمل درم از روی  
و روغن یاسین دو درم و روغن بان دو درم بر حنای  
کن در ماهی سه بار هر بار می پست خنانک یا د کرد  
شد انکجا نهند شستن را از جاع کردن کجا دارد طعام  
سپید خورد و با گوشت بر و شراب رکان تا تمام مراد  
کام حاصل آید **یک** حنای یکد کرم کرم کینه و منی پزایه  
و قضیب راست کند بسیار تخم کوز و تخم بنه و تخم سپید

میا

میا



بیماری

و تخم ترب و تخم بیاژ و تخم کندنا و قرفه و زنجبیل و قرفه و دار  
 فلفل از هر یک سه درم کوب و نیم کوفته و خشک تر و کندم کوفته  
 از هر یکی یک استیر حله یک تیر و یک سرخشته فرس و رود که ده  
 و یک پاره دهنه یا مغز استخوان گوشتند و خایه بر و دجده  
 بیاژ این همه را در دیک کند و آب حیدان در دیک کند که بخت  
 مهر آب پزد و انجا پس دیک استوار کند و در تنور نهند و باید  
 از تنور پرورن کند و پس دیک بپاشد و روغن از سر دیک نگیرد  
 چنانکه هیچ نمائند پس از آن خوردنی مقدار چهار سیر بر سر  
 و از آن روغن دیک دبستر و حب الخضر او کوز مندی از هر  
 یکی یک سیر در وی آفلند و بوی حنظل کند بوقت خواب و ش  
 پتا و برک جعفر و و برک خیره و در آب بچوشان و پاره پاره  
 از منی در وی آفلن اول بهین حنظل کن تا امعا پاک شود  
 آنکه آن حنظل بکار برد در مایه سه بار هر بار می پزند با دل  
 ماه و شرب میان ماه و شرب است از ماه و شراب شور در آن بکار  
 دارد که بر خوشی و بخت قوی پند که هر چند که مجامعت کند نگیرد

از حنظل

نار

بیماری و تخم بیاژ و تخم کندنا و قرفه و زنجبیل و قرفه و دار  
 فلفل از هر یک سه درم کوب و نیم کوفته و خشک تر و کندم کوفته  
 از هر یکی یک استیر حله یک تیر و یک سرخشته فرس و رود که ده  
 و یک پاره دهنه یا مغز استخوان گوشتند و خایه بر و دجده  
 بیاژ این همه را در دیک کند و آب حیدان در دیک کند که بخت  
 مهر آب پزد و انجا پس دیک استوار کند و در تنور نهند و باید  
 از تنور پرورن کند و پس دیک بپاشد و روغن از سر دیک نگیرد  
 چنانکه هیچ نمائند پس از آن خوردنی مقدار چهار سیر بر سر  
 و از آن روغن دیک دبستر و حب الخضر او کوز مندی از هر  
 یکی یک سیر در وی آفلند و بوی حنظل کند بوقت خواب و ش  
 پتا و برک جعفر و و برک خیره و در آب بچوشان و پاره پاره  
 از منی در وی آفلن اول بهین حنظل کن تا امعا پاک شود  
 آنکه آن حنظل بکار برد در مایه سه بار هر بار می پزند با دل  
 ماه و شرب میان ماه و شرب است از ماه و شراب شور در آن بکار  
 دارد که بر خوشی و بخت قوی پند که هر چند که مجامعت کند نگیرد

بیماری و تخم بیاژ و تخم کندنا و قرفه و زنجبیل و قرفه و دار

فلفل از هر یک سه درم کوب و نیم کوفته و خشک تر و کندم کوفته  
 از هر یکی یک استیر حله یک تیر و یک سرخشته فرس و رود که ده  
 و یک پاره دهنه یا مغز استخوان گوشتند و خایه بر و دجده  
 بیاژ این همه را در دیک کند و آب حیدان در دیک کند که بخت  
 مهر آب پزد و انجا پس دیک استوار کند و در تنور نهند و باید  
 از تنور پرورن کند و پس دیک بپاشد و روغن از سر دیک نگیرد  
 چنانکه هیچ نمائند پس از آن خوردنی مقدار چهار سیر بر سر  
 و از آن روغن دیک دبستر و حب الخضر او کوز مندی از هر  
 یکی یک سیر در وی آفلند و بوی حنظل کند بوقت خواب و ش  
 پتا و برک جعفر و و برک خیره و در آب بچوشان و پاره پاره  
 از منی در وی آفلن اول بهین حنظل کن تا امعا پاک شود  
 آنکه آن حنظل بکار برد در مایه سه بار هر بار می پزند با دل  
 ماه و شرب میان ماه و شرب است از ماه و شراب شور در آن بکار  
 دارد که بر خوشی و بخت قوی پند که هر چند که مجامعت کند نگیرد



و اگر معالجات بصواب کرد و نشود و مجری از آن ملتزم نگردد  
 چنانکه اطباء از آن رسیدگویند و هم عداک باشد نفوذ با  
 اما مجامعت کردن بر پهلوی زیان دارد که در اضعاف کند مگر  
 کسانی را که بزیست و پهلوی گوشت بسیار باشد و کسانی که  
 ضعیف تر یک باشند اما بر پهلوی راست مجامعت کردن زیان  
 دارد و در دشکم پیدا گردد و بزرگ مبتلا گردد و بر پهلوی چپ  
 بهتر بود و لذت پیشتر بتوان یافت و دیگر شکلهای همه زیان دارد  
 و اگر نشانه بر پهلوی باکی نباشد **باب در معالجات**  
**در معالجات قصبه** را **بزرگ** دانند اما باید دانست که  
 قصبه عضوی عصبانیست ببالیدن و مباشرت بزرگ گردد  
 چون بسیار باشد اما آنچو که زکریا رازی گفته است رحمه  
 علیه بیا رخا طین و آن گرمی است که بر زیر زمین بود و بر  
 جوی گاهی دراز گردد و گاهی کوتاه چندی از آن فواید  
 بسیار است که بر روی و شکل کن بافتاب یاب و دیگر مایه رو  
 و قصبه بر این کرم ببالد و آن کرم سرخ شود پس از آن

فوااید

فوااید بر نزاری گوشت کما و پر کن تنگ کرده و در قصبه  
 کبر و بر بند بزرگ گردد **در معالجات قصبه** را  
 دو درم و در شیر تازه یا غار کوفته و قصبه با کرم ببال  
 تا سرخ شود و شب به آن دار و طلا کن این است که بزرگ  
 کند و هم سطر شود و شب به آن دار و طلا کند و اگر بزرگ  
 هم به این علاج باشد همیشه بزرگ باشد و این نوع در کتب  
 معتقد مان نیت و سختی است **در معالجات قصبه** را دراز  
 توان کردن از آنجاست اما یک شبانه و زکریا و اگر کسی  
 عادت کند بزرگ بماند همچنان بسیار بزرگ و آنکه در آن  
 دار و چنانکه کهن باشد و به انداز قصبه بر دو موی  
 و آنکه مشکل خالص بای و بر روی پر کن و قصبه را در آب  
 کرم ببال تا سرخ شود پس در آن کرم ببالد تا با دانه  
 دیگر دو حبه آن کرم و در بازی و سطر **باب ۱۹**  
**در معالجات قصبه** را **بزرگ** دانند اما باید دانست که  
 قصبه عضوی عصبانیست ببالیدن و مباشرت بزرگ گردد



نین در هم بگوشانند و زن در وی نشیند این نجات نیک  
 بود و خنایک به رجه و خری بر **یک** یار و دکانار و  
 کهر با مشکل و سبیل از مهر کی دو دایک خرد بگوید و بانبید  
 صل تر کند و بر پاره پشم زن بخوشتن بر کیر و بغایت تنگ  
 و گرم کرد اند و اگر بغایه و خا حلق بار و غن را زنی بکار برد  
 نیکواید **یک** یار و زهره خرس بار و غن را زنی و مشک  
 بر پاره پشم زن بخوشتن بر کیر و سخت تنگ کرد اند و نیزه  
 نکیرد **یک** یار و گرم دانه و مشک و غیره سود و عود  
 از مهر کی دو دایک خرد بساید و بانبید صل تر کند و بر صوفی  
 زن بخوشتن بر کیر و سخت تنگ و شایسته بود این اخلاط منحل  
 و خری باز بر دگر آنک خون نیاید دیگر همه به آن جای باز کرد  
**یک** یار و قاقا و عصیده لحت التیس را زوی تا سفت  
 و پوست بچ انار و عود هندی و پوست ترخ از مهر کی نیم گرم  
 خرد بگوید و با دستر بنید صل بگوشان آنگاه زن بپوشد  
 بخوشتن بر کیر و دوشیزه شود **یک** یار و زوی تا

و پوست انار و قرقفل همه را بر آب بگوید و در نین صاف  
 بگوشان پس صوفی تر کند و زن بکار برد و سخت شایسته  
 و نیک **یک** یار و معصف و رنج و سعد و برک سوس  
 همه را بر آب بگوید بگوشان و دوشیزه کرد و اگر اند  
 شب اول بود اما خون نباشد و لیکن در نجات نیک باشد  
**یک** یار و زهره خرس بار و غن را زنی و مشک  
 بر پاره پشم زن بخوشتن بر کیر و سخت تنگ کرد اند و نیزه  
 نکیرد **یک** یار و گرم دانه و مشک و غیره سود و عود  
 از مهر کی دو دایک خرد بساید و بانبید صل تر کند و بر صوفی  
 زن بخوشتن بر کیر و سخت تنگ و شایسته بود این اخلاط منحل  
 و خری باز بر دگر آنک خون نیاید دیگر همه به آن جای باز کرد  
**یک** یار و قاقا و عصیده لحت التیس را زوی تا سفت  
 و پوست بچ انار و عود هندی و پوست ترخ از مهر کی نیم گرم  
 خرد بگوید و با دستر بنید صل بگوشان آنگاه زن بپوشد  
 بخوشتن بر کیر و دوشیزه شود **یک** یار و زوی تا



که هر که قصب را بر و غن کجند چوب کند غرق پیش از می رسد  
 کردن منی تنه کرده و زن باز گیرد **د** **سکر** هر که کز رگ  
 و آبش در خود و باله خارش بر و محمد طب گوید در نژاد  
 که هر که یک درم تخم کز با یک درم پانید بخورد رگ از مشام  
 پاک کند و هر که کز با سوز کجاست و آبش صافی کند و بخورد  
 سه روز پوسته ناپسور را برد **عجوه طب گوید**  
**در اخ کتاب و منافع کز** هر که یک من کز بریان کند با  
 درم دارچینی و یک درم قنفل و نیم درم عفران و با نیکسین  
 کند و بخورد و عجب دارم که اگر در کز را خشنو دکنند بک  
 تو اندک پیش را هم **عجونه** هر اکس را که نشا ط دل نمود و پارد  
 نیم درم کز و نیم درم پانید و نیم درم کز یک سیر تخم کز قفس درم  
 و نیم درم خا و نیم درم نیم درم عود خام نیم درم پانید  
 و نیم درم پانید بگوید با پانید درم نیم درم خورده و از مشام  
 پاک کند و معده را قوی و عذاب دور کند از دهن پاک کرد  
 بگویم و بوی دهن خوش کند و ندها کشد و شود گرم درم

و از آنکه کز را در دهن  
 و از آنکه کز را در دهن  
 و از آنکه کز را در دهن  
 و از آنکه کز را در دهن

و از آنکه کز را در دهن

که هر که قصب را بر و غن کجند چوب کند غرق پیش از می رسد  
 کردن منی تنه کرده و زن باز گیرد **د** **سکر** هر که کز رگ  
 و آبش در خود و باله خارش بر و محمد طب گوید در نژاد  
 که هر که یک درم تخم کز با یک درم پانید بخورد رگ از مشام  
 پاک کند و هر که کز با سوز کجاست و آبش صافی کند و بخورد  
 سه روز پوسته ناپسور را برد **عجوه طب گوید**  
**در اخ کتاب و منافع کز** هر که یک من کز بریان کند با  
 درم دارچینی و یک درم قنفل و نیم درم عفران و با نیکسین  
 کند و بخورد و عجب دارم که اگر در کز را خشنو دکنند بک  
 تو اندک پیش را هم **عجونه** هر اکس را که نشا ط دل نمود و پارد  
 نیم درم کز و نیم درم پانید و نیم درم کز یک سیر تخم کز قفس درم  
 و نیم درم خا و نیم درم نیم درم عود خام نیم درم پانید  
 و نیم درم پانید بگوید با پانید درم نیم درم خورده و از مشام  
 پاک کند و معده را قوی و عذاب دور کند از دهن پاک کرد  
 بگویم و بوی دهن خوش کند و ندها کشد و شود گرم درم

تمت الكتاب في غرة جمادى الاول  
 على يد العبد الضعيف عبد الله دوي

دهن آینه

یا اعظم من ذ  
 حکم یا اقدم

اقرا بالظلم  
 اقرا بالظلم



اقربا دین

منه من مقتدا ربي اليك شاكج الخ الامريه يكدن انفا اسال الله

وَأَكْرَحُ أَهْلِكَ فِي جَنْبِ الْوَيْلِ وَالْهَمِّ وَالْغَمِّ وَالْأَمْرِ وَالْإِسْرَارِ وَالْإِسْرَارِ وَالْإِسْرَارِ



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدی نهات مدعی را که موجودات را از امر کن ابداع  
کرد و شکر آن غایت توحیدی را که اجزای ذرات مخلوقات  
را از کفر عدم بجهت وجود آورد و درود و تحیات بی پایان  
بر سر ورکائیات و زبده موجودات و خلاصه مخلوقات سید  
الرسول و الانبیاء محمد المصطفی المحمّدی که کنت نبیا و آدم بن  
الماء و الطین جبرئیل جبرئیل بارکاء اوست و لای بی بی  
تعلی در نبوت اوست و بر اصحاب و یاران و اهل و خاندان و  
با دو سلم تسلیم گشت **اَمَّا بَعْدُ** چون معلوم و مفهوم  
آدمی است که او می را از جوش اندیده است یکی باطن و آن  
روح و یکی ظاهر و آن کالبد است و سلطان این مملکت و آن  
وحاشی او حاکم ظاهر و باطن و این که لید جمال آن حاکم  
است تا یوم معلوم همچنانک غایت باطن باطن که انبیا

علیهم

علیهم السلام و علما اند تفویض می باید کرد تا آشیریه و اغذیه  
روحانی فرمایند و مزاج کار فرمایان باطن بر حال صحت نگاه دارند  
همچنین رعایت ظاهر باطن ظاهر که حکما و اهل تجربه اند می باید کرد  
تا نکات لید نیز که مرکب آن حواس است بر حال صحت نگاه دارند  
که از آنجا فرموده اند که العلم علما علم الادیان و علم الابدان  
بکلم این مقدمات خود را جز بارش و حکمتی ماهر و طبعی صادق  
و استادی مجرب صمیم البدن نتوان داشت و چون چنین  
حکیمی که کلی علم شرح و تفسیر برانرا پیش ابدان واقف  
باشد هر امری او را شاکر می کار آید که مفردات و مرکبات  
خارج ماهر گشته باشد که هیچ از وی خافیه نماند باشد و  
سالمها مهارت این کار کرده و هر آنچ اطباء سلف در کتبها  
خود از تر یا قها و معاجین و منفرجات و اقراص و غیره  
و مکیه و کیفیه دارد و پایا و رده او برای العین بدیده و شفا  
و منفعت و منفعت آن به استه تا انقطاع و ظلم مصون  
ارث و جنس مزه دوری را جن مضل که استادان و اطباء







و از آنجا که در این کتاب مذکور است که در این کتاب

از هر یکی است و چهار مثقال و ورق کل سرخ دوازده مثقال  
تخم شلغم دشت و سیر دشتی که آنرا اسقور دیون گویند و بوج  
آسمان کون و غار بقون و رب السوس در و غزلبان از  
هر یکی دوازده مثقال مر و زعفران و زنجبیل و ر بود حی  
و فیطا فیلون که آن بخت برک است و قومی گفته اند که آن بخت  
است و پودنه کوهی و فراسیون و فطر آسیلون و اسطوخودوس  
و قسط و فلفل سپید و دار فلفل و کندر ذکر و مشک طراشع  
و قنقاع ادخر و صنف العظم و سبیل هندی و جوده ازهر  
یکی شش مثقال بنی و تخم که نس و شش لیوس و تخم سندان سپید  
و کجا در یوس و کجا فیکوس و ناخواه و عصا رة الحية التیس  
سبیل رومی که آنرا نار دین گویند و شیخ جلی و سافرخیه  
و مو و خبطیا تا و تخم راز یا نه و کل محتموم و زاج بریان کرده  
و حماما و بوج و حب لبان و هو فاربعون و فذ و صغری  
و قردمانا و انیسون و قاقیا از هر یکی چهار مثقال و در وقت  
وقت و متل الهیود و در نسخه دیگر تغیر آلهیود و جا و سیر

بازیک

بازیک و زراوند از هر یکی دو مثقال و حکام پیشین زراوند  
در از مسکروند و حکام متاخر زراوند کرد و می کنند و چند پد  
است و دو مثقال می کردند و بعضی چهار مثقال می کنند و کبکبج  
و عینق اطیس و مانعوس و دو مثقال مسکروند و عمل صافی و رطل  
و شرباب کهن خوش بوی شیرین دو قسط و هر قطعی رطل باشد  
دار و با حله بگویند و صمغها در شرباب اغارند یعنی سر و کبکبج  
و انیون و عصا رة الحية التیس و رب السوس و بنی و قاقیا  
و جا و شیر این جمله در ظرفی بکشد و شرباب در سران بکشد تا  
که آخته شود و عمل را کف برارند و در سر آن بکشد و با هم  
سازند و یک شب از روز بهمان گذارند و دار و با حله  
کوته بر و غن لبان تر کنند و بعمل و شرباب برشند و در  
ضرفی سمین کنند یا رصاصی یا چینی و ظرف تا ریزند یک که  
خندان بکند از آنکه دار و را تنفسی باشد و هر وقت زود ببرد  
سه ظرف باز می کنند تا بخاری رود و بوقت حاجت استعمال  
چنانکه آمده اند اما الله تعالی **نوع دوم در ترایق از به طایفه**



آن زهر کردم و دیگر حیوانات ذات السموم را سودمند است  
هم خورده و هم طلا کردن و صریح را هم بغایت سودمند بود  
و امراض باره را نافع است و بادی که در امعاء و معدیه بود  
دفع کند و در دجله را و پسر سود دارد **فصل**  
جنطیانا رومی و حب الفار و زراوند طولی و مربراب  
یکه یک بگویند و به پزند و با هم پیا میزنند و بعل تبرشند پس  
چندان عسل که دارد و یا باشد نافع بود **فصل**  
تریاق الطین **فایده آن** منفعت آن بسیار است اگر ذکر آن  
کرده شود سودمند جمله امراض باره نافع باشد و هم کرم  
پزند **فصل** حب الفار و کل مستوم بوزن یکدیگر بگویند  
و به روغن کاه و جرب کنند و بعل صافی ببرشند در خور آن نافع  
بود **فصل** تریاق بر ششماره موز **فایده آن** منافع آن  
بی شمار است امراض قلبی را جمله نافع است و در دق و بلغم سود دارد  
و جمله او را سودمند بود تا حدی که اگر در ابتدا دهند  
جمع نشود و اگر جمع به چند نفع پذیرد و جمله امراض طحال را

سودمند است و در دمناسل را و روغن را و امراض باره را  
سود دارد و خاصیت اوست که سرعت ابوال را زایل کند  
و پشت مزاجهای را موافق افتد **فصل** فلفل سیاه و پسته  
تخم پنجه ده درم انون ده درم زعفران پنجه درم فربون یکم  
سنبلیله یک درم عاقر قدح یک درم جمله بگویند و با صندل و تخم  
در عسل خام برکشند بعد از شش ماه بکار دارد نافع بود **فصل**  
**فصل** تریاق ثمانیه **فایده آن** بسیار است از پس از بوی این تریاق  
ساختند و منفعت این بیشتر است از تریاق از بعد دفع  
مضرت پشت سمومات بکنند و پشت امراض باره نافع بود **فصل**  
زراوند طولی و ریون و صنی و پوست پنجه کبر و حب الفار  
و مرصافی و قططام و جنطیانا و عروق استار است جمله بگو  
و بعل صافی ببرشند شربت تمام یک شقال بود **فصل**  
**فصل** درم **فصل** منزهات **فایده آن** شش درم  
**فصل** اول مفرج یا قوی کرم **فایده آن** خفقتان و ضیق دلی  
که از پس روی بود سود دارد و امراض پودایی و دماغ را



را سوده اود و علت معده و کبر را و سپرز و قوبلخ و او جاج  
 حاصل را سوده دارد **فصل** کا و زبان کوی همت درم  
 با لنگو و تخم فلفل و بهمن سرخ و بهمن سبزه از هر یکی همت درم  
 و ار جینی و کشیز خشک و طباشیر و کهر با و تسبی و عود و غری  
 خام و ابریشم خام سوخته از هر یکی دو درم کل محبوم و فرایند  
 ناسته از هر یکی یک مثقال زعفران یک درم قرنفل دو درم  
 زرنبا دو درم درونج سه درم زرد دو دانگ نقره دو  
 یا قوت رمانی دو دانگ زرنب دو دانگ کب به و قاطله از هر یکی  
 سه درم و رقی کل سرخ درم خرده صندل مقاصدی سه درم  
 امله در شراب اغشته پت درم عسل هلیله کا بلی چهار سبکی  
 میو ز و از پرون کرده طایفی رطل جدایی که بقوام عمل آورد  
 باشد شکین و نیم میو ز بکوبند و انزلی کلاب و مثلث برش می زنند  
 تا نرم شود و با کلاب و عسل هلیله بهم پیانزد و دارو بپای  
 کوفته و پنجه به آن برشند و در ظرفی آینه یا چینی کتد که تنگ  
 منید بود انشا الله تعالی **نوع** درم مغروح یا قوتی سر ذفایند

فلفل طباشیر دو درم عصا زرد شکریخ درم کل رومی شش  
 شیر امله با بنجد درم صندل مقاصدی دو درم کشیز خشک  
 دو درم پوست بستره پرونی دو درم درونج رومی دو درم  
 بهمن از هر یکی دو درم کهر با و تسبی و عود و غری از  
 هر یکی دو درم زعفران دانگی و چهار حبه زرخا لیس یک مثقال  
 نقره خالص یک مثقال یا قوت سرخ نیم مثقال ابریشم خام نیم  
 نیم درم و دارو ها جله بکوبند و بر پزند و زرد نقره بپایند و آب  
 سب ترش و آب حاض بالنگ بگیرند هر یکی جمل درم و دوش  
 شکر برش بند و بپزند و کف بردارند و بقوام عمل آورند و  
 برشند که نافع بود انشا الله تعالی **نوع** سوم مغروح بود  
 از لخته و دیگر **فایده** منافع آن نزدیک منافع اولت **فصل**  
 طباشیر سرخ درم پوست هلیله و امله و زرد شکری دانه از هر یکی  
 دو درم و دارو زرد و تسبی و کهر با و فرغ خشک از هر یکی یک درم  
 رب البوس پس سه درم کا قه نیم درم جله بکوبند و بر پزند و عسل  
 و حلیله کا بلی برشند نافع بود **نوع** چهارم مغروح انوش دارد

فلفل طباشیر دو درم عصا زرد شکریخ درم کل رومی شش  
 شیر امله با بنجد درم صندل مقاصدی دو درم کشیز خشک  
 دو درم پوست بستره پرونی دو درم درونج رومی دو درم  
 بهمن از هر یکی دو درم کهر با و تسبی و عود و غری از  
 هر یکی دو درم زعفران دانگی و چهار حبه زرخا لیس یک مثقال  
 نقره خالص یک مثقال یا قوت سرخ نیم مثقال ابریشم خام نیم  
 نیم درم و دارو ها جله بکوبند و بر پزند و زرد نقره بپایند و آب  
 سب ترش و آب حاض بالنگ بگیرند هر یکی جمل درم و دوش  
 شکر برش بند و بپزند و کف بردارند و بقوام عمل آورند و  
 برشند که نافع بود انشا الله تعالی **نوع** سوم مغروح بود  
 از لخته و دیگر **فایده** منافع آن نزدیک منافع اولت **فصل**  
 طباشیر سرخ درم پوست هلیله و امله و زرد شکری دانه از هر یکی  
 دو درم و دارو زرد و تسبی و کهر با و فرغ خشک از هر یکی یک درم  
 رب البوس پس سه درم کا قه نیم درم جله بکوبند و بر پزند و عسل  
 و حلیله کا بلی برشند نافع بود **نوع** چهارم مغروح انوش دارد



**ناید آن خفقان** و ضعف دل را سود دارد و کوفته روی  
صافی کند و بوی دهان و بوی عرق خوش گرداند و جگر را بجا  
سودمند باشد و پیش از طعام شایه که خورند **فصل** و رقیق کل  
سرخ شش درم و سعدنج درم و قرنفل و سنبل و مصطکی و اسطوخودوس  
هر یکی سه درم و زرب و زعفران و بسباس و قاقله و جوز بویا  
و هیل از هر یکی دو درم بگویند و به پزند و یک لطل شیر آمله  
اندر چهارم و نیم آب به پزند تا دو بهی برود و بماند و پالانید  
و یک مرتبه فانیید با عسل بد این آب بخاشند تا بقوام آید فانیید  
با عسل بد این آب بخاشند تا بقوام آید و دارو با جان  
ببرشند و بجوب پدید میزنند تا نیک گشته شود که نافع **فصل**  
**بخش** مفرج با لکله **ناید آن** امراض معده و خفقان و صرع و لقمه  
را سودمند است **فصل** با لکله و پوست ترنج و قرنفل و  
و قاقله و زعفران و قرنفل و جوز بویا و بهی سرخ و بهی سپید  
و درنجشک و زرنبا و درونج و نیم با درونج و ناهشک و نیک  
از هر یکی دو درم مشکل داکلی و تسو حله بگویند و به پزند و صحت

درم پوست حلیمه کاهلی و شست درم شیر آمله در یک مرتبه نیم آب  
به پزند تا رطلی بماند و صافی کنند و رطلی عسل صافی کرده و کسر آن  
کنند و با شش نرم به پزند و کف بردارند تا آب برود و عسل بماند  
و دارو با کوفته و پنجه به آن ببرشند **فصل** مفرج معقول **ناید آن**  
ضعف دل و خفقان و معده را نافع است **فصل** هر وارید و بهی  
از هر یکی پنج درم مشکل کهر با دو درم و نیم صندل و سپید از هر یکی  
چهار درم لسان الثور پنج درم فرنجشک سه درم نیم کاشنی دو درم  
نیم درونج یک درم ساج سندی دو درم اقیقون سه درم آمله  
چهار درم قرق کل سرخ سه درم زرنبا دو درم طباشیر چهار  
درم سنکلی سه درم تخم با درنوبه دو درم زعفران یک درم تخم  
فلنجشک دو درم کافور دو داکل عنبه چهار داکل مشکل داکلی  
عود کشته کشته خشک دو درم و نیم خشک شش سپید دو درم خفش  
در درم کل ارضی دو درم کوفته و پنجه به آب ببرشند فانیید و در  
سیوم در اطرافلات و معاضیر زغال  
منش و دیوکسی **ناید آن** بعد از زرقاق معجون چندین منفعت

درم نیم کاشنی دو درم تخم  
فلنجشک دو درم کافور دو داکل  
عود کشته کشته خشک دو درم  
در درم کل ارضی دو درم کوفته  
منش و دیوکسی







باره وزن جمله دار و یا با هم بپوشند و بعد از شش ماه استحال  
 کنند **فصل** عصاره شقال دار مسطحان قسطیخ از هر یکی  
 سه شقال قصب الدیر و قرنفل و فلفل سپید و نانخو اعجاز  
 هر یکی سه شقال فوکی سنبل نه شقال س فنج حندی نه شقال  
 دارچینی و زعفران و مصطکی از هر یکی شش شقال حمله بکوبند  
 و به پزند و شراب صافی بپوشند و بقرص کنند و به غسل  
 کنند نافع بود **سرم** اثاناسیا **فایده آن** چاری جگر  
 و سر ز و معده را که از سردی و اند بلغم و از سودا بود و بااد  
 خلط که اندر احشاء و رحم باشد و ریشها روده که از بلغم  
 شور باشد و پیرنه بلغمی و ضیق النفس سود دارد و در و کرده  
 و شاز را سود دارد و خون بواسیه و خون حیض و بعد از بار  
 فافع به **فصل** مر و زعفران و چند به استر و تخم بنک  
 و قسط و قرمانا و تخم خفاش و سنبل و غانت و سرورن  
 راست بز کوهی و جگر کرک غسل کرده را ستار است که بکوبند  
 و به پزند و بجل صافی بپوشند و بعد از شش ماه استحال فرمایند

متداول در

متداول در یک شربت یک درم چهارم سالوس **فایده آن**  
 چاری که دکان سود دارد و چون صرع و لغوه و کزاز **فصل**  
 سالوس در درم عاقر قرقا در درم مسطوخ و کس در درم  
 خار یقون پنج درم قرمانا دو درم و نیم خشک دو درم و نیم  
 زراوند کرده دو درم و نیم کوبند و بپزند و اندر سکنجبین که با  
 بصل الفار و انگبین کرده بپوشند و بپوشند شربت یک درم یک یک  
 شقال معروق را به من که نافع است **نوع پنجم** خلونای پاری  
**فایده آن** قوبلج را نافع بود و در و نشاند و بادکی که زنا را  
 باشد و امراض رحم را سودمند بود و اسهال و قوی دفع کنند  
 و در دردها را زایل گردانند **فصل** فلفل سپید پت درم  
 تخم بنک پت درم آقینون در درم کل محبوم در درم زعفران  
 پنج درم سنبل در درم قر در درم عاقر قرقا دو درم قریون  
 دو درم چند به استر یک درم زراوند نیم درم در و تخم نیم درم  
 و وارید نیم شقال کا خور و انگلی و نیم کوبند و پزند و بصل  
 صافی کرده بپوشند چند آنک دار و با پنه چند آن غسل



و بعد از شش ماه کباب باید داشت **نوع هشتم** ماده الحویه  
**فایده آن** فصلهای بلغمی که از دوشهوت طعام آرد و قوت  
 باطن را یاری دهد و آروغ بر آورد و قوت حفظ زیاده  
 و خرد بفرزاید و مردم را بقوت جوانی باز آرد و منی را زیاد  
 کند و در پشت و تنی کار و مفاسل را پسود دارد **فصل**  
 فلفل و دار فلفل و زنجبیل و دارچینی و امله و بلبله و  
 شیطرح هندی و زراوند کرد و پنجه بونه و مغز جلعوز و مغز  
 هندی و اگر اجوز جلعوز و حب محلب متشکله روا باشد و خصیه  
 الثعلب از هر یکی و قینه تخم با بونه نیم و قیه میوین و آن پرودن  
 کرده بر و قیه دار و پاکویند و بپزند و بعسل و میوین کوفته  
 برشند که نافع بود انشا الله **نوع نهم** سجزینیا **فایده آن**  
 بسیار نفع است در دمه بارد را و سوء الهضم را نافع است  
 و تویج را پسود دارد و بشکی بول را کبشاید و امراض بلغمی  
 باد های غلیظ را دفع کند **فصل** چند پد استروافینون و دانه  
 و اسارون و فو و مو و دو قو از هر یکی یک مثقال زعفران

مدت نیم نوبت  
 در روز یک بار  
 یک

یک مثقال بگویند و بپزند و بعسل برشند و بعد از شش ماه کباب  
 دارند مقدار یک شربت نیم مثقال یا یک مثقال **نوع هشتم**  
 معجون حجر الهود **فایده آن** سنگی که در بریز اند و مثانه را پاک  
 کند و در دگرده را و مثانه را پاک کند **فصل** مغز  
 تخم خیار با کنک و مغز تخم کاسنجک و مغز تخم خربزه و حب  
 کاسنجک از هر یکی پنج درم حجر الهود پنج درم جلد بگویند و بعسل  
 برشند و شکرینی دو درم یا پد درم **نوع نهم** قنی **فایده آن**  
 در وجع و پینه و آلات نفس را پسود مند و آواز صافی کند  
 و در سپرز ابل کند و دوبر را بغایت نافع بود و سپر ف  
 کن پیره و التهاب دم زدن پاک کند **فصل** میوین  
 هر و ن کرده پست و پنجه درم زعفران و پنبیل الطیب و سکنج  
 و دارچینی و دار شمعان از هر یکی یک درم قصب الزریره و  
 عک البطم و قمل ازرق از هر یکی دو درم و نیم هر چهار درم  
 عسل صافی کرده چهار درم و عک البطم و قمل شراب  
 یا بشت در اغارند و چون حل شود ببالند و دار و دانه نیم

معجون



دیگر کوفته و پنجه کنند و میوین جدا بکنند و همه بهم برشند  
 و مقدار شربت یک درم **نوع دوم** معجون عقرب **نایب** آن  
 امراض کرده و مشانه را سوخته بود و بول کشاید و سکن  
 و ریک کرده و مشانه را پاک کند **فصل** عقرب سوخته درم  
 و نیم خط یا نایک درم و نیم زنجبیل یک درم فلفل دو درم و نیم تخ  
 کلخ پنج درم و نیم چند پسته چهار درم حمله بکنند و بریزند  
 و بعل صافی برشند و بعد از شش استغاث بالبح را دانی  
 و تا بالغ را نیم دانک **نوع یازدهم** اطرینل بزرگ **نایب** آن  
 قوت پایی را زیادت کند و پشت و معده را قوت دهد و ریک  
 روی نیکو کند و حفظ زیادت کند و باد بواسیر را بر **فصل**  
 حلیله کابلی و بلبله و آمله و حلیله سیاه جمله پاک کرده از دانه  
 فلفل و دار فلفل از هر یکی سه جزو زنجبیل و بوزیدان و سیاه  
 و شیطرح هندی و شش قیل و تو ذری سیخ و تو ذری سپید  
 و لسان العصار و بزر رمان بری که آن ص قتل است و بخت  
 پوست کند و بشکط برزد و و خشک شس سپید و بهنین از هر یکی

بکوبد

یک جزو بکنند و بریزند بر دغن کا و جرب کنند و بعل صافی  
 برشند **نوع دهم** اطرینل کوبل **نایب** آن استخامه  
 و معده را سوخته بود و قوت حافظه را قوت دهد و موی  
 را نکند و دارد تا دیسپید شود و ریک روی تازه دارد و نیم  
 را زایل کند **فصل** حلیله سیاه و حلیله زرد و حلیله کابلی  
 و بلبله و شیر آمله برابر یکدیگر بکنند و دارد و با و بریزند  
 و بر دغن با دام جرب کنند و بعل صافی برشند که نافع بود  
**نوع نهم** اطرینل کشری **نایب** آن معده و دماغ را سوخته  
 دارد و ریک روی نیکو کرداند و دوار و سده را نافع بود  
**فصل** جوت حلیله کابلی و جوت بلبله و پوست آمله و  
 خشک برابر یک دیگر کوفته و پنجه بر دغن با دام جرب کنند  
 و کشمش بکنند بغایتی که معجون عسل شود و دارد و با هم پیازد  
**نوع چهاردهم** اطرینل قتل **نایب** آن معده و معده را قوت  
 دهد و خزن بواسیر را دفع کند **فصل** حلیله کابلی و بلبله  
 و آمله از هر یکی جزوی قتل چند وزن دارد و با ب کت نافع



کنند و با کین مصنی بیامیزند و یک جوش به حد تا آب کند تا شود  
و مقل با اکین آمیخته شود پس دارو به آن برشند و  
دو مثقال کارمیدارند که نافع بود **نوع پانجم** معجون  
کل کلاته بزرگ **فی به آن** ضعف معده که از پردی بود و تنها  
کهن شود و دارد و چسب بول و کمر قلی آن کبشاید و نهی و  
برص به و قد یخ و خداوند استقامت نفس را و جدام  
جگر و پسر صلب را و احشای رحم را بود دارد **فصل**  
بوت منلیه سیاه و بلبله و شیر اطه و بزرگ کالی و فلقی و  
و تخم کرفس و شیخ طریح هندی فلقی و پان الصافیر و زریه  
کرمانی و سنارکی و شتاقیل و نمک اندرانی و نمک سرنخ و  
نمک سیاه و نمک هندی و نمک خیمه و نانخواه و از هر یکی  
در مثقال سه بد سپید رطلی جمله بگویند و به نیرند و شیر اطه دانه  
از وی جدا کنند یک من و نیم در دوازده من آب نیرند تا چهار  
باند و از پیر آتش فرود گیرند و صافی کنند و شغل از وی  
دور کنند و آب باز پیر آتش نهند و دو من فانیه پیران

کنند

کنند و با کین نیم به نیرند تا فانیه که اخته شود و بقوام عسل  
آید و یک من و نیم روغن کبجد تازه در پیران کنند تا یکل آمیخته  
گردد و از سر آتش فرود گیرند و دارد و با کوفته و نیمه به آن  
برشند و در ظرفی بنفشه کنند شربتی از آن سه مثقال یا چهار مثقال  
نافع بود **نوع پانجم** معجون لبوب **فی به آن** پشت و کمر درد را  
دهد و قوه هجاست و لذت بفراید و منی را زیاد کند و کرد  
و گرم دارد و در پشت زایل کرد دانه **فصل** مغز بادام  
و مغز جوز و مغز بن و مغز طبعوز و خوشخاش و نواری سرخ  
و نواری زرد و مغز جب زلم و مغز فنیق و مغز فستق و مغز  
نارجیل و کبجد معشر و تخم کز و تخم بیاض و تخم شلغم و تخم اسپت  
از هر یکی شش درم بهین سرنخ و بهین اسنجد و زنجبیل و دار  
فانل و کباب و مغز دانه فلقی و قرقه و دار حینی و شتاقیل  
و خوشخاش و تخم حلیون و تخم انجونا از هر یکی دو درم جمله بگویند  
و به نیرند و عسل برشند یک وزن دارد و در سر عسل  
مقدار شربتی چهار درم که نافع بود **نوع شانزدهم** معجون قباد



الملك **فايده آن** تقریس و اوجاج مفصل باز دارد و خداوند  
 تبارک کن و اوجاج طای و باد و غلیظ و سرفه و ضیق النفس و قروح  
 امعا که آن بلم بود سود دارد و تن درستی بر مردم نکند دارد  
**فصل** تخم سداب بری و فراسیون و استقو لوفند ریون  
 و کما فیطوس و جاد شیر و خطیبا نام روی و اسطوخودوس و کونیا  
 و میو ساید از هر یکی پنج مثقال مر و زعفران و قسط تلخ و  
 فلفل سیاه و ادخار و سنبل الطیب و فرنیون و پوست تخم  
 لفاح و آله و پودنه کوهی و رازیانه و تخم کزبر بری و قوی  
 کل سرخ و نار وین اقلیطی و ص بایان از هر یکی مثقال  
 و ارچنی مث مثقال سیخ شتر و مثقال حصا رنه خافت و کاشم  
 و تخم چند قوتی و صغ و بادام تلخ از هر یکی چهار مثقال افیون  
 و تخم نخ سفید از هر یکی شش مثقال دار و تها جمله بگویند و بنیزند  
 و انج صغ است در شراب ریالی یا بنید میو نیز و غسل اغارند  
 و غسل صافی به بار خندان وزن دارد باید بعد از شستن به  
 کبار دارند که منید بود استاده تعالی **نوع هفتم** معجون اجندان

فايده

**نوع نهم** اسهال کن باز دارد و تخم درم باب سماق دهند چند  
 بیدستر و افیون و مسکه تر و تخم بنج و اسارون و تخم کرفس  
 و سکنجبت و افیون و سنبل الطیب و کل ارمنی و کلن را بر  
 یکدیگر جمله بگویند و بنیزند و غسل بکشند و نظری ایکنه کنند  
 که نافع بود **نوع دهم** معجون حب کا کج **فايده آن** خداوند آن  
 قرص کلیه را پسو دارد و بول خون را نافع بود تخم کرفس  
 و تخم رازیانه از هر یکی صحت درم مغز تخم خیارزه دو درم سرکه ان  
 و تخم حاصل بری پاک کرده و افیون و مغز صغوزده بریان کرده  
 و مغز فندق بریان کرده و مغز بادام بریان کرده و زعفران  
 از هر یکی پ درم حب کا کج کوهی پست صم و صغ عدد دارد و با  
 جمله بگویند و بنیزند و بمکث بقوام آرد بکشند و بعد از شستن  
 ماه بکار می دارد **نوع یازدهم** معجون **فايده آن** حصی  
 بکشاید و ترادن سهل کند و یک مرده از شکم پروان آورد  
**فصل** سر و دارچینی از هر یکی دو درم ورق سداب  
 ورق پودنه کوهی و قردمان و مشک طرا میبج از هر یکی پ





درم ابل در درم فو و حلت و جا و شیر از هر یکی سه درم  
 بگویند و بپزند و بصل صافی بپوشند مقدار یک شربت پیچ  
 اندر طبع خرا یا اندر وقت روغن کاه و کاه دارد نافع باشد  
**باب چهارم در کوارش**  
**و معاجیز مصل و از مونت نوع اول معجون خیار**  
 جنس فایده آن قوی کف باشد و خداوند مزاج گرم و خشک  
 را نافع بود و امراض معده و پشت و کمر کاه سودمند بود **فصل**  
 شش و تر به اسنید مجوف از هر یکی چهل درم تنک مندی مونت  
 درم و نیم تخم راز یا نه پنج درم اینون پنج درم مصطکی پنج درم  
 رب السوس نه مثقال سقونیا پانجه مثقال فلوکس چهار درم  
 صد درم فایده صید درم عمل صافی صد درم فایده و عمل بکند  
 و مغر خیار جز در آن حل کنند و دار و با کوفته و پنجه در آن حل  
 کنند بپوشند و شربت پنج مثقال کاه می دارند که نافع بود  
**نوع دوم معجون سورجان فایده آن** منافع و در دسره و  
 کاه بغایت سودمند بود خاصه که در مناصلی که ماده آن مرکب

از صفرا و بلغم بود



از صفرا و بلغم بود **فصل شش درم سورجان**  
 و زیره و پوست خ کبر شیطاح مندی از هر یکی دو درم پوست  
 حلیمه زرد مونت درم تخم کرفس و راز یا نه و فلفل سیاه  
 ستر و تنک مندی و حنا و کف دریا هر یکی یک درم و نیم فلفل  
 سبز و کثیر خشک هر یکی سه درم تر به اسنید مجوف پانجه درم سقونیا  
 سه درم زنجبیل سه درم روغن بادام چهار مثقال و نیم عمل صید  
 درم دار و با کوفته و پنجه به آن بپوشند که نافع بود **نوع سوم**  
 معجون نجاح **فایده آن** ماحول را سودمند بود و خوف و قرح  
 نایل گرداند و ماده سودا را از دماغ بیرون کند **فصل**  
 پوست حلیمه کاهلی پوست حلیمه و پوست ابل و حلیمه سیاه  
 از هر یکی ده درم تر به اسنید مجوف اسطوخودوس و بنفاج و  
 انیسون از هر یکی پنج درم بگویند و بپزند و بصل صافی کرده  
 بپوشند مقدار شربت چهار درم باب با کاه کورند که نافع بود  
**نوع چهارم کوارش به مصل فایده آن** معده را قوت دهد و قوی  
 کبشاید و اشتها طعام زیادت کند و بادها بشکند و اسهال بی

ن



ریخ کند و پیش بستن باز دارد **فصل** زنجبیل و دار فلفل  
 و دارچینی از هر یکی دو درم هیل و قاقه کبار و زعفران از هر یکی  
 سه درم مصطکی پنج ستونیا ده درم مجوف سه درم جله بکوند و بیزه  
 و رطلی به اصفهانی پوست باز کرده و دانه پودن کرده پاره پاره  
 بزنند که جل در وی سنگی کنند و شک جندان در سران کنند که بر وی  
 آن بایستد و بیزه تا قهرا شود و بکوند و بیالایند و یک من  
 عسل صافی بر سران کنند و با کشی نرم بزنند تا منعقد شود  
 و داروها در سران کنند تا با هم بسته شود و بر پشت طبعی پهن  
 و پاره پاره بزنند هر پاره چهار درم و بعد از آن در ورق  
 نرغ پیچند و بوقت حاجت استعمال کنند نافع بود **نوع پنجم**  
 کوارشش تمیزی **فایده آن** که بتمکی بول کشاید و قوی بخ را شود  
 بود و اسپهال بی ریخ بود و در جله اوقات تشایه خورد  
**فصل** خواص هندوچیان یا قصب دانه از وی جدا کنند و نگاه  
 درم بدن آورند و یک شهاب نرود در سر که آغازه و بعد از آن  
 بغریالی فراخ بیالایند تا به فرو شود و سی عدد مغز بادام

شرین

کوارشش تمیزی

شرین پوست باز کرده بکوند و با خواص بیامشند تا هموار شود  
 و ستونیا و سداب خشک از هر یکی نه مثقال بکوند و صد دانه  
 فلفل سیاه و سه مثقال زنجبیل و یک مثقال بوزن از من جله جدا  
 جدا بکوند و بیزه و با خواص مغز بادام بیامشند و بعسل  
 صافی کرده بپزند چند آنک داروهاست عسل پیچند آن بایه  
 کرده و مقدار یک شربت چهار مثقال باب کرم باز خورد نافع بود  
**نوع ششم کوارشش شهابیان فایده آن** سردی معده و جگر  
 را سود دارد و قوی بخ را کشاید و امراض سودایی را ایل  
 که دانه **فصل** زنجبیل و قرفة و دارچینی و قمر تل و سکنجبین  
 و سنبل و هیل و جوز بویا و مصطکی و قاقه و حب بیان  
 و زعفران از هر یکی چهار درم و نیم ستونیا سه درم حب النیل هشت  
 درم تربسید هشت درم شک جله نرود بوزن جله داروها  
 بکوند و بیزه و بعسل بپزند نافع بود انشا الله **نوع هفتم**  
 کوارشش **فایده آن** منقوت آن شکم بپزند و خاصه اسهال  
 کهن را دینی باز دارد و ضعف معده میرد و سپهر الهضم را نافع

افراها حش



درماندگی

را نافع بود و اشتها طعام آورد **فصل** زنجبیل و فلفل  
و دار فلفل از هر یکی چهار درم نیم گرم کرفس و نانخواه از هر یکی  
یک درم زعفران دو درم و در بعضی از نسخها قاقه و قر فلفل  
و دار حنی از هر یکی دو درم مشک خاص یک درم به پاک  
کرده از پوست و دانه یک مرعسل صافنی رطلی به دریا  
نیز نهند تا مدها شود و با لایق و با عسل باتش نیم تقوam  
آورند و دار و پاکوخته و پنجه بدان برشند چنانکه در  
کوارش اول یاد کردیم نکند می وارد بون الله تعالی

**باب** در کواشیا  
**غیر مهمل و این پنج نوع است اول کواشیا خنجر فایده آن**  
سردی معده را دفع کند خفقان را ببرد و دار و سوی معده  
مزاج پر از اموافق افتد صاحب ذخیره می گوید که من در  
شعبه پنج بودم و یکی را در معده میکرد و بسیار مداواتی  
کبر دهند و هیچ میسر نمی شد الا به این کواشیا که کلی آن ریخ  
زایل شد **فصل** پوست تریج عود دهندي قر فلفل کباب

درماندگی

قاعده

قاعده خمر بود یا از هر یکی پنج درم نار مشک اینون نیم گرم  
حنجره آتش آئینون نیم ریخ از هر یکی سه درم روغن بلبان  
دو درم برک بادرنجود نیم مرزنگوش از هر یکی سه درم عسل  
یک مثقال در روغن بلبان بکند ازند و اینون بشراب حل کنند  
و به شراب حل کنند و به عسل مصفی برشند و در دو ماه نگاه  
دارند تا ببرد و کرد و می کنند تا شش ماه ببرد بعد از آن است  
باید کرد نافع بود **نوع دوم** کواشیا عود فایده آن معده  
را گرم کند و معضم را نیکو کرد دانه و بلغم و رطوبت ببرد و این  
موافق افتد **فصل** عود دهندي و قر فلفل و زنجبیل و فلفل  
دهندي و قاقه و قر فلفل و دار فلفل از هر یکی دو مثقال  
بگویند و به بیزند و عسل تقوam آورند و به آن برشند نافع  
**فصل نوع سوم** کواشیا مصطکی فایده آن قوت معده  
دهد در معضم و بوی دهن خوش کند و حله مزاج را موافق  
افتد **فصل** مصطکی حنت شک تقوam آورد و رطلی با هم  
بیا مریند و تبصره زیزند که نافع بود و اگر اندکی عنبه



با آن بیا منزند بهتر بود **نوع چهارم** کوارش زرد **فایده آن**  
 درد معده و با و تشنگی را و حشا را و بعضی را و شهور و کنگری با و منند  
 بود و تبها و بلغمی و سودای را فایده بود و فواید بلغمی را سرد  
**نوع پنجم** در سکه که آغاز ریزش باشد و در و خشک کند کتیکه  
 و فلفل سیاه به و قی و زنجبیل چهار و قی و بوره ارضی دویم  
 و رقیب آب خشک چهار و قی و حله بگویند و به پزند و وصل  
 صافی کرده بهرشد و بعضی از حکما پوست سینه و قرقه و دار  
 و حب لبان و سنبل و مصطکی از هر یکی چهار درم درین کوارش  
 می افزایند **نوع ششم** کوارش فنجونی **فایده آن** **معدۀ صفوی**  
 را تنگ بود و خد اوند بواسیر را سود دارد و کونه روی  
 صافی کند و قوت پای بفراید **فصل** پوست بلیه کبابی  
 پوست بلیه پوست شیر آمله و فلفل و دار فلفل و زنجبیل  
 و سعد و شیطرح هندی سنبل از هر یکی ده درم تخم شد و تخم  
 کند نا از هر یکی چهار درم خشت الودید سوده چهارده روز  
 در سکه که جوشانیده و خشک کرده و بریان کرده صد درم حله

بگویند

بگویند و به پزند و بصل بهرشد و بر و غش کا و یا و غش  
 با دام کبار دارد بعد از شش ماه و بعضی از حکما دو درم  
 می افزایند **فصل** **نوع هفتم** **نوع هشتم** **نوع نهم**  
 فایده آن منفعت آن بسیارست معده را قوت دهد و مادا  
 غلیظه و امراضهای بار و جلد شکند **فصل** آب آنکو را بشرا  
 صد من گوشت بختی مزه سبب بخ مزه به بخ مزه امرو و مزه  
 و ورق با آنکو یک دسته سینبریک است نفع یک یک بسته  
 دار چینی سه درم خن لیمان سه درم قاقله کبار سه درم تخم  
 بخ درم تخم هلیون بخ درم قرقه سه درم زعفران سه درم مصلی  
 و هیل و عود و هر یکی سه درم مشکل داکلی عرق یک **فصل**  
 آب آنکو صد من گوشت پت مزه نفع با آنکو و سینبریک  
 هر یکی ده بسته پوست ترنج با نند درم تخم راز یا نه ده درم شون  
 ده درم دار چینی ده درم سبب ده درم و به دو من کلاب یک من  
 عمل صافی بخ مزه قرقنیل سه درم مصطکی ده درم زنجبیل بخ



درم بسببه سه درم فلفل دو درم دار فلفل دو درم جوز بویا  
 سه درم سنبل دو درم زعفران سه درم قاقه صغیر پنج درم  
 قاقه کبار پنج درم مشک دانگی عود و هنت درم و نیم **فصل**  
 آب انگور صد من گوشت فربه پست عود خام ده درم زعفران  
 پنج درم مشک دانگی قرنفل سه درم بسببه سه درم جوز بویا  
 پنج درم صندل بویا سه درم مصطکی پنج درم سنبل دو درم کباب  
 سه درم سپید پنج درم زرنبا سه درم زنجبیل یک درم خوشنجان  
 پنج درم دارچین دو درم سنبل عاقر قرقص دو درم کلاب رطبی  
 عمل صافی پنج من که نافع بود **نوع دوم** مسیه **فایده آن**  
 معده را قوت دهد و فواق و نفی باز دارد **فصل**  
 بکیر نه سه درم سیاراب و پوست بازگشته و تخم پیردن کشته  
 و بکیر نه و آن آب بکیر نه سی من و شراب صافی یا شلث پاکجده  
 و آن شلث به که آب از وی گرفته باشد در شراب اغارند  
 یک شبانه و زخو بعد از آن بنفشارند و صافی کنند و باب  
 دیگر باره ببالند و بنفشارند و صافی کنند و جلد در دیک

کند

کنند و با تش نرم بزنند تا نفع باز آید و کف بر می دارند  
 و بعد از آن بر کوی دو تو مروق کنند دو روز یا سه روز  
 تا جلد فرو رود و صافی کنند و هنت من و نیم عمل صافی در  
 سه آن کنند و باز سر آتش نهند و زنجبیل مصطکی از هر یکی  
 دو درم قاقه صغیر و کبار و دارچین از هر یکی چهار درم  
 و قرنفل سه درم جله نیم گرفته کنند و زعفران شاخ چهار درم  
 جلد در صحنه بزنند و در دیک او بزنند و آب آتش نرم بزنند  
 و هر ساعت آن صندل در وی صاف کنند تا قوت به آن می دهد  
 و بعد از آن فرو گیرند و صافی کنند و چون سرد دو دانگ  
 در باره از آن میباید و در آن کنند و مستوی کنند و در  
 ظرفی آبکینه شسته یا کاشی و بوقت حاجت استعمال کنند **فصل**  
 آب به هم به آن صفت بکیر نه و یک من و نیم عمل بکیر نه صافی  
 یک من چهار یکی شکر بآن بیاورند و بکیر نه سه درم در سر آن  
 کنند و آب آتش نرم می بزنند و کف بر می دارند تا قوام حاصل  
 آید و فرو گیرند و بوقت حاجت بکار دارند و اگر ضد آوند



فراج کما خواهد داشتن ریخسل به درم و فلفل سیاه دو درم  
درش کند و بتدوین عود و شکر و مصطکی مطب کند **نوع هشتم**  
شراب صندل **فایده آن** دل عاکرم را دلب کرم را و خفقان  
کرم را سو دمند بود صندل سفید پنجاه درم و بوبیان بزرگ  
به باد شیر سرکه و یک فریم آب به پزند تا بمقدار نیم مزار  
آید و برست ببالند و بنفشارند و یک من شکر طرز دیگر افکند  
و بتوام آورند و اولتر خنان باشد که یک شبانه روز یاد  
شبانه روز صندل در سرکه و آب آغارند و بتوام آورند  
آورند جنابک که گفته شد و در نسخه دیگر جنابک که گفته شد  
کا نور در وی ببالند و یک درم زعفران سوده و اگر کسی  
را پسر فیه باشد بی سرکه به پزند و اگر قدری کلاب پیش زنند  
روا باشد **نوع چهارم** افیمونی **فایده آن** تب ربع را  
و امراض طحال را و یرقان اسود را سو دمند بود **فصل**  
افیمون اقربلی ده درم بنفایح کوفته ده درم حد اکانه  
در خرقه نوزی نهند و یک من شکر و صد درم سرکه و یک  
من آب در یک گشته و خرقه بنفایح در آن اندازند و آب کشی

نرم می جوشانند و کف بر می دارند تا نازد یک شود که تمام بود  
پس خرقه افیمون در افکند و هر ساعت خرقه می جوشانند  
تا تمام بخشد شود که نافع بود **نوع نهم** سکجین بزرگ **فایده آن**  
تهدا مرکب را سو دمند بود و تیغ کند و امراض کبر و استقفا  
را نافع بود **فصل** سرکه صافی نیم مزار صافی دو من  
پوست خ کرفس و پوست پنجه راز یا نه دو درم و نیم این جمله  
پنج و نیم در سرکه و آب آغارند و یک شبانه روز بپزند و در روز  
بپوشند تا یک ربع آب به رود و از آتش بردارند و یک من  
شکر به افکند و باز قوام آورد و شربت سی درم که نافع بود  
**نوع دهم** سکجین ریونده **فایده آن** خداوند در دگر را  
پیود دارد و اندر بهای محرقه و سپر پام نافع بود **فصل**  
تنخم کاشنی پست درم ریونده حبشی سه درم تخم را نیم کوفته کتد  
و ریونده جدا بکوبند و در صندل کتان بپزند و هر دورا دو  
من آب بپزند تا نیمه باز آید و صندل ریونده هر ساعت ببالند  
تا مدت همه باب دهد و هر از وی بر آرنند و ببالند و پنج اسیر



سرکه کهن و یک فرسکد بر آن نهند و باز بقوام آرند شرب می کنند  
 درم نافع بود **باب** **نوع است نوع اول** ایاده فتر  
**نوع دوم** آن اسهال وی آنکه باشد اما مایه از اعضا غذا  
 آرد چون معده و رودها و از جگر آنکه کی آرد امراض دماغی  
 را پسودمند بود **فصل** مصطکی و زعفران و حب بلبلان  
 و اسپارون و سنبل و سکنج و دارچینی جمله را بر یک دیگر  
 صبر استوطری دوبار وزن دارها جمله بگویند و بهینر وقت  
 حاجت بکار دارند **فصل** شحم حنظل و غار بقون و بصل  
 الفار شوی و اش و سقمونیا و خربق سیاه و هوفار بقون  
 و فرفنون از هر یکی شازده درم بسفنج و اقیقون و متعل  
 و کما در یوس و سکنج از هر یکی دنت درم مر و سکنج و زراون  
 طول و زراون مدحرج و فلفل و دارچینی و جاد شیر و جند سدر  
 و فطر اسالیون از هر یکی چهار درم جمله کوفته و پنجه با یکدیگر بکشند  
 و بعد از شش ماه استعمال کنند **نوع دوم** ایاده لوغادیا

فایده

**آن** این دارویی مبارکت بسیار منفعت باد بای بد از  
 تقریب آن کثرت **فصل** شحم حنظل و خ درم بصل الفار و بیان  
 کرده و غار بقون و سقمونیا و اش و استور دیون از هر یکی  
 در درم و نیم اقیقون اتر بعلی و کما در یوس و متعل از رقی و مر  
 استوطری از هر یکی سه درم حاش و سادج حندی و هوفار بقون  
 و فراسیون و جده و سکنج و فلفل سید و فلفل سیاه و دار  
 فلفل و زعفران و دارچینی و بسفنج و سکنج و جند سدر است  
 و مر و فطر اسالیون و زراون و طول و عصارت اقیقون  
 و فرفنون و سنبل الطیب و حمام و زنجبیل و خطیانه و می  
 و اسطوخودوس از هر یکی دو درم جمله بگویند و بهینرند و پنج  
 صغرات خوساتند و بصل برشند و بعد از شش ماه بکار دارند  
 که نافع بود **باب** **نوع است نوع اول** قرص طباشیر  
**نوع دوم** آن طبیعت را نرم کند و تب کرم و سرفه را بر د  
 و در سپر **فصل** طباشیر چهار درم ترنجبین و خ درم مغز تخم



چهار با لکل سه درم مغز تخم خیار رزه سه درم تخم که در درم پخته  
 یک درم کثیره ایک درم صمغ عربی یک درم خشخاش سید یک درم  
 کوفته و پخته بلعاب بیکو برشند و بقصر سازند و در سبب شکل  
 کنند که نافع است **نوع دوم** قرص طباشیر مشکل **فایده آن** است  
 صغیری ببرد و تشنگی نباشد و بهما کریم را سود دارد **مصل**  
 صمغ عربی بریان کرده و نشاسته بریان کرده از هر یکی دو درم  
 کل ارمیک درم و نیم طباشیر و سماق از هر یکی یک درم نیم  
 زر شکل بی دانه یک ورق کل پسرخ سه درم تخم محاض دو درم  
 حله بکوبند و ببینزند و بلعاب بیکو بقصر سازند و شربت  
 اذ آن یک مثقال و نیم نافع بود **نوع سیم** قرص زر شکل  
 بزرگ **فایده آن** چاروی جگر و استسقا و بهای کهن سودمند  
 بود اما پس مدیبره و سد بکشد **مصل** عصاره بزرگ  
 سه درم ورق کل پسرخ شش درم مغز تخم خیار رزه و مغز تخم  
 خوزه از هر یکی سه درم و مصطکی و سنبل الطیب و عصاره  
 خافت از هر یکی دو درم نوعی آن و یک پاک کرده و ریونند

چینی

چینی از هر یکی یک درم نیم رب السوس و طباشیر از هر یکی  
 دو درم زعفران یک درم ترنجبین شش درم تخم کاشنی و تخم  
 کثوث هر یکی یک درم حله بکوبند و ببینزند و ترنجبین بکوبند  
 در آب و دارو با به آن برشند و بقصر سازند و در سبب  
 شکل کنند **مصل** زر شکل بی دانه و رب السوس و ورق  
 کل پسرخ و تخم خیار رزه و مغز تخم خوزه از هر یکی سه درم و سنبل  
 الطیب و عصاره خافت و فو و یک پاک کرده و ریونند چینی از هر یکی  
 یک درم و نیم رب السوس و طباشیر از هر یکی دو درم زعفران  
 یک درم ترنجبین شش درم تخم کاشنی و تخم کثوث هر یکی یک درم  
 حله بکوبند و ببینزند و ترنجبین بکوبند در آب و دارو با به آن  
 برشند و بقصر سازند و در سبب شکل کنند **مصل**  
 و عصاره افستین و اسارون و قحاح اذخر و تخم شاه تره  
 و تخم کاشنی و تخم کثوث و ریونند چینی و زعفران و طباشیر  
 از هر یکی دو درم ترنجبین شش درم تخم کاشنی در آن حل کنند و از آن  
 به آن برشند و بقصر سازند که نافع بود **نوع چهارم**



قرص زر شکل کو بکل **فایده آن** قرص کرده و مشابه سود دارد  
و بول خون باز دارد **فصل** زر شکل بی دانه با کدو دم  
ورق کل سرخ سرخ درم مغز تخم خیار زده پی درم تخم کاشنی و تخم  
تورک هر یکی پی درم ریوند حسن و بنبل الطیب و طباشیر از هر یکی  
یک درم کوفته و پنجه بلعاب بنگو برشته و قرص سازند نافع بود  
**نوع پنجم** قرص که با **فایده آن** کسی را که سر نه و خون از کلو بر  
آید یا خون بواسیر آید یا اسهال خون سودمند بود این قرص  
**فصل** که با وید و مروارید و تخم تورک از هر یکی پنج درم  
سرو و نیکو می سوخته و پوست تخم مرغ سوخته و کثیرا وضع نماید  
از هر یکی سه درم کشته شکل بریان کرد و تخم خشکیش سخته  
و خشکیش سیاه از هر یکی شش درم و دمع سوخته و تخم پنج سخته  
و تخم پنج سیاه از هر یکی دو درم حله بگویند و بحر بر بپزند  
و بلعاب بنگو برشته نافع بود **نوع ششم** قرص کا کج  
**فایده آن** قرص کرده و مشابه را سود دارد و بول خون باز  
**فصل** تخم کرپس و تخم پنج و شش دانه از هر یکی شش درم تخم

رازیانه

رازیانه و زعفران و حب صنوبر و تخم خاص و افیون و مغز  
با دوام از هر یکی سه درم حب کا کج کوهی پست و خج عدد مغز تخم  
خیار زده و دوازده درم حله بگویند و بپزند و بمثلک برشته  
و قرص سازند که نافع بود **فصل** تخم خیار با کنگ و مغز  
تخم خیارین از هر یکی پنج درم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی چهار درم  
کا کج کوهی ده درم دارو ها بگویند و بپزند و پیا پیخته برشته  
و قرص سازند هر قرص ششانی که نافع بود **نوع هفتم**  
قرص کا فور **فایده آن** تبهای صفراوی و خونی و محرقة و مطبوخه  
و دق را پودمند بود و جگر را خشک کند و تشنگی نباشد **فصل**  
ورق کل سرخ شش درم صمغ عربی و طباشیر و کثیرا از هر یکی  
چهار درم مغز که و و مغز تخم خیار با کنگ و تخم تورک و اصل  
الپوس از هر یکی هشت درم نشاسته سه درم زعفران دو درم  
کا فور نیم درم حله بگویند و بپزند و بلعاب بنگو برشته و توصل  
سازند که نافع بود **نوع هشتم** قرص معدل **فایده آن** مزاج  
اصحاب یرقان باز اعتدال آورد و سده جگر کشاید و اجزاء



حاد را سودمند بود **فصل** در شکل بی دانه و طبعی  
 و ورق کل پسخ از هر یکی سه درم مغر تخم خیار با تلک مغر تخم کدو  
 و تخم تورک و تخم کاهج و تخم کاشنی و صندل مقاصری از هر یکی  
 یک درم کوفته و بخت قرص سازند **نوع** تخم قرص گوشت **فایده**  
 تسهیل است هم خوردن و هم طلی کردن و نجات سودمند بود  
 بهای کهن را و پسر نه و در دمه را و کپانی که زهر داده باشد  
 یا حیوانی گزیده سودمند بود **فصل** جذبه است و سینه  
 و کل محتوم و پوست نخ لغاح از هر یکی چهار درم زعفران  
 و افنون از هر یکی شش درم طلق چهار درم دق و انسون و تخم  
 کرفس و سالیس و تخم بخی و سبید و میه تر از هر یکی شش  
 درم افنون و میه در شراب ریانی آغارند و دار پائی بیک  
 جمله بگویند و بپزند و بدان بپاشند و بقص سازند هر  
 قرص نیم مثقال و بعد از شش استعمال کنند **نوع**  
**نوع** درم قرص کل **فایده** آن درد معده و امپس معده و  
 و بهای آسمه سود دارد و سده جگر یکشاید **فصل**

بسی

زیت و قینه جمله بگویند و با هم بپاشند که نافع بود **نوع** تخم  
 سفوف سورنجان **فایده** آن نفوس و عرق النساء و جمع مناسل  
 را سود دارد **فصل** سورنجان بنفشه درم زیره بریان کرده و  
 پودنه جویباری از هر یکی دو درم فلنل یک درم شکر دوازده  
 درم بگویند و با هم بپاشند که نافع بود **نوع** تخم سفوف بری  
**فایده** آن معده را سود دارد و کرم دراز و خرد از رود پاک  
 کند **فصل** پوست جلیله کبابی و امه و بزرگ کبابی مقشر  
 از هر یکی ده درم تربسید مجوف سی درم فایده کرمانی صندل  
 درم یک بگویند و با هم بپاشند که نافع بود **نوع** تخم سفوف سی  
**فایده** آن پهل و پزده و تب حرته بول و بقیه معده و مده را  
 سودمند بود **فصل** رما بپرطان نهری ده درم ضعی غری  
 کل قهری خشاش اسپند و سیاه از هر یکی پنج درم کشا پسته  
 درم بگویند و بپزند و خورش از آن یک مثقال بود با درم  
 شراب خشاش نافع بود **فصل**  
**و الکالی و دوزورات و شانات نوع اول** کل بپاشند



**فایده آن** جرب و سبل و ظفر و قلع و دمه را نافع  
 بود **فصل** فلغل دار فلغل از هر کی بخ درم صبر  
 استقوی درمی و نیم کف دریا شش درم رنجش درم سلیقه  
 بخ درم و قرنفل از هر کی چهار درم نوش در درمی کوفته  
 و خخته کتد و بهم بساند و در چشم میکشد نافع بود **نوع دوم**  
 کحل الجواهر **فایده آن** نور چشم زیادت کند و حفظ قوت  
 چشم بکند **فصل** سرمه شش درم تو تیار کرمانی و مندی  
 و مرثیثا ذبی از هر کی چهار درم اقلیماء ذبی ب و  
 مرورید ناسفته از هر کی دو درم زعفران نیم درم مشکل  
 بتی سه تو مرورید تو تیار و سرمه و مرثیثا هشت روز  
 باید که در آب چشمه پرورد کتد و بعد از آن چنانکه رسم  
 بازند و استعمال کتد نافع بود **نوع سیم** کحل رمادی  
**فایده آن** جرب و دمه و سبل سودمند بود **فصل**  
 سرمه اصنهایی تو تیار کرمانی تو بال کاپس و شش محرق  
 از هر کی جزوی یا میران حینی ربع جزو بساند چنانکه گفته

شد که نافع بود **نوع چهارم** کحل منجی **فایده آن** بسیارست  
 روشنائی چشم بیفزاید **فصل** شادوخ دو درم خون سیاوش  
 دانکی کاپس محرق درمی سافج مندی دو دانک سبل الطیب  
 نیم درم دار فلغل نیم درم عفن منقلو درمی قاقله و مشکل از هر کی  
 دانکی کا فور و توجی بازند که نافع بود **نوع پنجم** کحل غر فایده آن  
 در چشم پیر و روشنائی چشم بیاورد **فصل** تو تیار کرمانی  
 تو بال کاپس محرق مرورید ناسفته مرجان محرق ساج مندی  
 اقلیمیا ذبی صبر استقوی سلطان بحری زعفران سبل  
 الطیب از هر کی دو درم شادوخ مغبول شش درم فلغل سپید  
 و دار فلغل و نوش در از هر کی درمی و نیم مشکل دانکی کافور  
 نیم دانک مشکل و کا فور و زعفران در آخر کار بیا منید که نافع  
 بود ششم کحل البیاض مارستانی **فایده آن** سپیده پیر دوتا  
 زایل کند **فصل** غر روت پرورد و بشیر و چهار درم زعفران  
 و ششاف و امیشا از هر کی دانکی زبده البحر درمی و نیم بازند  
 که نافع بود **هفتم** ملکایا **فایده آن** بسیارست امراض

مندی



چشم اطفال را نافع بود خاصه در دنج را نجات سودمند بود  
**فصل** غمزروت مر با نشاسته و شکر طرز د و صغ عربی  
از هر یکی جزوی بسایند جنابک رسمت که نافع بود **نوع هشتم**  
توتیای اغیر **فایده آن** جرب و سبل کبیر و آخر رمد را سود دارد  
**فصل** توتیای کرمانی شیخ محرق مر با از هر یکی جزوی قد  
مصری نیم جزو بسایند جنابک رسمت که نافع بود **نوع نهم**  
اصفر کبیر **فایده آن** و ردنج قدیعه را سودمند بود **فصل**  
غمزروت مٹ درم شفاف مایشا دو درم مبر استو طری و افیون  
مصری و نشاسته و تخم کل از هر یک نیم درم زعفران دو دانک  
جذبایند جنابک رسمت که نافع است **نوع دهم** اصفر صغیر  
**فایده آن** و ردنج را سودمند بود **فصل** غمزروت ده درم  
شفاف مایشا دو درم اصفر کبیر درم نشاپت چهار درم  
بسایند جنابک رسمت که نافع بود **نوع یازدهم** برود و حصرم  
**فایده آن** که و سبل و خارش و آب ریختن و سوزش چشم و سلاف  
را سودمند بود در امراض چشم مگر بجایی که وجعی باشد نافع بود

**فصل** توتیای کرمانی در دوزخ درم دار زرد دوازده  
پوست سلیله در پنج درم پنخل درم دار فلفل دو درم و نیم مایشا  
چنی دو درم و نیم نیمک اندرانی یک درم کوفته و نیمه باب  
غوره صافی کرده هفت نوبته پرورد و بسایند و استیعال  
کنند که نافع بود **نوع دوازدهم** برود و تقاسین فایده آن  
روشنای زیادت کند **فصل** آب انار ترش صافی  
کرده چند تنگ خوراجد توتیای کرمانی پرورد و به هفت  
روز بسایند بعد ران استعمال کنند **فصل**  
**دوم در شفافات و آن نه نوع است** **نوع اول** شفاف امیض  
فایده آن اجده رمد را نافع بود **فصل** اسفیداج چهار  
درم کثیر ایک درم صغ عربی دو درم نشاسته درمی با  
سید تخم مرغ برشته و بشاف سازنه نافع بود **نوع**  
**درم شفاف** افیونی **فایده آن** رمد و درد های عظیم  
را نافع بود **فصل** اسفیداج مٹ درم صغ عربی چهار  
درم کثیر اود درم شیر دغره آن برشته و بشاف سازنه



که نافع بود **نوع سیم** شیان انا در **فایده آن** ریش چشم  
و نیز با که در چشم بر آید سودمند بود و کوی که از ریش  
بماند باشد بماند **فصل** انا در محرق و نحاس محرق  
و سپرند اصنفانی و توتیای هندی و صغ عربی و کثیر از یمن  
بست درم افیون مصری نیم درم باب باران برشند و شیان  
پا زنده **نوع چهارم** شیان احمد این **فایده** اخرب و در مدغنی  
را سو و مند بود **فصل** شیان پنج مغول ده درم نحاس محرق  
درم مرجان چهار درم مروارید چهار درم پا ذبح هندی چهارم  
صغ عربی دو درم کثیرا دو درم مرصافی دو درم خون سیاه  
درمی زعفران درمی بمطبوخ جیق برشند و شیان سازند  
که نافع بود **نوع پنجم** شیان دینج **فایده آن** شلاق و حرقه  
و موی افرونی که در چشم بود و سبیل کهن را سودمند بود  
**فصل** صغ عربی صبر اقلیمیا فطی اسفیداج مرز رنج  
سرخ زنجار قلعطار محرق نحاس محرق دار فلفل فلفل سبید  
و فلفل سیاه شیان پنج نشاپسته دار زرد شکر المعشر نول

غالبی

نحاس از هر یکی دو درم عنبر روت سه درم خون سیاه و شان  
در درم قاقیا مصری درمی توتیای حشری درمی حنظل یکی  
درمی سبیل درمی بازوی محرق درمی اسق سه درم اسق باب سدا  
تر و حاض رنج حل کنند و باقی دار و با بدان برشند و شیان  
کنند که نافع است **نوع ششم** شیان اصطفیانا **فایده آن**  
ابتدای آب آمدن و تارکی و استرخار جفن و انتشار و نافع  
بود **فصل** اقلیمیا ذنبی فلفل سیاه و افیون مصری و غزال  
از هر یکی چهار درم نیل دو درم صغ عربی بست درم شیان ماسا  
بست درم عنبر روت درمی بلخ هندی درمی پورق ارمنی دو از درم  
زرنج اصفر درمی کوفته و پنجه باب رانج یا نج برشند و شیان  
سازند که نافع بود **نوع هفتم** شیان مراره **فایده آن** امدار  
نول و با نهایت سودمند بود **فصل** زهره کفار زهره کبک  
روغن بلبلان از هر یکی جزوی عنبر روت و صبر و زعفران از  
هر یکی در جزو کوفته و پنجه باب سدا برشند و شیان کنند  
نافع بود **نوع هشتم** شیان علای **فایده آن** بسیار است جاد



استعمال باید کرد که در دنیا باشد **نوع** شیفان احمدی  
**فایده آن** جراب و سبل و ملحه و مکنه و سلاف را سود دارد  
**فصل** زنجار صافی چهار درم شادنج معول مشت در قلع  
محرق چهار درم شب میانی درمی کاپس محرق دو درم بمطبوخ  
عبریس بر شد و شیفان سازد که نافع بود انشا الله

**ایلات دهم**  
در حبوب و روغنهای آن **نوع اول** حب  
اصطخنفون **فایده آن** تن را از بلغم غلیظ و از سودا پاک  
کند **فصل** تربد مجوف دو درم صبر اسقوطی و حب انیل  
از هر یکی درمی تخم حنظل و سقونیا از هر یکی دانه یکی و چهار جبه  
بگویند و باب برشند و به حب پزند که نافع بود **نوع اول**  
حب ایاره **فایده آن** تن را و دماغ را از بلغم پاک کند  
**فصل** ایاره فقرا و تربد مجوف از هر یکی درمی تخم  
هندی نیم درم سقونیا نیم دانه و دو جبه تخم حنظل دانه یکی و چهار  
جبه بگویند و به بیزند و باب برشند و بقرص پزند

سبل الطیب و کل شسته و اصل سوس از هر یکی چهار درم  
افشن و عصاره غاف و ریویدجینی از هر یکی سه درم  
ورق کل سرخ مشت درم حله بگویند و به بیزند و به آب  
برشند و بقرص سازند که نافع بود انشا الله تعالی  
**ایلات دهم** قرص غاف **فایده آن** دماغ را پاک سازد و به  
و سه زوتهای کهن را سود دارد **فصل** ورق کل سرخ  
و کل شسته و عصاره غاف از هر یکی یک درم تخم تورک  
و دو درم طباشیر نیم درم رب السوس دانه یکی حله بگویند و کلاب  
برشند و بقرص سازند و به قرصی یک مثقال که نافع بود  
**دوازدهم** قرص خشاش **فایده آن** سرفه و سبل و ریش  
کرد و شاد را سودمند بود و سوزش بول و آمدن خون  
با بول باز دارد **فصل** ورق کل سرخ و صغ عربی  
از هر یکی چهار دانه نشا شسته و کثیرا از هر یکی دو درم  
خشاش سید و خشاش سیاه از هر یکی سه درم طباشیر  
درم رب السوس دو درم زعفران دانه یکی و چهار جبه بگویند



و به پزند و آب برشند و بقرص سازند نافع بود  
**نیم دوم** قرص نیش **فایده آن** دماغ را پاک کند و خداوند  
 تب و سرفه را سود دارد **فصل** نیش میان بادام و درم  
 به مجوف یک درم ستمونیا نیم دانگ رب السوس نیم درم  
 بکوبند و به پزند و بقرص سازند طب کل نافع بود **ان شاء الله**  
**چهارم** قرص کلناز **فایده آن** اسهال باز دارد و چون  
 حوض و بسیاری آمدن بول را ایل کند و فی و خون دفع  
 کند **فصل** سلتیج و کل ارض و تصفیح عربی از هر یکی چهارم  
 ورق کل سرخ و اقیا از هر یکی سه درم کشر آرد و درم همه را  
 بکوبند و به پزند و آب کلناز یا کلاب بقرص سازند  
 قرص یک مثقال که نافع بود **ان شاء الله** **پانجم** قرص رنوبه  
**فایده آن** ضعیفی جگر را سودمند بود و انما پس جگر و سرفه  
 را ایل کرد و زخمی که بدین دو عضو رسیده باشد  
 این بقرص منید **فصل** رنوبه چینی شش درم نو عهد  
 و لک شسته از هر یکی سه درم تخم کرپس اینون و عصا

خافه

خافه از هر یکی دو درم جله بکوبند و به پزند و آب برشند و  
 سازند نافع بود **فصل** نیش **فایده آن** دماغ را پاک کند و خداوند  
 تب و سرفه را سود دارد **فصل** نیش میان بادام و درم  
 به مجوف یک درم ستمونیا نیم دانگ رب السوس نیم درم  
 بکوبند و به پزند و بقرص سازند طب کل نافع بود **ان شاء الله**  
**چهارم** قرص کلناز **فایده آن** اسهال باز دارد و چون  
 حوض و بسیاری آمدن بول را ایل کند و فی و خون دفع  
 کند **فصل** سلتیج و کل ارض و تصفیح عربی از هر یکی چهارم  
 ورق کل سرخ و اقیا از هر یکی سه درم کشر آرد و درم همه را  
 بکوبند و به پزند و آب کلناز یا کلاب بقرص سازند  
 قرص یک مثقال که نافع بود **ان شاء الله** **پانجم** قرص رنوبه  
**فایده آن** ضعیفی جگر را سودمند بود و انما پس جگر و سرفه  
 را ایل کرد و زخمی که بدین دو عضو رسیده باشد  
 این بقرص منید **فصل** رنوبه چینی شش درم نو عهد  
 و لک شسته از هر یکی سه درم تخم کرپس اینون و عصا

خافه







حنظل یک درم و نیم جله بکوبند و آب برکشند و یک سازند  
 مقدار یک شربت سه درم **نوع ششم** حب متنی **فایده آن**  
 خداوند لقوه و غلبه را و استرخا و عشه و درد پونده ها را سود  
 بود **مفضل** سکنج و اشق و جاد و شیر و قتل و سب و شیخ  
 حنظل و ترید مجوف و پوست هلیله زرد و غنر و روت راستار  
 صمغها را آب کند حل تا حل شود و باقی دارد و با بکوبند و در سر  
 و در سر آن کتد و برکشند و یک سازند که نافع بود **نوع ششم**  
 حب سورخا **فایده آن** متعادل و در دشت و نقرس را نشوند  
 بود **مفضل** سورخا و پوست هلیله زرد از هر یکی یک درم  
 استرخا و شیر و سکنج از هر یکی سه درم استقوطی یک درم  
 بکوبند و آب برکشند و یک سازند که نافع بود **نوع ششم**  
 حب السعال **فایده آن** سرفه را از ابل کند و خداوند  
 و سل را سودمند بود **مفضل** رب البکس و شاسته و کیزه  
 و مغز بادام شیرین و صغ عنبری از هر یکی سه درم شکر طرز  
 نج درم جله بکوبند و بلعاب به دانه برکشند و یک سازند که نافع

مرجان سه درم محرق نج درم مایه ان جینی کهنج درم روی خوش  
 ده درم بعد از الضب یعنی سارین سوپار ج درم پوست خایه شتر مرغ  
 نج درم بوره ارمنی سه درم متعادل و درم جون ترتیب  
 کرد و شد و در چشم کشند نافع بود **نوع ششم**  
**البیاض العتیق** که نافع بود بعد از الضب و دوشمال مایه ان جینی  
 یک مثقال و نیم بوره ارمنی دو مثقال زرد و القواریر و دوشمال  
 و نیم از به الحبر یک مثقال و چهار دانگ اوتیای هندی  
 سه مثقال و نیم کاپس محرق دو مثقال و دانگ دانه کزک مثقال  
 مردارید سافنی سه مثقال این جله کوفته و پخته در چشم می کشند نافع  
**نوع ششم** کلی که چشمها را باز دارد و نافع بود  
 عنبر روت مدبر شاسته صمغ عربی کثیرا استقون  
 کل کاشنی تخم کل زعفران آملیبا و بنس حنظل  
 صمغ استقوطی زرد و دانه کزک این جله کوفته و پخته در چشم  
 کشند نافع بود **نوع ششم** شیان باد و سبیل در چشم کشند  
 نبات مصری دو درم پوست هلیله زرد و دانه کزک از هر یکی







یک درم قر نعل یک درم قر نه جینی دو درم مصطکی دو درم  
 فلفل یک درم چل غیر **نسخه بمجون میخ مرکتی با فضل العنصری**  
**المده** معده و دماغ را قوت دهد و مجامعت بفرماید و کرده  
 و مثانه قوی کند و تری معده ببرد و بخاری فاسد از دماغ  
 باز دارد و منج آورد و هر فعلی در وی زیادت باشد **صفت**  
 قاقله کبار ده درم جوز هندی پانزده مثقال زعفران  
 پست مثقال زعفران جوز بویا چهل درم خربو یا پنج مثقال  
 زرنب پنج مثقال قلع فریت مثقال صندل مقاصری ده مثقال  
 صندل سرخ پنج مثقال دارچینی ده مثقال بزرنج پست مثقال  
 پوست ترنج پوست نارنج از هر یک دو درم طباشیر و صندل و نیلوفر  
 و عود و جاوی و سنبل و عاقر قرقص از هر یک پنج مثقال اینون  
 ده مثقال اسیرین و نیم کا هو از هر یک پنج درم المده صندل  
 در دو درم و نیم آب باقی نرم بخوشاند تا با یک درم باز آید  
 و با لایه یک مر عسل در آن نهد و بقوام آورد و دارو را  
 جدا جدا گرفته و سه بوزن آورد و بهم آمیخته بدان برسد و در

طری

ترنج بن هبت درم

مرکتی

از هر یک دو درم رب السویس درمی و نیم ترنجبن در آب  
 بکشد از آن و بقوام آرند و دارو با بد آن برکشند مقدار تری  
 به درم و الله اعلم **نوع دوم** روغن قسط **فایده آن** فالج و قوی  
 و اشته را ورعش را بپودر مند بود معده و جگر و عضوها را قوت دهد  
**فصل** قسط ده درم چند اشته ده درم فلفل سه درم عاقر قرقص  
 و فرنیون از هر یکی سه درم به نیم کوفته کنند و اندر نیم مرکتی  
 شراب ریگانی اغارند و یک شهاب زوز پس به بزنند تا باقی  
 باز آید و بماند و بیالانید و نیم مرکتی روغن زیت در سر آید  
 بکشد و به بزنند تا آب برود و روغن بماند که نافع بود اشا  
**نوع سیم** روغن مصطکی **فایده آن** استرخای معده و صندل  
 معده بغایت سودمند بود **فصل** روغن کند نجاه درم مصطکی  
 دراپسن از هر یکی ده درم مصطکی نیم کوفته کنند و با روغن  
 شیشه بکنند بکشد و در دیک سنگین در میان آب او  
 و بپوشند تا با مصطکی بکشد از دو با روغن آمیخته شود  
**نوع چهارم** روغن شبت و با بوزنه **فایده آن** اما پس







و در پسته بر بالامید آورد و چشمه‌های وی سرخ باشد و سردی  
پهن باشد و در وقت زرع وی را بگیرند و زود بکشند و شستن  
وی چنان باشد که مقدار چهار انگشت از سر و دهن وی یک زخم  
بکنند و پوست وی بکنند و شکمش شکافند و پاک کنند و آب  
شیرین صافی چند بار بشویند و بعد از آن در دیگی سنگین یا مسین  
کنند و آب چندان درش کنند که بر دی آن باز آید و شافی  
چند شب درش اندازند و نمک قدری درش کنند چنانکه شور  
وی بزنند تا مهران شود و کثرت از استخوان جدا گردد و در  
گیرند و بنهند تا سرد شود و آب از آن بریزند و گوشت از آن  
بر آرند و در هاوی سنگین بگویند و بپزند و بپزد آن که آن گوشت  
باشد نان خاص نیک بخشد و نیکو خیر بگویند تا متساوی شود و آن  
مرق برشند که گوشت از آن بر آورده اند و قرص سازند  
قرصها تنگ هر قرص مثقالی و هر روز بازمی گردانند تا خشک  
شود و هیچ تری در وی نماند و در سایه خشک باید گردان فرغ  
**فصل در آفرین قوسر کیمیند میویند طایفی دانه پیر قوسر**